

حضرت بھاء اللہ

۱۳۰۹ - ۱۲۳۳ ہجری قمری

۱۸۹۲ - ۱۸۱۷ میلادی

مؤتسه فلی مطبوعات امری - ۱۲۵ بدیع

نشر دوم
باجدید نظر مؤلف

مجنه فلی نشه آثار امری به سان فارسی عربی
لاکهنهین - آلمان غربی
۱۴۶ بدیع - ۱۹۹۰ میلادی

تألیف

محمد علی فیضی

در میان آثاری که این لجنه در این سنه موفق به تجدید
طبع و نشر آن گردیده اثر نفیس و تألیف مشهور :

حیات حضرت بهاء الله

است که به سال ۱۲۵ بدیع برای اولین بار در طهران بزیور
طبع آراسته شده بود. نظر بآنکه مدت طولانی است که این
کتاب مبارک نایاب و بندگان حضرت یزدان عموماً و مستمراً
طالب و شائق به داشتن آن بوده اند این لجنه از حضور
مؤلف عالیقدر جناب محمدعلی فیضی اجازه طبع ثانی را
خواستار شدند که به اجابت مقرون گردید و آن وجود محترم
پس از تجدید نظر کامل که در آن معمول داشتند این صحیفه
لطیفه را عرضه یاران راستان مینمایند که مکملی است از
برای دو مطبوعه سابقه :

حضرت نقطه اولی و حیات حضرت عبدالبهاء

و متممی است بر این رشته گرانبها. امید آنکه مجاهدات
این لجنه در تغییر و تکمیل بسیاری از تصاویر و تهیه
فهرست کامل و تصحیح اغلاط چاپی در نشر سابق و طبع و تکثیر
آن بنحو دلپذیر مقبول بندگان آستان و بخصوص محققین
جوان در این دوران واقع و با مطالعه دقیق این گنجینه
انتشارات بر عمق علم و اطلاع و وسعت دائره آشنائی و
دانائی خود بیافزایند .

۱- جناب میرزا عباس مشهور به میرزا بزرگ

نوری - والد حضرت بهاء الله

جناب میرزا عباس والد حضرت بهاء الله مشهور بمیرزا بزرگ وزیر نوری از اهل قره تاگر واقع در محال نسر - مازندران فرزند میرزا رضا قلی بیگ ابن میرزا عباس ابن حاج محمد رضا بیگ ابن آقا محمد علی ابن آقا فخر ابن شهر حسن میباشند .

عائله ایشان از نجیب ترین خاندان آن خطه و حسب و نسب شان از سلسله سپهبدان از سلاطین مازندرانند که نژاد آنها منتهی میشود با آخرین پادشاه ساسانی یزدگرد سوم . هنوز هم بعضی از اعضاء این خانواده جلیل بنام شیار " شهریار " در حدود مازندران معروف و اکثر به خدمات و وظائف دولتی منصوب و مشغول بوده اند . جناب میرزا بزرگ که پس از فوت میرزا عیسی وزیر غراهانی که مشهور بمیرزا بزرگ بود باین نام شهرت یافت از مشاهیر رجال و دبیران نچجاه و منزلت عصر سلطنت فتحعلیشاه و محمد شاه بودند و زمانی بوزارت یکی از شاهزادگان موسوم به امام وردی میرزا

والی بروجرد و لرستان برقرار و به فضائل و کمالات صوری و معنوی و زیبایی خط و انشاء مشهور شدند بنحوی که تمیز دادن قطعات خطوط ایشان با قطعه های خط میر عمار خوشنویس معروف غیر مقدور بود و جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی که دارای سبک و اسلوب نویسی در نامه نگاریست با جناب میرزا بزرگ روابط صمیمانه و انس و الفت دائمی داشته و در نامه خود قلم ایشانرا کلمه مشکین و گهربار خوانده و از وصول آثارشان اظهار مسرت نموده است . (۱)

(۱) میرزا ابوالقاسم فراهانی قائم مقام متولد سال ۱۱۹۳ هجری فرزند میرزا عیسی فراهانی مشهور بمیرزا بزرگ که از سادات حسینی و فرزند میرزا حسن برادر میرزا حسین فراهانی متخلص به وفا هست که در زمان سلطنت زندیه سمت وزارت داشته است میرزا عیسی وزیر در زمان فتحعلیشاه نزد شاهزاد عباس میرزا ولیعهد سمت وزیری و پیشکاری داشته و پس از آنکه میرزا شفیع مازندرانی صدراعظم گردید شاه او را از تبریز احضار و بمعاونت صدراعظم برقرار داشته بلقب قائم مقام ملقب گردید و پس از فوت او این لقب بمیرزا ابوالقاسم فرزند او داده شد و به پیشکاری شاهزاده محمد میرزا پسر عباس میرزا

اینک بطور نمونه و نامه قائم مقام خطابهایشان عیناً
 درج میگردد. نقل از منشآت قائم مقام گرد آورده معتمد الدوله
 فرهاد میرزا چاپ طهران صفحه ۲۳ و ۲۴. حبذا بخت
 مساعد که پس از چندین گاه پروانه التفات مخدوم
 مشفق مهربان شعر بر گیه های دوستانه و نصایح مشفقانه
 رسید و مزید اعتماد بهیای عهد مودت گردید .

که بجای پدر بسمت ولیعهدی تعیین شده بود برقرار
 گردید و بعد از فوت فتحعلیشاه که در سال ۱۲۵۰ در
 اصفهان اتفاق افتاد برای استقرار سلطنت محمد شاه با
 وجود مدعیان بسیار زحمات فوق العاده کشید و با قدرت
 تدبیر و قوت تقریر که در آثار قلمی او هویدا و آشکار بود تمام
 سرکشان را بجای خود نشانید. متأسفانه هنوز زحمات این
 وزیر عظیم التظیر به نتیجه نرسیده بود که سعایت درباریان
 در وجود محمد شاه تأثیر نمود و در ماه صفر از سال
 ۱۲۵۱ آنسید جلیل القدر را در عمارت نگارستان خفه
 و شبانه جسدش را در بقعه حضرت عبدالعظیم برده دفن
 کردند .

حضرت بهاء الله در کلمات فردوسیة در حق این شخص
 بزرگوار چنین میفرماید .

كلك مشكين تو هر دم كه زما ياد كند

ببرد اجر و صد بنده كه آزاد كند

گلّه فرموده بوديد كه چرا رقيمه جات مشفقانه را بمـرايـض
صادقانه جواب نكرده ام مگر خود هنوز ندانسته ايد كه
فرمايشات سركار همه عين صواب است و مسئله بيـجواب . اثر
شما به بنده مخلص رقيمه ننويسيد و رشحات كلك گهربار
را از مخلصان اميدوار دريغ بفرمائيد جاى رنجش و گلـه
هست بر خلاف من كه هر چه زحمت ندهم خوبتر است .
خويرويان را شاهدهى سزاوار است و زشترويان را مستورى
چهره زشتان چندانكه محجوبتر باشد مرغوبتر افتد . طيب
عنبر هر چند مكرر گردد دلـكـشـتر است و بوى سیر هر قدر —
زايـعـتر شـود ناخـوشـتر اگر من بالمثل خدام مخاديم گرامى
را از روايح كريبه پياز و سير رنجه و دلگير نسازم راحتى
برايشان خواسته ام و زحمتى كاسته .

بلى در باب چاقواگر حرفى داريد جوابهاى شافى در مقابل

" از حضرت محمد شاه مع علو مقام و امر منكر ظاهر اول
نفى سلطان معالك فضل و عطا حضرت نقطه اولى و ثانى قتل
سيد مدینه تدبير و انشاء باری خطا و عطای ایشان عظیم
است "

هست . چند بار که چاقوهای بسیار خوب مختار و ممتاز
مرغوب بحضرت سامی ایفاد شد مقبول طبع بلند و خاطر
مشکل پسند نیفتاد و بخدا که خویشتر از آنها در کارخانه
فرانسه و انگلیس بدست نمی افتد تا چه رسد به بارخانه
تهریز و تغلیس . از آن گذشته وقایع نگاری باینولایت فرستاد^{دید}
که آفتی بود این شکار افکن کزین صحرا گذشت . گنج
چاقو و گروانکه چای و قند کنار سکه در این مملکت چنان
شد که اسلام در دیار فرنگ و انصاف در بلاد ایران و صبر
در قلوب عشاق و عنقا در اقطار آفاق و ظلم در عهد عدل
شاهنشاه و پول در کیسه نوآب نایب السلطنه روحی فدا
بلی از این سه متاع اگر در این حدود وجودی هست از
یخدانهای بساط و انبانهای لازم الانبساط باید خواست
تا چه کند قوت بازوی تو . روزی که موکب نوآب رکن الدوله
بر جناح نهضت بود بسیار سعی و تلاش کردم که شایید
برای گوهرکان هروجرده محمد که بنام از همه عالم امکانش
برتر گیریم يك قبضه چاقو تحصیل کنم صورت امکان نیافت
وجود خارجی نداشت . اما نصائح مشفقانه سرکار چون
همه بر وفق مصلحت بود و دلائل محکمه داشت بگوش جان
شنیدیم و تصدیق نمودیم و دنبال فرمایشات موه کده شما
رفتیم که البته حقیقت آن تا امروز بر راءای صوابنمای ملا زمان

سامی مشهور و مکشوف شده خواهد بود متوکلاً علی الله
و مستعیناً به و مستمدّاً منه . تا چه بازی رخ نماید
بیدقی خواهیم راند .

ایضاً " یک نامه دیگر از جناب قائم مقام خطاب به جناب مهرزا
بزرگ .

" مخدوم معظم مکرم چیزی نخواستیم که در آب و گل تو
نیست . کسی که یک سطر خوش شیوه و تمام بنویسد در قلمرو
آذربایجان نبود چند قطعه و سر مشق شکسته و نستعلیق
خواستیم دو سال است بهضایقه گذشت یا معاطله اگر امداد
فرضا در کرور خوی میخواستیم چه میکردید . بر پاره کاغذی
دو سه خط میتوان کشید . بنده که بشما کمتر عریضه بنویسم
عیبی ندارد چرا که حاجتی بخط و کاغذ من نیست . اما
از شما که حاجت هست چرا نمی نویسید یا چنان بهجمله
و شتاب مینویسید که مبتدی نفعی از آن نبرد . باری این بار
مثل هر بار مکنید ملك كتاب محصلی است مثل ملك عذاب
جزو دان سرکار را بعزم تماشا بخواد و برسم یغما ببرد
مثل دزد می توفیق ابریق رفیق برداشت که بطهارت میروم
و بفارت میرفت . اینقدر بدان که اعتماد نایب السلطنه
روحیفده در برادری بنواب مالك رقاب شاهزاده دخیلی
و نسبتی بهیچ کس ندارد همه گویند و سخن گفتن سعدی

دگر است . شما عریضه^۱ منید بروجه احسن . خوشخط تر ،
مربوط تر ، مضبوط تر بدانجهت است که گاهی جسارت
نمیکنم .

و باینجهت همینکه حاج میرزا آغاسی بعد از قتل قائم
مقام بصدارت ایران برقرار گردید نسبت بجناب میرزا بزرگ
سوء نظر داشته و جناب میرزا هم او را لائق اینمقام ندانسته
و در نامه^۲ خود خطاب بشاهزاده بهمن میرزا یکی از سران
فتحعلیشاه او را تشبیه به نسناس نموده و نوشته اند (یارب
این نسناس از شه دور باد) مقام و منزلت و شئونات ظاهری
ایشان نیز غالبا^۳ مورد حسادت و غبطه اقران و همگان واقع
میشد و در قریه^۴ تا کر که تیول ایشان بود عمارتی با حشمت
ملوکانه ترتیب داده بودند که بانواع و اقسام تزئینات و فرشها^۵
قیمتی زینت یافته و در کمال آسایش و راحت میزیستند ولی
بفتتا^۶ در اوضاع زندگانی ایشان تغییراتی حاصل شد که
آن رفاه و آسایش تبدیل بمصائب گردید . اولین لطمه^۷ آنی
که بایشان وارد شد بواسطه سیل عظیمی بود که از جبال
مازندران جاری گردید و قسمت مهم عمارت ایشانرا که در
بالای قلعه ساخته شده بود منهدم و تمام اثاثیه^۸ آنرا از بین
برده و ضرر فاحش وارد ساخت ولی این پیش آمد ناگسوار
تغییری در وضعیت ایشان نداد و همواره باعمال حسنه

و بذل و بخشش که فطری و جبلی بود ادامه داده و تا آخرین دقیقه حیات خود با عامه مردم بشفقت و مهربانی سلوک و رفتار مینمود تا در اوایل سال ۱۲۵۵ که از اینجهان فانی بمعالم باقی رحلت نموده و جسد ایشان در نجف اشرف مدفون گردید (۱)

(۱) انتقال رسم جناب میرزا عباس والد حضرت بهاء الله از نجف به بغداد و استقرار آن در گلستان جاوید در جنب بیت مبارک بغداد یکی از اهداف نقشه ده ساله بود که حضرت ولی امر الله ترسیم و اجراء آنرا دستور فرمودند و این امر با وجود مشکلات زیاد عاقبت در سال ۱۳۳۶ انجام یافت .

۲- تولد حضرت بهاء الله

جناب میرزا بزرگ عیان متعدد اختیار نمودند و دومین حرم ایشان مسماة به خدیجه والده حضرت بهاء الله میباشند و آنحضرت چهارمین اولادی است که از آن محترمه بوجود آمدند . اولین فرزند نساء خانم دوم میرزا مهدی سوم سارا خانم (۱) چهارم حضرت بهاء الله پنجم میرزا موسی که بعداً " ملقب به کلیم گردید .

تولد مبارک حضرت بهاء الله در فجر روز دوم محرم از سال ۱۲۳۳ هجری قمری مطابق با ۱۲ نوامبر از سال ۱۸۱۷

(۱) سارا خاتون مشهوره به (اخت) در شهر جمادی —
 الثانی سال ۱۲۹۶ رحلت نموده و قبر ایشان در یکی
 از غرفات مزار بی بی زبیده بین طهران و حضرت —
 عبد العظیم است و بر روی سنگ آرامگاه عبارت ذیل بخط
 نستعلیق کنده شده است . (قد ارتحلت الی جوار رحمة
 الله المرحومة المغفورة المسماة بساره خانم طاب ثراها —
 وجعل الجنة مکانها و مثواها بنت مرحوم مغفور خلد آشیان
 آقا میرزا بزرگ نوری طاب الله ثراه فی شهر جمادی الثانی

میلادی (۱) در طهران در سرای طالار عمارت وسیعی واقع در محله عربها که پدر بزرگوار آنحضرت اختصاص بوالد ه محترمه داده بودند واقع گردید (۲) و آنحضرت را میرزا حسینعلی نامیدند و والدین محترم نسبت بایشان کمال دل بستگی را داشتند .

ایتک شمه فی از بیانات شفاهی حضرت عبداللہا کہ در اینخصوص فرموده اند عینا درج میگردد .
 " در یوم ثانی محرم سنہ ۱۲۳۳ در طهران در محلّہ دروازه شمیران در سرای طالار حیاط باغ تولّد مبارک واقع گشت والدہ جمالبارک تعامت تعلق را بایشان داشت .
 بدرجہ فی کہ آرام نداشت و از حالات جمالبارک حیران بود مثلاً میگفت ابداً این طفل گریه نمیکند و ابداً شئونیکہ از اطفال شیرخوار دیگر صادر میشود از این طفل مشاهده نمیگرد
 از قبیل فریاد و فغان و گریه و زاری و بی تابی و بیقراری باری

(۱) جناب ملاّ محمد نبیل زندی تاریخ تولّد آنحضرت را چنین بنظم آورده است . در اوّل غربال ز سال فرقان دوم سحر محرم اندر طهران از غیب قدم بشهرامکان بنهاد آتشہ کہ بود خالق من فی الامکان
 (۲) این عمارت و عمارات بزرگ دیگر کہ متصل بہم و معروف

چندی گذشت و فطام واقع شد مرحوم والد شان تعلق عظیمی
 بایشان داشتند و ملتفت بزرگواری و علو منقبت و مظهریت مقدسه
 جمال مبارک بودند و برهان براین آنکه در زمان در قریه تا کور
 که تپول ایشان بود عمارت ملوکانه تأسیس فرمودند و چون جمال مبارک
 اکثر تابستان در آنجا بودند مرحوم میرزا بختخویش در موقعی از مواضع
 خانه بقلم جلی این دو بیت را مرقوم فرمودند .
 بردرگه دوست چون رسی گولبیک

کانجانه سلام راه دارد نه علیک

این وادی عشق است نگهدار قدم

این ارض مقدس است فاخسع نعلیک

به هفت دستگاه بود در کوچه نوریه متصل بکوچه عربها واقع
 در محله معروف بدروازه شمیران بوده که اطراف آنرا خندق کرده
 بودند و زمان ناصرالدین شاه خندق را پر کرده و ضمیمه شهر نمودند و
 خندقی در وتر حفر کردند تا در سال ۱۲۶۸ که حادثه تیر خوردن ناصر
 الدین شاه واقع و حضرت بهاء الله محبوس گردیدند مأمورین دولتی
 تمام اموال را بتاراج برد و عمارات را هم ضبط نمودند که اکنون بعضی
 از آنها بحالت اصلیهاقی است . (جلد ثانی ظهور الحق)

والی الآن این دو بیت بخط ایشان در دیوار آن عمارت
 موجود در سن هفت سالگی روزی جمالبارک مشی میفرمودند
 والده شان بر برازندگی هیکل مبارک نظر کرده گفت قدری
 قامت کوتاه است والد جمالبارک گفتند نمدانی که چـه
 استعداد و قابلیت دارد چقدر با فطانت و با هوش است
 مانند شعله آتش است و در این صفر سن ممتاز از جوانان
 بالغ اگر قامت چندان بلند نباشد ضرری ندارد . بسیاری
 در سن طفولیت در طهران در میان یار و اغیار شهرت
 عجیبی فرمودند و همچنین آثار مواهب الهیه ظاهر و آشکار
 بود و محبوب القلوب بودند وزرائی که نهایت عداوت و دشمنی
 بوالدشان داشتند ایشانرا دوست میداشتند و حرمت و رعایت
 مخصوصه مینمودند مثلاً حاجی میرزا آقاسی نهایت عداوت
 را بمرحوم میرزا داشت زیرا ایشانرا رفیق قائم مقام مرحوم
 در قلب خویش میدانست زیرا با مرحوم قائم مقام میرزا ابوالقاسم
 نهایت الفت و محبت را داشتند این مسئله نیز سبب بغض
 و عداوت شده بود لیکن باوجود این منتهای محبت را بجمال
 مبارک اظهار میداشت بدرجه ای که جمیع حیران بودند که
 این شخص باوجود اینکه دشمن والدشان است چرا باین درجه
 رعایت پسر را مینمایند مثلاً وقتی که محمد شاه امیر نظام
 کرمانشاهانی را از آذربایجان طلبید و شهرت در ولایات

یافت که حاجی معزول و امیر نظام بمصدر صدارت عظمیٰ منصوب مرحوم میرزا در آنوقت حاکم بروجرد بودند مکتوبی به بهمن میرزا مرقوم نمودند مضمون اینکه العنة لله حاجی آقاسی معزول و امیر نظام منصوب یارب این نسناس از شبه دور باد بهمن میرزا چون با مرحوم میرزا عداوت داشت عین مکتوب را بحاجی میرزا آقاسی فرستاد او آتش گرفت و جمالبارک را خواست تشریف بردند عرض کرد نمیدانم به پدر شما من چه کرده ام که اینگونه در حق من مینویسد لیکن چکنم پدر شماست ملا حظه کنید که چه نوشته است در حق من جمالبارک ملا حظه فرمودند و سکوت نمودند هیچ اظهار نکردند صاحب دیوان نشسته بود بسیار آدم خوش نیتی بود و جمالبارک محبت داشت مکتوب را گرفت نگاه کرد گفت اینخط میرزا نیست تقلید کرده اند حاجی میرزا آقاسی گفت نگاه کن این عبارت باین سازگی باین سلاست باین مختصری و باین فصاحت و بلاغت ممکن نیست کسی دیگر بتواند بنویسد. چون جمالبارک هیچ نفرمودند و سکوت اختیار نمودند عرض کرد خوب است که شما هوالد نصیحت کنید که اینگونه تحقیر بار دیگر تکرر نیابد. چکنم والد شماست محض خاطر شما از او گذشتم ولی کاری کنید که او از من بگذرد مقصود اینست که دشمنان مرحوم میرزا هم جمالبارک را دوست میداشتند و باوجود آنکه

جميع ميدانند که در هيچ مدرسه داخل نشدند و نيز
 هيچ معلمی تعليم نگرفتند کل شهادت ميدهند که در
 علم و فضل و کمال بي مثل و نظيرند مثلاً " در طهران
 هر مسئله مشکلی که مذاکره ميشد و جميع حيران بودند
 جمال مبارك حل مي فرمودند و از برای کل آشنایان اسباب
 عزت و راحت و نعمت بودند از جمله ميرزا آقاخان صدر
 اعظم در وقتیکه وزير لشکر بود معزول و منکوب شد
 و سرگون بکاشان گرديد نهايت رعايت در حق او و —
 خانواده اش نمودند " همچنين ديگران " يك وقتي
 بهازندران تشریف بردند ميرزا محمد تقی مجتهد
 مشهور (۱) در يالرود بود قريب هزار طلبه داشت
 و بچند نفر از تلا مذهب خویش اذن و اجازه اجتهاد داد
 بود شبها در مجلس مباحثه علميه ميشد و بعضی احاد^پ
 مشکله روايت ميکردند و چون حيران ميمانند جمال مبارك
 معنی حديث را بيان مي فرمودند از جمله شيعی از شبها
 ميرزا محمد تقی از مجتهدين تلا مذهب خود حديثي
 سؤال کرد معانی بيان کردند نپسنديد به —
 جمال مبارك بياني فرمودند سکوت کرد روز ثانی حضرات
 (۱) حاجی ميرزا محمد تقی از مجتهدين معظم آن ايام
 شمرده ميشد شرح حال او و فتاوی غريبه او که مخالف

تلا مذهب مجتهدین خود گفت که من بیست و پنج سال است
شما را تربیت و تعلیم کردم مراگمان چنین نبود که در معنی
این حدیث عاجز بمانید و یک جوان کلاه بسر حدیث را اینگونه
تشریح نماید (۱) لذا کمالات مبارک در صفحات نورشهرت

رأی سایر علما بود در کتاب قصص العلماء مندرج است .
(۱) در فصل پنجم از تاریخ نبیل مندرج است . حضرت
بهاء الله قبل از اعلان دعوت حضرت باب بنور مسافرت نمودند
مجتهد شهیر میرزا محمد تقی نوری در آن موقع مجلس درس و
مباحثه داشت که احادیث مشکله را مطرح مینمود و جواب آنرا
از تلا میذخود میخواست موقعی آنحضرت بمجلس درس او
تشریف بردند حدیث مشکلی را طرح نموده بود که شاگردانش
از حل آن عاجز بودند آنحضرت معنی حدیث را بیان فرمودند
که موجب تعجب او گردید .

و نیز در سفرنامه جلد ثانی صفحه ۱۳۹ از بیانات مبارکه
حضرت عبدالبهاء چنین مذکور است .

" جمال مبارک در عنفوان جوانی روزی در قصبه یالرود وارد منزل
میرزا محمد تقی مجتهد مشهور شدند در حالتیکه چهار نفر
از تلا مذهب معتمد مجتهد مذکور با جمعی از طلاب دیگر حاضر
بودند و مجتهد این حدیث را از تلا مذهب قریب الاجتهاد خود

یافت بزرگان نور نهایت احترام را مجری میداشتند روزی
جده والده یعنی والده والده وقت سحر بمنزل میرزا محمد
تقی مجتهد رفته بود که نماز بخواند بعد از نماز مجتهد
مذکورها و گفته بود که من مژده بشما بدهم دیشب در خواب

میرسید که میفرماید . الفاطمة خير نساء العالمين الا ما
ولد المريم یعنی حضرت فاطمه بهترین زنان دنیا است مگر
آنکه را که مریم تولید نمود و حال آنکه مریم دختری را تولید
نموده که در این حدیث او را مستثنا میفرمایند هر يك در جواب
تفسیری نمود و توجیهی کرد ولی میرزا محمد تقی مجتهد
هیچيك را قبول ننمود در آن میان جمال مبارك فرمودند
این تعلیق بامر محال است یعنی جز آنکه از مریم متولد شد
دیگر حضرت فاطمه علیها سلام اله از همه زنان دنیا بهتر است
و چون مریم دختری نداشت پس مثل فاطمه محال است این
تأکید بیان ابتدای حدیث است مثل این است که بگوئیم
فلان سلطان اعظم سلاطین روی زمین است مگر پادشاهی
که از آسمان بیاید یعنی چون از آسمان نمی آید لهذا این
سلطان مثیل و نظیری ندارد آمدن از آسمان یا تولد از مریم
در این مقام دلیل بر امر محال است مجتهد مذکور سکوت
نمود و چون جمال مبارك بیرون تشریف بردند بتلا مذهب خود

دیدم که حضرت قائم در خانه شی هستند من رو با خانه
 رفتم پاسبان گفت حضرت قائم با جمالبارك خلوت کرده اند
 لهذا کسی اذن دخول ندارد بعد فکر کرد گفت عجباً
 این مقام را از کجا پیدا کرده اند ایشان از خانواده وزارتند
 بعد گفت يك نسبت خویشی بعیدی بها دارند شاید
 از این جهت است (۱) باری این حدیث در اطراف نـ
 شهرت یافت بعضی نفوس فطن و زیرك گفته اند نفس مجتهد
 را راه ندادند چگونه میشود این مقام بجهت خویشی با مجتهد
 حاصل شود مختصر این است چه در طهران و چه در مازندران
 جمیع اعظام و اکابر و علما که میشناختند شهادت بر بزرگوار
 جمالبارك میدادند و هر امر مهمی واقع میشد حل آنرا
 رجوع بایشان مینمودند و اگر بخواهم در این مقام يك يك را شرح
 گفت که من متوقع نبودم که جوانی با کلاه معنی حدیث را چنان
 بیان نماید که شما نفوس قریب الاجتهاد با عمامه و لباس علم
 بی بان نبرده باشید .

(۱) در فصل پنجم کتاب تاریخ نبیل زندی اشار مباین رویای
 مجتهد مذکور کرده و ضمناً رویای دیگری از او نقل مینماید که
 مجتهد مزبور گفته است در دفعه ثانی خودم را در محلی دیدم
 که اطراف صندوقهای زیادی گذاشته شد و گفته شد که آنها
 متعلق به بهاء الله است و چون باز کردم معلوم گشتی بود که
 خطوط آن مرصع و جواهر نشان و تملّاه آن مرا از خواب بیدار نمود

دهم بسیار مفصل میشود در ایام طفولیت در سن پنج یا
 شش سالگی جمال مبارک خوابی دیدند و از برای والدشان
 بیان فرمودند و والدشان شخړ شهیری از معترین و منجمین
 حاضر نمود و سؤال از تعبیر خواب کردند و یای مبارک
 این بود که در عالم خواب در باغی تشریف داشتند ملاحظه
 فرمودند از اطراف طیور عظیم الجثه بر سر مبارک هجوم
 دارند ولیکن از یت نمیتوانند برسانند بعد بدریا
 تشریف بردند و شنا میفرمودند این طیور هوا و ماهیان دریا
 جمیعاً هجوم بر سر مبارک نمودند اما از یتی نمیرسانند
 آن شخص معبر با اصطلاح خود زایچه کشید و گفت این دریا
 دلیل بر این است که این طفل مصدر امر عظیمی خواهد شد
 و آن امر تعلق به عقل و فکر دارد زیرا سر مرکز عقل و فکر
 است لهذا جمیع رؤسا و بزرگان عالم بر سر این طفل مانند
 مرغان و ماهیان هجوم خواهند کرد ولیکن ضرری نخواهد
 رسانید و بر کل غالب میشود و کل در نزد او خاضع خواهند
 گشت و عجزشان ظاهر خواهد شد " انتهى
 ایام صباوت و کودکی آنحضرت با سایش و آرامی گذشت و از قرار
 معلوم فقط مقدمات نوشتن و خواندن را نزد پدر و بستگان
 خود آموخته و در مدرسه و مکتبی مطابق معمول آن زمان
 داخل نشده علوم رایجه را تعلّم فرمودند . چنانچه در لوح

سلطان خطاب بن ناصرالدین شاه میفرمایند . " ما قرئت ما
عند الناس من العلوم و ما دخلت المدارس فاسئل العدينة
التي كنت فيها لتوقن باننى لست من الكاذبين " ايضا در لوح
ديگر در صفحه ۲۸۱ مجموعه الواح میفرمایند " اين عبيد
از اهل علم نبوده و مدرسه نرفته و بر حسب ظاهر در بيت
يکي از رجال دولت متولد شده و با و منسوب انّ الامر بيد الله
ربك ربّ العرش والثرى و مالك الآخرة و الاولى " و همچنین
در کتاب مستطاب اقدس میفرمایند . " انا ما دخلنا المدارس
و ما طالعنا المباحث اسمعوا ما يدعوكم به هذا الامى الى الله
الأ بدى انه خير لكم عما كنز فى الارض لو انتم تفقهون "
با اينحال متدرّجا آثار و کمالات علميه و فضائل معنويه بسرور
مینمود که سبب حیرت و تعجب میگردید چون بحدود چهارده
سالگی رسیدند تمام خویشان و آشنایان و بزرگان از قسوت
بیان و برهان آنحضرت متحیر و مجذوب گردیده اظهار ارادت
و دل بستگی مینمودند و با اینکه در گفتار و رفتار بی نهایت
صبور و بردبار بوده و در بیان حقایق و تقریر و تفهیم مطالب
کمال شفقت و مهربانی ابراز میفرمودند معذلك هر گاه شخصی
نسبت بانبیا و بزرگان سوء ادبی مینمود طاقت تحمل نیافته
با لحنی شفقت آمیز گوینده را تادیب میفرمودند .
حضرت بهاء الله در یکی از الواح خطاب بیکي از بهائیان

شیراز چنین میفرمایند . . . هر یوم اجتهادی مینمودند و عرفانی ذکر میکردند بالاخره عرفان منتهی شد باینکـه یومی از ایام اینمظلوم قبل از بلوغ در مجلسی وارد مشاهده شد و نفس با عمامه های بسیار کبیر از برای یکی از مخدرات خلف حجاب معارف و مراتب علوم خود را ذکر مینمودند تا آنکه یکی از آن ر و ذکر نمود باید بدانیم جبرئیل بالاتر است یا قنبر . عباس بالاتر است یا سلمان اینمظلوم متحیر بعد از چند دقیقه ذکر شد یا ملا اگر جبرئیل آنست که میفرماید و نزل به الروح الامین علی قلبك آنجا آقای قنبر هم تشریف نداشت "

و نیز جناب ابوالفضائل گلهایگانی در یکی از تاء لیفات خود چنین مینگارد . " یکی از اکابر اسلام حکایت نمود که روزی با جمعی از بزرگان مملکت و رجال دولت در خدمت میرزا نظر علی حکیم شهیر قزوینی که مراد و مرشد محمد شاه قاجار و مرجع عرفای آن روزگار بود حاضر بودیم حکیم بر حسب — معارف قوم بیانی مینمود و در مسئله بلوغ انسان باقصی مراتب کمالات روحانیه تکلم میفرمود تا اینکه لاشه انانیت و نفسانیتش گرم شد و عنان سخن را از کف رهود و کلام را بذکر ترقیات خود رسانید و گفت فی المثل اگر اکنون خادم من آید و گوید حضرت عیسی در باب سرای ایستاده و اذن ملاقات میخواهد

خود را بسبب عدم احتیاج راغب ملاقات آنحضرت نمی بینم حضار
مجلس برخی ساکت بودند و دیگری چنانکه عادت متعلقین روزگار
است بنعم و بلی تصدیق مینمودند و آن میان حضرت بهاء الله
راسخاقت این سخن نسبت بحضرت عیسی روح من فی الارض له
الفداء محرک آمد و غیرت شرافت مظاهر الهیه را برتافت و با
روی افروخته بحکیم فرمود که جناب میرزا مسئلتی دارم که اگر —
مأذون دارید بعرض برسانم حکیم پاسخ داد که بفرمائید حضرت
بهاء الله فرمود با آنها مدارا تیکه حضرت شاه بشمار دارد اگر اکنون
رئیس جلادان باره میر غضب بیاید بگوید پادشاه شمارا میطلبد
در نفر خود بدقت ملاحظه نمائید که آیا مضطرب میشوید یا با کمال
سکون قلب و عدم خوف اجابت میفرمائید حکیم پس از اندکی تأمل
پاسخ داد که انصاف اینست که بلا نهایت مضطرب میشوم و بیارای
سکون و استقامت در من نمی ماند بلکه قدرتش کف ساقط میشود —
حضرت بهاء الله فرمود چون حال چنین است با این دشمنان آن
ادعای انتوان نمود حضار مجلس از صلابت این سخن مهیو تو از
بداعت این جواب متحیر ماندند و مجال رد و مجادلت نیافتند .
توضیح آنکه محمد شاه بمیرزا نظر علی حکیم مزبور ادا شده و
خواهر شاهزاده علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه مساقبه خاور سلطان
زوجه حکیم بود و معذالک در او آخر عمر مورد خشم و غضب محمد شاه
واقع بمقتضای تبعید گردید حاجی میرزا آقاسی صدراعظم مکرراً اصرار در
قبول مشاغل دولتی نمود ولی قبول نفرموده و مطلقاً از تعلقات دنیوی

خود را بر کنار فرموده همیشه برعایت فقرا و ضعفا میپرداختند و چون بمن هیجده سالگی رسیدند ازدواج فرمودند و این امر در ماه جمادی الثانی سال ۱۲۵۱ هجری مطابق با سال ۱۸۳۵ واقع شد و قرعه آن ثال نیک بنام آسیه خانم دختر میرزا اسمعیل وزیر نوری افتاد و چون در سال ۱۲۵۵ جناب میرزا بزرگ پدر بزرگوار آنحضرت رحلت فرمود تمام افراد آنخاندان جلیل در تحت کفالت و سرپرستی آنحضرت درآمدند و محل اقامت آنحضرت و عائله جلیله در طهران و گاهی در ایام تابستان در مرغ محله شمیران بود (۱) و یا بتاکور شریف میبردند تا آنکه در سنه ۱۲۶۰ هجری که میعاد الهی بسر آمد و ندای احلای حضرت ربّ اعلى از جانب فارس بلند شد و جناب باب الباب واسطه ایصال آثار امر جدید الهی بحضور ایشان گشته و آنحضرت پس از ملا حظّه آثار و توقیعات مبارکه حقانیت امر جدید را تأیید و اعلام و سپس قیام بر نصرت امر فرمودند .

(۱) حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب بیکی از احبّاء چنین میفرماید . " تبدیل هوادر شمیران در مرغ محله موهبت رحمن است آن مکان محلّه مرغان نیست آشیانه عنقای شرق است و لانه سیمرغ کوه قاف زیرا جمالبارک روحی لاحبائه الفداء در آنعزّه پاک مطهر یکمال در تابستان منزل و ما وی فرمودند

در باغ حاجی باقر که سه طبقه بود و مسلط بر پاچه محصل
 سریر ملوک بود و در بدایت امر بود در وسط دریاچه
 تخت بزرگی از سنگ زده بودند در وسط تخت سرایرد و
 اطراف تخت باغچه قریب ^{صد} و پنجاه نفر از احباب اجتماع
 شب آهنگ تقدیم بود که بملا^ه اعلی می رسید بسیار خوش
 گذشت همیشه جمال مبارک ذکر آن مکان را می فرمودند .

۳ - چگونگی وصول آثار مبارکه حضرت

اعلیٰ مجبور حضرت بهاء الله

جناب ملا حسین بشرویه شی که اول مؤمن بامر حضرت
اعلیٰ بود و بلقب باب الهاب امتیاز یافت حسب الامر آنحضرت
مأمور تبلیغ امر مبارک گردید و مخصوصاً مأموریت داشت که
توقیعات مبارک را به محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی ابلاغ
و آنها را دعوت بامر نماید لذا از شیراز حرکت نمود و سپس از
توقف چندی در اصفهان و کاشان و قم و تبلیغ نفوس مهتمه
بتهران ورود نمود در مدرسه میرزا صالح معروف بمدرسه
پامنا سکونت اختیار نمود و حاجی میرزا محمد خراسانی
که مدرس آن مدرسه و رئیس شیخیه بود ابلاغ امر کرد و
اورعایت انصاف نموده از قبول ابا و امتناع ورزید ولی ملا محمد
نام که از تلامذه این شخص و معروف بملا محمد معلم نوری
بود و در جوار مسکن ملا حسین حجره داشت و شبها مناظرات
طرفین را می شنید مجذوب گفتار و استدلال جناب ملا حسین
شده نیمه شب بحجره او در آمده اظهار ایمان و اطمینان نمود
و سپس اوصاف استاد خود تأسف خورده و بنا بتقاضای

ایشان واسطه ایصال توقیعات مبارک بمحضر حضرت بهاء الله گردید و چنانچه جناب میرزا موسی کلیم از قول او نقل نموده شرح آن بدینقرار است که جناب ملا حسین پس از آنکه از نام و محل تولد ملا محمد سئوال کرده و از ایمان او اطمینان حاصل مینماید سئوال میکند آیا از عائله جناب میرزا بزرگ نوری که بعلم و اخلاق شهرت بسزائی دارند کسی هست که قائم مقام او شده باشد ملا محمد جواب داد بلی یکی از انجال آخر حوم موسوم به میرزا حسینعلی است که همیشه طجاء و نهاله فقرا و بیچارگان و در حسن خط و کمال مشهور غالباً اوقات خود را در سیر و گردش در حدائق و مناظر طبیعی میگذرانند سن او در حدود بیست و هشت سال و اکثر اوقات به زیارت او در منزلش نائل میگروم سپس ملا حسین تقاضا میکند آثار مبارک حضرت اعلی راکه در پارچه حریر پیچیده شده بود بآنحضرت برساند و نیز آنرا بمنزل آنحضرت برده و بوسیله جناب میرزا موسی کلیم تقدیم مینماید و آنحضرت پس از ملاحظه قسمتی از آنرا بصوت بلند تلاوت و جناب میرزا موسی میفرمایند : موسی ، چه میگوئی هر کس که معتقد باشد بآسمانی بودن قرآن است مجال رد و انکار این آیات را ندارد و الا بخلالت و گمراهی خواهد افتاد . سپس مقداری قند و جای ممتاز جهت ملا حسین برسم هدیه عنایت فرموده او را

به محبت و الطاف خویشورسند میسازند .

۴- مسافرت به مازندران

اولین قیامی که حضرت بهاء الله جهت نشر دعوت حضرت باب فرمودند این بود که چندی به مازندران و محال تاکمور که مسکن اصلی آباء و اجدادی آنحضرت بود عزیمت نمودند در اینموقع مجتهد مشهور مازندران میرزا محمد تقی نوری که قبلاً " بنام او اشاره شد فوت نموده و محضر درس و قضاوتش تحت ریاست ملا محمد جانشین او اقرار و برقرار گردیده بود بمحض ورود حضرت بهاء الله جمعی از اعیان و بزرگان و مأمورین دولت بهلا قات آمده و آنحضرت در اثبات امر جدید لسان بنطق گشودند و با فصاحت و بلاغت زائد الوصف قلوب را مجذوب فرمودند تنها کسیکه اقدام به معارضة نمود میرزا عزیز عموی آنحضرت بود که نزد ملا محمد مذکور گفته صدای وادینسا وواشریعتا بلند کرده او را برای حمایت دین بکمک طلبید اما مجتهد مذکور که هرقلّت بضاعت خود و قوت بهان آنحضرت واقف بود و میدانست قادر بر مقاومت نیست اقدام ننمود

نفوسی که بحضور مبارك مشرف میشدند و از امر جدید مطلع میگرددند منجذب شده ارادت میورزیدند و باینواسطه در صفحات نورمازندران امر اعلی اعلان شد و جمعی تصدیق کردند و بعضی در حال سکوت و سکون باقی ماندند و از معارف نفوس مزبوره میرزا محمد حسن برادر بزرگ آنحضرت و محمد تقیخان و میرزا خداوردی و آقا محمد تقی و کربلائی زمان و ملا زین العابدین و ملا علی بابا بزرگ و ملا علی بابای کوچک و ملا عبد الفتاح و امثالهم اطاعت نموده تسلیم شدند در آن باره حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به یکی از احبای تاکور میفرمایند . " جمال مبارك در مراجعت از مازندران بطهران چون مرور از نور فرمودند در تاکور و در دارکلا و لوله و شور انداختند جمعی کثیری مؤمن و موقن شدند و روز بروز در ازدهاد بودند در تاکور مرحوم آقا میرزا حسن و آقا میرزا غلامعلی و ملا زین العابدین و ملا عبد الفتاح و ملا علی بابای بزرگ و ملا علی بابای صغیر و محمد تقی خان و آقا محمد تقی و عصو علی و آقا علی پسر ملا زین العابدین و عبد الوهاب بیك خلاصه جمع کثیری منجذب بنفحات قدس گردیدند .

و چون ملا محمد مذکور برای صحبت و مذاکره حاضر نشد شاگردانش بر او سخت گرفتند که برای تحقیق از امر جدید حاضر گردد و او هر دفعه بعنوان از جواب عذر آورد تا آنکه اصرار

والحاج شاگردان بحدی رسید که او ناگزیر دونفر از مشاهیر
 اتباعش را که موسوم به ملاّ عباس و میرزا ابوالقاسم و هر دو داماد
 های مجتهد سابق الذکر میرزا محمد تقی بودند جهت مقابله
 و مباحثه با آنحضرت فرستاد و آن دونفر در دارکلا بحضرت
 مبارک رسیدند در حالیکه آنحضرت در آن مجلس که جمعی
 کثیر حضور داشتند مشغول تفسیر سورۀ فاتحه بودند همینکه
 باستماع کلام فایز شدند وقوت بیان و برهان را مشاهده
 نمودند ملاّ عباس با نهایت تأثر بها خاسته در کنار مجلس
 در حالت خضوع و خشوع عجیب ایستاده لرزان و گریان
 بهمراه خود گفت حال مرا من بین من آنچه که «مخیله»
 خود ضبط کرده بودم فراموش نموده قادر بر سؤال نیستم تو
 آزادی بمباحثه پرداز و یانزد معلم مراجعت نموده او را از
 حال من خبر ده و بگو من دیگر ترکان این آستان را نخواهم
 نمود و میرزا ابوالقاسم در جواب گفت من دیگر معلم خود را
 نس شناسم و الآن با خدای خود عهد کردم که بقیۀ ایام
 حیاتم را بخدمت حضرت بهاء الله اختصاص دهم . خبر
 ایمان این دونفر بسرعت در صفحات مازندران انتشار یافت
 و جمع کثیری ایمان آوردند (۱) عده فی حضور آنحضرت

(۱) «ایضاً» حضرت عهد البهاء در لوح تا کبر میفرمایند . .

عرض نمودند که هرگاه ملا محمد مذکور نیز ایمان آورد سبب
 مزید نصرت و انتشا را امر خواهد بود فرمودند من مقصودی
 جز اعلاء امر الله ندارم و جهت ملاقات او در قریه سعادت آباء
 تشریف بردند و خواستند با او صحبت نمود همار جدید دعوتش
 فرمایند ملا محمد اظهار داشت من بهیچ کاری بدون استخاره
 اقدام نمی نمایم و بواسطه استخاره قرآن شد و در حضور
 جمعی قرآن را باز و بر هم نهاده گفت استخاره بد آمد
 و از صحبت عذر خواست و عزا و بر همه آشکار گردید . و از
 امور عجیبه که در آن ایام واقع شد این بود که روزی آنحضرت
 سواره میگذاشتند در بین راه جوان درویشی را با موهای
 ژولیده دیدند که در کنار جوی آبی نشسته مشغول طبخ است
 باو فرمودند درویش چه میکنی ؟ جواب داد مشغول پختن خدا
 و خوردن او هستم سادگی و ساطت او مورد توجه مبارک
 آنحضرت قرار گرفته و با نهایت مهربانی با او صحبت فرمودند

(. . . در دار کلا روزی در مجلسی جمال مبارک چنان بیان
 فرمودند و دلیل و برهان گسترده که چون برخاستند چهار
 مجتهد که دوتا داماد میرزا محمد تقی مجتهد ملا عباس
 و ملا ابوالقاسم بودند دویدند کفش مبارک را جفت کنند آنوقت
 چنان شد و بعد چنین گشت)

و او بطوری تغییر حال پیدا نموده حالت عشق و جذبه در او پیدا شد که عمل طبع را گذاشته در عقب آنحضرت روان گردید اشعار مجذوبانه بی در وصف آنحضرت سروده فریاد میکشید که ای مظهر حقیقت کشف حجاب نبای وای آفتاب هدایت خرق نقاب فرما درویش مزبور موسوم به مصطفی بیک سنندجی و متخلص به مجذوب بود . این مسافرت سبب اعلا ی امر در صفحات مازندران گشته و هیجان غریبی بر پا نمود و عددهای از نفوس مهمه بخلعت ایمان مفتخر و بعضی از آنها برتبه شهادت فائز شدند (۱)

(۱) در سفرنامه امریک صفحه ۱۵۹ از بیانات شفاهی حضرت عبدالبنها چنین مذکور است . " وبعد ذکر ملاحسن و ملا عبد اللطیف فرمودند که در مازندران از قبل مجتهد آنجا بحضور جمال مبارک مشرف شدند و کینونت آنها بقسمی مبعوث و خلق شد^{جدید} که شب و روز آرام نجستند تا آنکه ملا عبد اللطیف بعد از صدمات و ملیات در مشهد فدا جان بداد و مملکت ابهی شتافت و همچنین شیخ هندی اعمی بود که بعد از فوز بلاق در مازندران شب تا صبح بوقص و نوا مشغول . "

۵ - اولین محبوسیت حضرت بها الله

در ماه ذی قعدة از سال ۱۲۶۳ که قضیه قتل حاج ملا تقی قزوینی عموی قرّة العین در قزوین بدست ملاّ عبد الله شیرازی معروف بمیرزا صالح اتفاق افتاد جناب طاهره (۱) و تمام اصحاب بمخاطره عظیمی دچار شده و با آنکه قاتل شخصاً نزد حکومت حاضر شده و برای رهائی سائرین اقرار و اعتراف بقتل نمود با اینحال عده ای مغلول و محبوس گردیدند و با اصرار و اقدام ملاّ محمد پسر ملاّ تقی که شوهر جناب طاهره بود از مرکز حکم با حضار مظنونین بقتل صادر شد لذا پنج نفر را که میرزا صالح و حاجی اسد الله فرهادی و شیخ صالح عرب و حاجی ملاّ طاهر شیرازی و حاجی ملاّ ابراهیم محلاتی بودند غل و زنجیر نموده بطهران اعزام داشتند

(۱) جناب طاهره نام اصلی ایشان فاطمه و به امّ سلمه شهرت داشت دختر حاجی ملاّ صالح برغانی ساکن در شهر

و حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم میرزا صالح مذکور را به میرزا محمد شفیع صاحب دیوان سپرد و تأکید نمود که او را در محبس منزل خود نگاه دارد و سایرین را به دست محمود خان کلانتر نوری سپرد که در بند نموده محبوس دارد حضرت بهاء الله در این موقع نهایت مساعدت را به مسجونین فرمودند و مأمورین زندان را انعام وافر میدادند که با زندانیان خوش رفتاری نموده آزار نرسانند حتی صاحب دیوان نظر بارادتی که بآنحضرت داشت به میرزا صالح چندان سختگیری ننمود و وسیله فرار او را از محبس تسهیل کرد ولی محمود خان

قزوین بودند و در سال ۱۲۳۳ متولد گردیده و در نزد پسر و بستگان خود به تحصیل مقدمات پرداخته و تدریجاً در کسب علم و دانش معموله زمان چنان استعدادی از خود ظاهر ساخت که سبب اعجاب و شگفتی رجال گردید پس از وصول به سن رشد و بلوغ بحباله نکاح پسر عموی خود موسوم به ملا محمد درآمد و صاحب سه فرزند دویسر و یک دختر گردید و به وسیله ملا جواد برغانی خاله زاده خود بمطالعه آثار جناب شیخ احمد احسائی پرداخته مجذوب گردید و با جناب سید کاظم رشتی مکاتبه نموده و جناب سید در نامه های خود ایشانرا باقره عینی خطاب مینمود لذا باین لقب شهرت یافت و چون در توقیعات حضرت اعلی ایشانرا طاهره خواندند در بهمن

کلا نتر نظر بطمع و حرص زیاری که داشت اولیای امور
 را از کمک آنحضرت نسبت بآن مظلومین مطلع نمود و برای
 اینکه مال فراوانی بدست آرند آنحضرت را باقیهای شرکست
 در حادثه مزبور چند روزی در حبس انداختند و توقع اخذ
 مبلغ هزار تومان داشتند تا آزاد نمایند ولی میرزا آقا خان
 نوری وزیر لشکر و برادرش جعفر قلیخان و صاحب دیوان برای
 استخلاص اقدام نموده و بالاخره آنحضرت را آزاد ساختند
 و این اولین گرفتاری بود که جمال‌المبارک در ابتدای امر حضرت
 نقطه اولی بدان مبتلا گشتند (۱)

اصحاب باین لقب نیز مشهور گشت .

(۱) در لوح مبارک‌مندرج در مجموعه الواح ضمیمه کتاب
 مستطاب اقدس صفحه ۲۱۴ چنین نازل گشته .

” قل الله سجن مرة في ارض الطاء (طهران) واخرى في
 الميم (مازندران) ثم كرة بعد اولى في الطاء (حبس سیاه
 چال) وطورا في هذا السجن العظيم (حبس زندان عکا)
 ونیز حضرت عبدالبهاء در خطابات مبارکه میفرمایند . (در
 سال سوم ظهور باب یکرز جمال‌المبارک را در طهران حبس
 نمودند فردا جمعی از امرائوزرا دولت‌ی اعتراض کردند
 و وساطت نمودند جمال‌المبارک بیرون آمدند)

۶- اقدام حضرت بهاء الله

به استخلاص جناب طاهره

در این موقع که حادثه قتل حاج ملا تقی هیجان عظیمی برپا
 نمود و جمعی از اصحاب گرفتار و عدوئی در زیر غل و زنجیر
 در حبس طهران با حال سربال بسر میبردند جناب طاهره
 در خانه پدری خود در قزوین تحت نظر و مراقبت سخت اقوام
 و بستگان قرار گرفته و غالباً از خوردن غذا احتیاط و احتراز
 مینمود و ملا محمد شوهر آنجناب که باصرار زیاد، قتل جمعی
 بیگناه را در قبال کشته شدن پدر خود از شاه و وزیر درخواست
 مینمود عاقبت با رشاد صدر اردبیلی از طعامی طهران بدیسل
 حیل و تزویر متشبّه شده محبوسین را بعنوان اینکه گور
 قبر پدر گردانده آزاد نماید بقزوین کشانید و در اثناء
 بلوای عام که خود موجبات آنرا قبلاً فراهم آورده بود با قساوتی
 هر چه تعامّر آنرا بقتل رسانیدند و چون ملا محمد جام آرزوی
 خود را از خون مظلومین لبریز دید متوجّه جناب طاهره گردید
 زیرا حادثه قتل پدر خود را بیشتر مربوط بدخالت ایشان
 میدانست. لذا تصمیم بر هلاکت و اعدام آنوجود محتسوم

گرفت جناب طاهره برسوه نیت او مطلع گردیده بسا و نوشتند
 " میریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم ویأی الله الا ان
 یتم نوره ولو کره الکافرون " اگر امروز بند را که تبعیت
 دارم و خداوند پیرا که عبادت میکنم بر حق است قبل از نه
 روز دیگر مرا از چنگال ظلم شما خلاص خواهد کرد و اگر
 نکرد شما هر چه اراده دارید بجا آورید و فساد عقیده
 مرا اثبات کنید " و سختگیری آنها نوعی بود که هیچیک از
 بابیان قادر بر رفت و آمد آن منزل نبودند تا بتوانند کمک
 و مساعدتی نموده چارهش بیابند یسند مگر خاتون جان دختر
 بزرگ حاجی اسمد الله فرهادی که از زنان فداکار بود و نسبت
 به جناب طاهره ارادت میورزید گاهی بلباس مبدل بمنوا ن
 رخت شویی و تکدی مراوده و ملاقات مینمود و چون شوهرش
 آقا هادی در همان روز واقعه بطهران گریخت از جهت سابقه
 دوستی که با جناب وحید دارا^{آقا} سید احمد یزدی پدر
 آقا سید حسین یزدی داشت شرح قضیه گرفتاری جناب طاهره
 و سختگیری که از طرف اقوام بر آن جناب وارد شده نزد آنها
 حکایت نمود و آقا سید احمد فوراً تفصیل واقعه را حضوری
 حضرت بهاء الله در حالیکه با جمعی در منزل یکی از شاهزادگان
 بهروسی دعوت داشتند معروض داشت لذا آقا هادی را
 احضار و نامه به جناب طاهره مشتمل بر کیفیت عزیمت بطهران

مرقوم فرمودند ووی را دستورات کافی جهت استخلاص جناب طاهره عنایت و بقزوین اعزام داشتند . آقا هادی نیز فوراً در لباس مبدل شبانه بقزوین حرکت نموده محض وصول نامه را بوسیله خاتون جان عیال خود بطاهره رسانید و ایشان را مخفیانه از خانه بدر برده در خانه آقا حسن نجار که مربی مسلمان و سلیم النفس و منزلش در جنب خانه آقا هادی بود برده پنهان نمودند و در همان شب بمعیت آقا قلی نام ازدوستان خود که بعداً مؤمن گردید از خندق سمت دروازه شاهزاده حسین بیرون رفته براسبهای تند رو که قبلاً آماده کرده بود سوار و از راه کله دره و اشتیارد باز حمت فراوان ابتدا در املزاده حسن خارج دروازه قزوین ورود نمودند سپس بر حسب امر حضرت بهاء الله بهمراهی چند سوار بشهر داخل شده ولدی الهود بعمارت میرزا آقا خان قوری وزیر لشکر که در آنوقت بکاشان تبعید شده و خانه اش تحت سرپرستی آنحضرت بود وارد شدند و پیر از چندی در بیت مبارک که محل رفت و آمد اصحاب و بزرگان بابیه بود اقامت نمودند .

حضرت عبدالبهاء در شرح حال طاهره میفرمایند : " روزی جناب آقا سید یحیای وحید شخص فرید روح المقربین لهالفاظ حاضر شدند و در بیرونی نشسته جناب طاهره برای پرسه نشسته و من طفل بودم و در دامن او نشسته بودم و جناب وحید

آیات واحادیثی نظیر در فرید از دهان می افشاند آیات
واحادیث بسیار در اثبات این امر روایت فرمود بفتحمة
طاهره بهیجان آمده گفت یا حی فأت بعمل ان کنست
ذا علم رشید .

۷- عزیزیت به بدشت

بعد از چند روزی که از توقف جناب طاهره در طهران گذشت جناب میرزا موسی کلیم حسب الامر حضرت بهاء الله و سائل مسافرت آنجناب و خادمه اش قانته را به سمت خراسان فراهم نمود زیرا در آنموقع بر حسب دستور حضرت اعلی (علیکم بارض الخاء) اصحاب عموماً "مأمور بودند که جهت اعلای امر و نصرت جناب ملا حسین و جناب قدّوس در خراسان اجتماع کنند . بهمت جناب میرزا موسی کلیم حضرت طاهره و خادمه شان با حشمت تمام از شهر خارج و در دو فرسنگی راه خراسان بباغی وارد شدند و از هر جهت فواصل راحتی فراهم آمد جناب طاهره پس از یکم هفته توقف در آن محل نهایتاً جمعی از جطه محمد حسن فتی القزوینی به سمت خراسان عزیمت نمودند و آن باغ (باغ بهشت) نامیده شد (۱)

(۱) در کتاب کواکب الدرّه جلد اول صفحه ۱۲۹ نقل قول از آقا قلی محل باغ مزبور را سگر آباد نزدیک سرخه حصار ذکر کرده است.

حضرت بهاء الله نیز شخصا بعد از حرکت طاهره بآن سمت
 رهسپار گردیده و در بدشت که نزدیک شاهرود و به خوبی
 آب و هوا اختصاص دارد رحل اقامت افکندند و از طرف دیگر
 حوادثی در خراسان واقع شد که قیام و اجتماع اصحاب را
 در آنجا به پایان رسانید لذا حضرت قدوس که با بعضی از
 اصحاب در آن هنگام از خراسان مراجعت مینمودند از کنار
 بدشت گذشته بشاهرود وارد شدند و همینکه خبر عبور جناب
 قدوس و همراهان بسمع حضرت بهاء الله رسید باتفاق ملا
 محمد معلم نوری بشاهرود تشریف برده و آنجناب را به
 بدشت حرکت دادند و در بدشت سه باغ اجاره فرمودند یکی
 مخصوص جناب قدوس و جمعی از احباب و باغ دوم جهت جناب
 طاهره و احباب قزوینی و باغ سوم را مخصوص خود آنحضرت
 تعیین فرمودند و در طول مدت اجتماع بدشت تمام جمعیت
 که کلاً هشتاد و یک نفر میشدند میهمان حضرت بهاء الله
 بودند و همه روز میرزا سلیمانقلی خطیب نوری که ملقب
 بخطیب الرحمن گردید لوحی شامل بر مطالب بدیعه در مجمع
 اصحاب باصوت رسا قرائت مینمود و تدریجا عادات و رسوم
 تقلیدی دیانت قبل رازائل کرد و هر يك بنام جدیدی که
 از قلم اعلی نازل و بطور قرعه برداشته بودند نامیده شدند

وآنحضرت از آن بهعد بنام اعظم بها* معروف و مشهور
گشتند و جناب ملا محمد علی ملقب به قدّوس و جناب قرّة العین
بلقب صاهره شهرت یافته ولوح مخصوص از جانب حضرت بها ب
بنام هر یک بلقب جدیدی که معروف شدند نازل شد .

از موقعیکه حضرت بها* الله قیام بنصرت امر حضرت
اعلی فرمودند منزل آنحضرت در طهران محل رفت و آمد
بزرگان و مشاهیر اصحاب شد و امور مهمّه همواره در آنجا
رتق و فتق میگردد و در اکثر موارد از آنحضرت اخذ دستور
مینمودند ولی در این اوقات آثار عظمت و جلال آنحضرت آشکارتر شده
و پیش از پیش مورد توجه انظار گردیدند و بقیادت و سرپرستی
احباب مشار بالبنان گشتند بطوریکه آنچه میفرمودند همه
مطیع و فرمانبردار و رأی آنحضرت را در اکثر موارد کس
مشکلاتی روی میداد قاطع و دافع اختلاف دانسته مطیع
و منقاد بودند چنانچه در باره ترك و نسخ رسوم و احکام
قبلیه لزوم تبعیت از احکام جدید که ظاهراً بین جناب
قدّوس و جناب طاهره و پیروان و طرف اختلاف روی داد و
نزدیک بود کار بهنازعه و مجادله بکشد آنحضرت بحسن بیان
و قوّت تقریر و پرهان هر دو طرف را قانع و ساکت نمودند
و واقعه مزبور اجمالاً بدینقرار بوده است که روزی حضرت
بها* الله بواسطه عارضه کسالت ملازم بستر گردیدند و جناب

قدوس جهت زیارت آنحضرت تشریف آورده و در سمت راست ایشان جالس شدند و تدریجاً جمعیت احباب نیز حضور بهم رسانیدند در اینحال غفلتاً میرزا محمد حسن قزوینی طقب به فتی القزوینی حاضر شده و بجانب قدوس اظهار داشت جناب طاهره شمارا احضار نموده اند جناب قدوس از حاضر شدن نزد طاهره امتناع فرمودند قاصد رفت و بازگشت و پیام را تکرار و اصرار در حضور کرد و چون جناب قدوس امتناع شدید از رفتن نزد طاهره نمود میرزا محمد حسن شمشیر خود را کشیده اظهار داشت یا حاضر شوید یا با این شمشیر گردنم را قطع نمائید جناب قدوس هر خاسته و در حالیکه شمشیر را در دست گرفته و مانند آن بود که میخواهند برگردن محمد حسن مزبور فرود آورند ناگهان مشاهده نمودند که جناب طاهره بانهایت سکون و وقار بدون حجاب بطرف آن جمع پیش میآیند تا بآنمحل رسیده و در مقابل جناب قدوس قرار گرفتند. از این وضعیت چنان رعب و دهشتی بر حاضرین روی داد که جمعی در حال تحیر سرهارا بزمین انداختند و دهشتی از اصحاب با امتحان شدید مبتلا گردیدند چنانچه عده ای از آنجمع کناره گرفتند و اضطراب بحدی شدید بود که یکی از آنها موسوم به عبد الخالق اصفهانی گوی خود را بریده باطراف میدوید ولی حضرت طاهره بدون آنکه

توجه واعتنائی بآن احوال ابیات جذبه بلسان عربی بسیار
شوره اقتربت الساعة وانشق القمر تفتی می نمود و به تلوین
و کنایه می رسانید که دور قدیم منتهی عصر جدیدی ظاهر
شده و کلمات خود را باین آیه ختم نمود . انّ المتقين فسی
جئات ونهر فی مقعد صدق عند ملک مقتدر و در حین تلاوت
این آیه با دست اشاره بطرف حضرت بهاء الله و جناب قدوس
نمودند بطوریکه معلوم نبود مورد اشاره اش کدام یک می باشند
آنگاه فرمود من آن کلمه می هستم که در احادیث و اخبار مذکور
است که چون قائم بآن نطق کند نقبا و نجبا از اطرافش فرار
میکنند سپس بجناب قدوس ^{توجه} نمود و باز خواست نمود که چرا
کار خراسان را بپایان نرسانده و استقامت نورزیدید آنجناب
نیز اظهار داشت مصلحت چنین بود و من تبعیت از اراده خود
میکنم نه دیگران و پس از مبادله سئوال و جواب حضرت بهاء الله
آنها را ساکت نموده فرمودند منتظر باشید تا جواب عرایضی
که در خصوص آنجناب بمحضر حضرت اعلیٰ نوشته شده برسد
و همینکه توقیعات رسید و درباره آنجناب فرمودند چه گوئیم
من درباره کسیکه لسان عظمت او را طاهره نامیده و اشاراتی
راجع بمنسوخ رسوم و آداب قبل و تجدید فرائض و احکام
فرموده بودند همه متحد و متفق شدند و بساط تقالید و رسوم
قدیمه را پیچیده کنار گذاردند از ابتدای ورود تا خروج آنحضرت

از بدشت بهست ود و روز طول کشید .

۸- عزیمت به نیالا و مازندران

پس از آنکه اجتماع بدشت بشرح مذکور خاتمه یافت واعلان امر جدید و نسخ رسوم و احکام قبلیه گردید حضرت بهاء الله و جناب قدوس و جناب طاهره با جمعیت اصحاب بهست مازندران حرکت فرمودند و اصحاب چنان سرور و جهور داشتند که در تمام طول ^{طریق} بخواندن سرود و اشعار جذبه کسبه جناب طاهره انشا کرده بود پرداخته و در حال نشاط و انبساطی زائد الوصف به راه میگذشتند تا بقریه نیالا رسیدند و برای استراحت در دامنه کوهی رحل اقامت افکند و هنوز دمی نیاسوده بودند که اهالی هزار جریب که از ساکنین دهات دیگر مفتریات شنیده و از جمعیت اصحاب دچار بیم و هراس شده بودند غفلتاً هجوم و با چوب و سنگ جمعی را مجروح کرده و تمام اثاثیه و اموال را بغارت بردند و اصحاب چون آواره دفاع نبودند پراکنده شدند حضرت قدوس بهست مازندران رفتند و جناب طاهره تنها برجای ماندند میرزا عبد الله نام

شیرازی از اصحاب که جوانی با شهامت بود شمشیر کشیده
خواست دفاع نماید حضرت بهاء الله مانع شدند و با جمعیت
مهاجمین روبرو گردیده آنها را نصیحت فرمودند و رئیس قصه
در بابی که سابقه شناسائی و ارادت داشت از قضیه مطلع
شده بحضور آمده از آنچه که گذشته بود عذر خواهی نمود
و اموال را که بفارت برده بودند گرفته سترد داشت و آن
حضرت پس از این حادثه جناب طاهره را با اتفاق شیخ ابوتراب
اشتهاردی بنور فرستادند و خود نیز از سمت شاهرود بهازندران
عزیمت فرموده بقریه گز که در جنوب بندر گز است تشریف برده
و از آنجا به اشرف و قراء اطراف و سپس بنور حرکت فرمودند (۱)
قضیه اجتماع اصحاب در بدشت و حادثه نیالا در السمن
و افواه خواص و عوام شهرت گرفت و مخصوصاً " دخالت تامه
حضرت بهاء الله در اجتماع مزبور بسمع دولتیان و محد شاه
رسیده و کارکنان دولتی خاطر شاه را طیه آنحضرت تحریک
و تهییج نمودند لذا حاج میرزا آقاسی حکمی از شاه گرفت

(۱) حضرت بهاء الله در لوحی مفرماید آن اراضی مبارک است
چه که اینمظلوم از سمت شاهرود بآن شطر توجه نمود تا به گز وارد
شده و اطراف آنرا مشاهده نمود از آنجا با اشرف و قبل آن محال
هزار جریب قریه بقریه شهر شهر سیر نمودیم تا بهار و نور وارد شدیم

(۴۵)
 و یکی از خوانین مازندران دستور داد که آنحضرت را دستگیر
 و بپهران اعزام دارد و نامه مزبور هنگامی بمازندران رسید
 که حضرت بهاء الله در منزل پسر خان مذکور میهمان بودند
 و آنجوان بواسطه شدت ارادت اشارتی نکرد و چند روزی متحیر
 و نگران بود تا آنکه قاصدی از راه رسید و خبر فوت محمد شاه
 را آورد بدین سبب حکم مزبور اجرا نگردید (۱۲۶۴) ولی
 حضرت قدّوس بدست دشمنان گرفتار و در منزل میرزا محمد تقی
 مجتهد در ساری محبوس گردیدند و سایرین هر کدام بجهت
 رفته متفرق گشتند .

۹- بازدید قلعه طبرسی و تقویت اصحاب^(۱)

در موقعیکه جناب باب‌الهاب باتفاق اصحاب تازه به قلعـه

(۱) قلعه طبرسی عبارت بوده است از قطعه زمینی سبز و خرم
 که دیوار کوتاهی اطراف آنرا احاطه نموده در وسط مقبره
 شیخ احمد طبرستانی فرزند ابی طالب از علماء و محدثین
 مذهب اثنا عشری قرار گرفته که معروف است بشیخ طبرسی .

طهرسی ورود نمود و بودند حضرت بهاء الله با تهیه کاملی
 بسوی قلعه حرکت و بقریه افرا که مالک آن نظر علیخان بود
 ورود فرمودند و دستور دادند شام مفصلی برای اصحاب —
 تهیه دیده و شیخ ابوتراب اشتیاری را که در خدمت
 آنحضرت بود جهت اطلاع اصحاب بقلعه فرستادند و همینکه
 مژده ورود حضرت بهاء الله را جناب ملا حسین داد ایشان
 سرور گردیده فوراً با اصحاب دستور داد که محل را تنظیف
 نمود و مهیای استقبال گردند تا آنکه آنحضرت بانظر علیخان ما
 قرینا مبرده بقلعه ورود فرمودند و جناب ملا حسین خود را جلو
 رسانده آنحضرت با او معانقه نموده و نهایت لطیف و
 محبت ابراز داشتند جناب بابالباب چندان مخو جمال
 وعظمت آنحضرت شدند که بهیچوجه توجه بجمعیّت اصحاب که
 در اطراف ایستاده بودند نداشت تا حضرت بهاء الله همه
 همه از آن جلوس فرمودند بیانات آنحضرت طوری بود که همه
 را مجذوب نمود سپس بمقبره شیخ طهرسی تشریف برده و اطراف
 را معاینه و از ترتیب و تنظیم امور آن محل اظهار رضایت
 و خوشوقتی نموده فرمودند فقط يك نقص دارد و آن نبودن
 جناب قدوس است پس دستور فرمودند که ملامهدی خوشی
 را با شش نفر بساری روانه سازند و از میرزا محمد تقی مجتهد
 حضرت قدوس را کفد و منزل او محبوس است بخواهند و بقیه

اواز خوف و بیم آنحضرت را تسلیم خواهد نمود سپس جمیع
 را بصبر و استقامت در بلا یا تشجیع و تحریر فرمودند
 سپس باتفاق نظر علیخان و شیخ ابوتراب بقریه مذکور
 مراجعت و از آنجا از طریق نور بطهران معاودت و وعده
 دارند که قریباً "باتهیة کاملی خود را به قلعه خواهند رسانید
 جناب ملا حسین نیز فوراً طبق تعلیمات آنحضرت عمل نموده
 جناب قدوس را پس از نود و پنج روز که در منزل مجتهد
 مزبور محبوس بودند مستخلص داشته با سرور و آفری بقلعه آوردند

۱۰- حرکت بسمت قلعه و گرفتاری آنحضرت

در ماه محرم از سنه ۱۲۶۵ هجری که کار نزاع و قتال
 اردوی دولتی و اصحاب قلعه رو به شدت گذاشت و دهان جناب
 قدوس در اثر اصابت گلوله مجروح گردیده بود حضرت بهاء الله
 بنا بر وعده شیکه بجناب باب الباب فرموده بودند از نور باتفاق
 عدلی از اصحاب که از آنجمله حاج میرزا جانی کاشانی
 و ملا باقر حرفی و شیخ ابوتراب اشتهاردی و آقا سید
 حسن خوشی و آقا سید حسین ترشیزی و عبد الوهاب بهک

و محمد تقیخان سوری و میرزا یحیی بود بسمت قلعه حرکت فرمودند و مقصود آنحضرت چنین بود که بدون استراحت طی طریق نموده شبانه خود را بقلعه برسانند زیرا قلعه را از روی دولتی محاصره نموده واحدی نمیتوانست کمک باصحاب برساند ولی اصرار و الحاح همراهان سبب شد که در کنار جاده در محل متروکی دور از انظار جهت رفع خستگی و استراحت توقف نمودند و چیزی نگذشت که مستحفظین اطراف که همراهها گماشته بودند مطلع شده غفلتا ریختند و آن عده را که جمعا " دوازده نفر بودند دستگیر و اموالشان را ضبط و بآمل نزد حکومت بردند در ایمن موقع سرتیپ عباسقلی خان که حکومت شهر با وسپرده شده بود به اردوی شاهزاده مهدیقلی میرزا رفت و یکی از بستگان او که موسوم به محمد تقیخان لاریجانی بود و نیابت حکومت را داشت همین که حضرت بهاء الله را شناخت از اینعمل پشیمان گشته همه بامارت خود پرورد و محافظت نمود ولی شدت اصرار و ابرام ملاها و سادات او را بر آن داشت که روزی آنحضرت و همراهان را جهت گفتگو و مباحثه با علما در مسجد حاضر نماید . در آنروز چند هزار نفر از اهالی مجتمع گردیده و مقصود شان بلوای عام و شهادت آنحضرت بود . حادثه مزبور را حضرت عهدها چنین بیان میفرمایند:

"... بعد در سفر مازندران و قتیکه رو بقلعه شیخ
 طهرسی تشریف میبردند شبانه جمعی سوار ریختند و
 جمال مبارک را بایازده نفر گرفتند بردند بشهر آمل
 روزی جمیع علمادر مسجد مجتمع شدند و جمال مبارک را
 حاضر کردند و اهل شهر آمل نیز جمع شدند هر صنفی
 با اسلحه ای نجار باتیشه قصاب با ساطور زارع با بیل
 و کلنگ مقصود شان این بود که بهیئت اجتماع جمال مبارک
 راشهید نمایند علما شروع بسئالات علمیة نمودند
 هر سئوالی کردند جواب کافی شنیدند جمال مبارک
 حقیقت ظهور را بآدمه و پراهمین ثابت فرمودند علما
 عاجز ماندند در صدور برآمدند که از نوشتجات چیز ی
 بدست آرند لوحی از الواح نقطه اولی از جیب یکی
 از خادمین جط لمبارک که موسوم به ملا باقر بود در آوردند
 در آن لوح یک فقره از بیانات حضرت امیر مؤمنان علی
 علیه السلام بود که میفرماید (محوالموهوم و صحوالمعلوم)
 ملا علیجان که یکی از علمای آمل بود صدا را بخنسده
 بلند کرد گفت فضیلت باب معلوم شد کسیکه صحو را بیه
 صاد بنویسد دیگر مرتبه علمش معلوم است صحو باید به
 سین نوشته شود باب غلط نوشته جمال مبارک فرمودند
 جناب آخوند شما خطا کردید و نفهمیدید این عبارات

کلام حضرت امیر مومنان است در جواب کمیل بن زید
نخس در وقتیکه از آنحضرت سؤال از حقیقت مینمایند
چند فقره جواب میفرمایند در هر مرتبه عرض میکند زدنسی
بیانا تا آنکه میفرمایند: محوالموهوم و صحوالمعلوم یعنی
کسیکه طالب فهم حقیقت و وصول بحق است باید قلب را
از موهومات و مسموعات تقالید پاک و مقدس نماید و ناظر
شود بآنچه مظهر ظهور میفرمایند از موهوم بگذرد و بمعلوم
ناظر گردد در وقت ظهور رسول الله یهود و نصاری
هرگاه موهومات و مسموعات خود را گذارده بودند و بآنحضرت
ناظر شده بودند بحقیقت میرسیدند این لکمه صحره
صادبمعنی هوشیاری است و سهو بهمین بمعنی فراموشی
و غفلت است بسیار فرق است مابین این دو لکمه شما سهو
نمودید و غفلت کردید این عبارت صحیح نوشته شده چون
این بیانات در مجمع حضور خواص و عوام از لسان مبارک
ظاهر شد جمیع مبہوت شدند و جہل آن مجتہد واضح
شد و کل دانستند که آن آخوند از علم عاری و پرمسست
این فقره بسیار بر علما گران آمد و دانستند که اگر
جمال مبارک چند مجلس در ملا عام بیانات بفرمایند اکثر
خلق تصدیق ایشان خواهند نمود لذا متفق شدند که
حکم قتل جمال مبارک دهند میرزا تقی خان حاکم آمل از

این مرحله بسیار خائف و پریشان شد ملا حظه کرد اگر چه
 چنین امری واقع شود میانه قبيله نوری ولا ریجانی که دو
 طایفه بزرگ دارالمرکز نائره حرب و قتال تا ابد باقی
 خواهد ماند لذا بخاطرش رسید که محض تشقی قلوب
 علما و تسکینشان از یقی بجمال مبارک وارد آورد امر داد
 جمال مبارک را چوب بستند بقدری زدند که از پای مبارک
 خون جاری شد بعد از آن آوردند در مسجد پهلوی دیواری
 نشانند که نزدیک بخانه بود میرزا تقی خان چند نفر از
 آدمهای خود را سزا " امر داده بود آن دیوار را از پشت
 خراب کنند و محض اینکه دیوار خراب شد جمال مبارک را روی
 دست ببرند بخانه حاکم گماشتگان حاکم نیز چنین کردند
 و جمال مبارک را از میان آن جماعت بسرعت تمام بردند بخانه
 میرزا تقی خان و تالجاره خلق خواستند از آن طرف بیایند
 جمال مبارک را بخانه رساندند و در بخانه راهستند و از
 بالای بام فراشهای حاکم مردم را مانعت نموده بهر نحوی
 بود متفرق ساختند و این تدبیر حاکم سهب شد که علما نتوانستند
 جمال مبارک را آنروز بقتل برسانند بعد از چند روز دیگر
 جمال مبارک بطرف طهران توجه نمودند " (۱) و در تاریخ

(۱) خطابه مبارکه مورخه شنبه ۱۶ ذی قعد ۱۳۲۹ ۷ نوامبر

نبیل مذکور است که حاکم آمل محض خا ———— ش نمودن آتش فساد
 دستور داد همراهان آن حضرت ملاً با قروح جی میرزا جانی
 و میرزا یحیی را به چوب بستند و دولی حضرت بهاء الله آنها را خادمو
 همراهان خود معرفی نموده و حاضر شدند بتنهائی تحمل صدمات
 چوبکاری را بنمایند لذا هماً بطور که حضرت باب در نمازخانه شیخ^{سلام} لا
 تبریز چوبکاری شد آن حضرت نیز در مسجد مجتهد (۱) آمل چوبکاری گردید
 و پس از آن در یکی از غرفات مسجد مسجون نمودند تا آنکه نایب الحکومه
 برای حفظ آن حضرت از شر اعدا به گماشتگان خود دستور داد دیوار آن
 غرفه را خراب نموده و آن حضرت را نجات دهند آنها نیز طبق دستور عمل
 نموده و در آن حال که بطرف منزل حاکم میرفتند سیدی از علما رسیده
 و بنای بدگوئی را گذاشته فریاد کشید چگونه شخصی را که دشمن دین و
 آئین است نجات میدهید و در اثر غوغای او جمعیت زیاد فراهم و
 در حال هجوم بودند که نایب الحکومه و گماشتگان آن حضرت
 و اصحاب را نجات داده و سالم^۱اً به ———— زل
 رسانیدند و نایب الحکومه از ماوقع که از راه
 ناچار ی بوده عذر خواهی نموده نهایت اخلاص و محبت خود
 را ظاهراً نمود و دولی نهایت از مؤاخذة شخص حاکم خائف و هراسان

(۱) مسجد مجتهد مذکور به نام نیاکی ها معروف است

بود تا آنکه حاکم (سر تیپ عبا سقلی خان لاریجانی) مراجعت نموده زبان به توبیخ و ملا مت علما گشود کسبه در غیاب او مرتکب چنین عملی شده اند و میگفت اگر این علمای حامی دین میباشند بایستی در میدان قلعه طبرسی حاضر گردند و در آنجا صدق گفتار خود را نمایان سازند . و در حضور آنحضرت نهایت خضوع و خشوع خود را ابراز داشته از آنچه که گذشته بود اعتذار جست و زبان بمدح و ثنائی جناب ملا حسین گشود و بعد از چند روزی وسائل مسافرت آنحضرت و همراهان را بطهران فراهم ساخت (۱)

۱۱- وصول و دایع حضرت اعلی

در ایام اخیر توقف مبارک حضرت اعلی در سجن چهارمیه که موقع شهادت و خاتمه حیات آنحضرت نزدیک میگشت نامه

(۱) در لوح شیخ محمد تقی اصفهانی طقّب باین زبـ
مفرمایند . " یاشیخ وارد شد بر اینمظلوم آنچه که شبهه
و مثل نداشته و کل را بکمال تسلیم و رضا لاجل تهذیب

حضرت بهاء الله بآنحضرت مرقوم وارسال داشتند و همینکنا^{مه} بدست حضرت اعلی رسید چندان سرور گشتند که چندین بار شکر و سپاس الهی را بجا آورده جوابی در نهایت تکریم مرقوم داشتند راجع بنامه مزبور در یکی از الواح مبارك چنین میفرمایند " اَنَا أَنْزَلْنَا لِعُبَشْرِي مَاقَرْتَ بِهِ عَيُونُ كَتَبَ اللَّهُ الْمُهَيْمِنُ الْقَيُومُ وَارْسَلْنَا إِلَيْهِ قَلَمًا حُضِرَ وَقُرْهُ انْجَذَبَ مِنْ نَفْحَاتِ الْوَحْيِ عَلَى شَا'نٍ طَارَ بِكُلِّهِ فَنَسِيَ هَوَائِي وَقَصَدَ الْحُضُورَ أَمَامَ وَجْهِهِ قَدْ هَزَّتْهُ الْكَلِمَاتُ بِحَيْثُ لَا يَنْتَهِي ذِكْرُهُ بِالْقَلَمِ وَالْمِدَادِ وَلَا بِاللِّسَانِ يَشْهَدُ بِذَلِكَ أَمَّ الْكِتَابِ فِي الْعَالَمِ إِنَّا سَتَرْنَا أَصْلَ الْأَمْرِ لِحِفْظِهِ حِكْمَةً مِنْ عِنْدِ نَاوَانَا الْعَزِيزِ الْمُخْتَارِ إِنَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَلَا يَسْتَأْذِنُ عَمَّا يَشَاءُ وَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْعَزِيزُ الْعَلَامُ " (۱) و حضرت بباب قریب چهل روز قبل از آنکه ما مورین شاهزاده حمزه میرزا حشمة الدّوله حاکم آذربایجان برای احضار آنحضرت بهچتر برسند تمام اوراق والواح را جمع نموده با قلمدان و مهر

نفوس و ارتفاع کلمة الله حمل نمودیم در آیامیکه در سجن ارضیم (مازندران) بودیم ما را یکروز بدست علما دادند دیگر معلوم است که چه وارد شد

قات
(۱) لوح مبارك بجناب سمندر در صفحه ۲۱۸ اشرا

وانگشترهای مہیق در جعبہای نہادہ آنرا بستند و توقیعی خطاب بملاً عبد الکرم قزوینی کہ ہمیرزا احمد کاتب شہسرت یافت مرقوم فرمودہ باکلید صندوق تسلیم ملاً باقر تبریزی حرف حق نمودہ دستور فرمودند امانت مہیقی است کہ باید ہما توقیع ^{منہور} بدست ملاً عبد الکرم برسد و هیچکس از آن اطلاعی نہاید ملاً باقر نیز ہر حسب امر مبارک سریعاً عزیمت نمودہ پس از ہیجده روز بقزوین رسید و مطلع گردید کہ ملاً عبد الکرم در قم توقف دارد لذا فوراً رہسپار قم گردید و راواسطہ ماہ شعبان بود کہ خانہ اوراکہ در محلہ باغ ہنبہ قم بود یافتہ در حضور چند نفر از اصحاب مانند شیخ عظیم وسید اسمعیل زوارہی ونہیل زرندی امانت و توقیع مبارک را تسلیم میرزا عبد الکرم نمود . شیخ عظیم از شدت اشتیاق چندان اصرار والاحاح درگشودن امانت نمود کہ ملاً عبد الکرم ناگزیر آنرا باز نمود و در ماہین آثا روبرق ہزرگ آہی رنگ نازکی یافت شد کہ در نہایت لطافت و پاکیزگی با خط ریز ہمسورت ہیکل انسانی آیاتی مرقوم کہ حاوی سیمہ و شصت اشتقاق از کلمہ بہاء بود و حاضرین از زیارت آن غرق در ہای شگفتی و سرتشددہ پس از زیارت ورقہ را همچنان در جعبہ نہادہ آنرا قفل و تسلیم ملاً عبد الکرم نمودند و او پس از اخذ امانت عازم طهران شد مضمون توقیع مبارک این بود کہ آن امانت

تسلیم حضرت بهاء الله شود و او امانت مزبور را بمحضر مبارک
در طهران تقدیم نمود .

۱۲- مسافرت به عثبات

در اوائل ماه شعبان سال ۱۲۶۷ حضرت بهاء الله
از طهران بکربلا عزیمت فرمودند و سبب این مسافرت آن بود که
میرزا تقیخان امیر نظام صدر اعظم که حادثه قطعه طبرسی
و زنجان را با صرف مال و فیر و عساکر کثیر بهایان رسانید
و هیکل مطهر حضرت اعلی را بفرمان خود در تبریز آویخته
و گلوله باران کرد بمقیده خود ریشها بیه را از ایران کنده
بود تصمیم گرفت که حضرت بهاء الله را نیز تبعید نماید
لذا روزی ملاقات ایشان را خواستار شد و بانهایت
احترام اظهار داشت من میدانم که در حادثه قطعه اگر
معاذت و مساعدتهای شما بملأ حسین و سایر اصحاب
نبود آنها قادر نبودند مدت هفت ماه با قوای دولتی مقاومت
نمایند ولی نتوانستم دلیل قانع کننده بر شرکت شما بیاهم
و جای تأسف است که شاه و مملکت از وجود شما استغفار

نکردند حالا فکری که بخاطر من رسیده اینست در اینموقع
 کهشاه باصفهان عزیمت نموده بهتر آنست که شما چندی
 بکربلا بروید و در بازگشت شاه قصد دارم وظیفهٔ امیر دیوانسی
 را در بارهٔ شما برقرار نمایم آنحضرت از قبول وظیفهٔ دولتی
 مزبور عذر خواسته برای مسافرت حاضر گشتند و بعد از چند
 روز به سمت کربلا عزیمت فرمودند و در مصاحبتشان فقط
 شکر الله نوری از نزدیکان و میرزا محمد مازندرانی از بقیة
 السیف قلعه بود قسمت عمدهٔ ماه رمضان آنسال را در کرمانشاه
 بسربردند و در آنجا میرزا احمد کاتب و نبیل زرنندی بشرف
 زیارت آنحضرت نائل شدند بآنها دستور فرمودند بطهران
 بروند و تا مراجعتشان میرزا احمد در طهران بماند و نبیل
 زرنندی باتفاق میرزا یحیی بقلعهٔ ذوالفقار خان در نزد پیک
 شاهرود بروند و میرزا احمد جمعیش از حلویات عنایت
 فرمودند که بوسیلهٔ جناب میرزا موسی کلیم جهة حضرت
 عبدالبهاء که آنوقت باتفاق والده در مازندران بودند بفرستند
 حضرت بهاء الله پس از چند روز توقف در بغداد در ماه
 شوال از سنه ۱۲۶۷ مطابق با ۲۸ اگست سنه ۱۸۵۱ میلادی
 بکربلا ورود فرمودند (۱) در آنموقع عدمش از اصحاب در

(۱) در موقعی که آنحضرت به عزیمت عتبات مصمم گشتند

کرهلا بودند از جمله سید طو که خود را متجسد از روح القدس دانسته و چند نفر مانند شیخ سلطان و حاجی سید جواد کرهلائی اظهارات او را باور نمودند و شیخ سلطان خود را اکبر تلامذه وی دانسته و خود را قائم مقام او میدانست حضرت بهاء الله با نصیحت و ملا طفت آنها را از این خیالات موهوم باز داشته به رقیّت و بندگی و نشر امر حضرت باب تشویق و ترغیب فرمودند . سید علو نیز بقدرت و قوّت معنویّۀ حضرت بهاء الله اعتراف نموده و از اظهارات خود نادم شد و قسم یاد نمود که دیگر گرد اینگونه افکار نگردد از جمله نفوسی که در عتبات هزیمت نائل آمد شیخ حسن زنوزی بود این شخص از تلامذه جناب حاجی سید کاظم رشتی بود و حضرت اعلی راقبل از اظهار امر در کرهلا

صندوق محتوی اجساد مطهره حضرت اعلی و میرزا محمد علی انیسر که بمسعی و کوشش حاج سلیمانخان تبریزی پسر یحیی خان از کنار خندق تبریز نجات داده شده و حضرت بهاء الله شخص را برای حمل آن اعزام فرموده بودند بطهران رسید و بر حسب دستور آنحضرت آن امانت الهی را جناب میرزا موسی کلیم و میرزا احمد کاتب در امان داده حسن در محل مناسبی مخفی نمودند و آن مکان پوشیده ماند تا بعداً که

زیارت نموده و بعد از ارتفاع ندا از شیراز بانسمت شتافته
ایمان آورد و در قلعهٔ ماکو ملازم آستان مبارک بود و آیات
نازله را تحریر مینمود و تا قلعهٔ چهریق بملازمت آنحضرت
باقی ماند تا اینکه حادثهٔ قلعهٔ طبرس واقع شد و آنحضرت
جمیع اصحاب را امر فرمودند که بیماری و نصرت حضرت قدوس
بآنسمت توجه نمایند و با و فرمودند اگر جسم چهریق نباشد
واجب بود که خود بمعاونت محبوب قدوس بروم و لیکن هر تو
شرکت در این واقعه فرض نیست و لازم است بکریلا بروی و در آنجا
ساکن گردی تا اینکه به چشم خود جمال حسین موعود را مشاهده
نمائی در آنوقت مرا بیاد بیاور و محبت و خضوع مرا با و تقدیم
نما^۱ و باز فرمودند : " بدان که من مأموریت بزرگی بتو محمول
نمودم مبادا در قلبت سستی راه یابد و این فخر را فراموش
کنی " لذا بر حسب امر آنحضرت بعد از مدت قلیلی بکریلا
رفته ساکن شد و مشغول کتابت مشغول گردید تا آنکه در یوم
عرفه نهم ذیحجه از سال ۱۲۶۲ در حالیکه نزدیک باب
داخلی حرم امام حسین بزیارت مشغول بود برای اولین
بار چشمش بجمال حضرت بها^۲ الله افتاد و تأثیر عمیقی در او
نمود آنحضرت با لطف و محبت بی نظیری با و توجه نموده

مجدداً دستور فرمودند آن صندوق را به محل دیگر انتقال دهند

در حالیکه دست او را در دست خود داشتند فرمودند :
 می‌خواهم امروز تو را در کره‌لا شهرت دهم که بایی هستی
 و صحبت کنان می‌رفتند تا آنکه باو فرمودند شکر کن خدا را
 که در کره‌لا ماندی و چشم خود جمال حسین موعود را مشاهده
 نمودی در آنحال بیان مبارک حضرت اعلی را که تصور میکرد
 در آینده بعیدی مصداق خواهد یافت بخاطر آورده دانست
 که آنحضرت همان موعود یستکه حضرت باب بظهور او وعده
 فرمودند لذا برخود لازم شعرد که آنرا اعلان نماید و لیس
 باو فرمودند صبر کن وقت آن قریبا خواهد رسید و او مطمئن
 شده بشکر و ثنای الهی پرداخت نفوس دیگری نیز از اصحاب
 مانند میرزا محمد علی طبیب زنجانی (۱) و میرزا عبد الوها

(۱) میرزا محمد علی طبیب فرزند میرزا معصوم طبیب میباشد
 که از اجله سادات زنجان و مورد توجه اهالی بود میرزا محمد
 علی پیماز فوت پدر بجای او برقرار و اهالی همان اعزاز و
 احترام پدر را نسبت باو مرعی می‌داشتند حضرت اعلی
 بفرود زنجان در کاروانسرای معصومخانی که از ارث پدر
 باورسیده بود فرود فرموده و میرزا محمد علی تشرّف حاصل
 کرده ایمان یافت و حضرت اعلی وعده شهادت در باره
 او فرمودند او پس از شهادت حضرت اعلی چندی در همدان

شیرازی فرزند حاج عبدالمجید (٢) و شیخعلی میرزای

و کرمانشاه متوقف و بالاخره بزنجان آمده در سال ١٢٨٣
بتحریرک میرزا ابوالقاسم مجتهد و امر ناصرالدین شاه میرزا
زکیخان حاکم زنجان آنسید جلیل القدر را بشهادت رسانید.
(ملخص از تاریخ ظهور الحق)

(٢) حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک مندرج در مکاتیب
جلد ثالث صفحه ٤٠٧ میفرمایند (یک منقبت حضرت
عبدالمجید را ذکر مینمایم پسرش عبد الوهاب شمع اصحاب بود
و برق ساطع از سحاب در سفر اول حضرت مقصود بعراق عرب
بشرف لقا فائز پسر استدعای هدایت پدر نمود حضرت
عبدالمجید بمجرد تشرف بحضور رب غفور مانند شمع
برافروخت و یایمان فائز و چون جمال قدیم مراجعت بطهران
فرمودند بصررا عبد الوهاب را مکرر کردند که چون پسر وحیدی —
باید در نزد پدر بمانی و چنانست که همسفر بامن باشی
و چون حضرت مقصود بطهران رجوع فرمودند ایام نگذشت
که نائره عشق در قلب آنجوان چنان شعله زد که صبر و قسار
نماند پدر بزرگوار گفت ای پسر هر چند مرا نور بصری و حیات
جان پروری آنی تحمل فرقت توند ارم ولی نمیتوان این پروانه
را از شمع آفاق محروم نمایم فوراً عزم طهران کن آنجوان رقص

شیرازی (٣) در آنوقت بمقامات معنوی آنحضرت پی بسپرد

زنجیر رفت زیرا واقعه مؤلمه شاه واقع و در سجن مبارک بشرف
 لقا فائز شد بعد از چند روز میر غضب وارد زندان شد و آن
 معدن اسرار راهبای دار دعوت کرد آنجوان نورانی برخاست
 رقص در نهایت سرور در پیشگاه حضور نمود بعد دست مبارک
 رابوسید و یارایان مسجون دست در آغوش شد و رسم و ادع -
 مجری داشت و قربانگاه عشق شتافت و در کمال سرور و حبس
 جان بباخت این خبر وحشت اثر چون بگوش پدر رسید آن پسر
 سالخورده سر بسجود آورد و بشهادت پسر شادمانی و طرب
 و شکر نامتناهی نمود " و نیز در سفر نامقام مبارک صفحه ١٣٢
 از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء " چنین مذکور است .
 " پس ذکر شهدای این ظهور اعظم فرمودند تا بشهادت آقا
 میرزا عبدالوهاب شیرازی رسیدند که چون از حبس طهران عزم
 قربانگاه یزدان نمود اول در زندان سر بر قدم جمال مبارک
 نهاد و بوسه داد بعد بایکیک از دوستان مصافحه نمود
 و چون از این فرائض فارغ شد رقص کرد بشکن بشکن نمود
 عازم میدان فدا گردید . "

(٣) شیخ طهمیرزا شیرازی برادر زاده شیخ ابوتراب امام
 جمعه در ربیعان شهاب مؤمن و منجذب گردید .

(جلد سوم کتاب ظهور الحق)

ولی حسب الامر این راز را نهفته داشته و خود را آماده خدمت و فداکاری نمودند و آنحضرت تا مدت یکسال در عتبات توقف فرموده و روشنی بخش قلوب اصحاب و مایه تسلی خاطر آنان بودند تا آنکه بطهران معاودت فرمودند.

۱۳- مراجعت بطهران و گرفتاری

آن حضرت در قضیه رمی شاه

میرزا تقی خان امیرکبیر پس از سه سال فرمانفرمائی و اعمال نهایت شدت و قساوت در حق حضرت باب و اصحاب و تبعید حضرت بهاء الله به عتبات که مطمئن بود با این رویه آتش امر الهی در قلوب خاموش و گفتگوی باب و بهائیان از اذهان فراموش شده است ناگهان مغضوب ناصرالدین شاه واقع گردیده از مقام صدارت خلع و بکاشان تبعید گردید و اندکی نگذشت که در ماه ربیع الاول سنه ۱۲۶۸ بدستور شاه در حمام فین کاشان به قتل رسید (۱)

(۱) میرزا تقی خان امیرکبیر اصلاً از اهالی فراهان و فرزند کربلایی محمد قربان آشپز میرزا ابوالقاسم قائم مقام بود چون دارای استعداد ذاتی بود مورد توجه قائم مقام واقع گشته برای تربیت او سفارش نمود او با زحمات زیاد سواد خواندن و نوشتن فرا گرفته و خط و ربطی پیدا

نمود و در دستگاه محمد خان زنگنه که مقام امیر نظامی عباس میرزا ولیعهد را دارا بود جزو لشکر نویسیها بنویسند مشغول گشت و او تدریجا* ترقی نموده در زمان ولیعهدی ناصرالدین شاه وزیر نظام آذربایجان گردید و بمأموریتهای مهم مأمور شد تا پس از فوت محمد شاه وسایل حرکت ناصرالدین میرزا ولیعهد را از تبریز بظهران فراهم نموده و در منزل با سمج از طرف شاه جدید بملقب امیر نظام مطلق گردید و پس از آنکه ناصرالدین شاه در ۲۱ ذیقعده از سال ۱۲۶۴ براریکه سلطنت استقرار یافت او را بصدارت ایران و شخص اول مملکت والی القاب امیرکبیر و امیر اتابک اعظم ارتقا داده زمام امور کلاً در قبضه اقتدار او قرار گرفت و چون در اوایل زمامداری او مدتی از خاندان قاجاریه در خراسان و فارس و عراق علم مخالفت برافراشته و بد عوی مقام سلطنت برخاستند و شاه جدید و صدر اعظم را به چیزی نگرفتند لذا امیر کبیر بانهایت شدت بفروشانیدن آتش انقلابات مزبور که نگرانی واضطراب عظیمی در خاطر او ایجاد نموده بود پرداخت و در این موقع مواجه با انتشار روز افزون امر حضرت اعلی در تمام خطه ایران و اعلا ی نهضت جدید با بیه گشته این قیام و اقدام دینی را هم در ظرف

آن حوادث و انقلابات انگاشته قوای دولتی را که باید صرف امنیت و آرامش کشور شود برای جلوگیری از انتشار امر بدیع و قلع و قمع مؤمنین بکاربرد ولی چندی از این اقدامات او نگذشته بود بدو آنکه دربارۀ جلوگیری از نشر آئین و نهضت جدید به نتیجه مطلوبه خود برسد ناگهان مغضوب ناصرالدین شاه واقع گردید و از مقام صدارت عظمی و جمیع القاب و مزایا منفصل گردید و بکاشان تبعید گردید و بعد از دو ماه بدستور و فرمان شاه حاجیعلی خان فرّاشاهی و مأمورین غضب او بآن شهر عزیمت نموده و او را در حمام باغ فین بقتل رسانیدند .

دربارۀ خلع او از مقام صدارت در کتاب منتظم ناصری از وقایع سال ۱۲۶۸ چنین مینگارد .

روز بیست و پنجم ماه محرم باقتضای رأی صواب نمایی همایون و نظر بمصالح ملکی میرزا تقی خان اتابک اعظم از منصب امارت نظام و وزارت عظمی و لقب اتابک و سایر مشاغل و مناصب بکلی خلع و معزول شد و میرزا آقا خان اعتمادالدوله بجای او بتفویض منصب صدارت عظمی انتخاب و مفتخر گردید .

درراجع به قضیه قتل او در کتاب حقائق الاءخبار تألیف میرزا جعفر حقائق نگار خرم موجی چنین مندرج است .

" پس از مدت يك اربعين بر حسب صوابديد امنا وامررا
 فنايش بر بقايش مرجع گرديد حاج عليخان فراشباشی
 بکاشان شتافت روز هيجدهم ربيع الاول در گرمايه بدون
 عجز ولا به ايامی که مدتی متعاری از يمین ويسار اعناری
 و اشرار را مقهور و خوار ميداشت فصاد در خيم نهاد اجل
 به قصد يمین ويسارش پرداخته بدريار عد مشروانه ساخت
 وفرمان ناصرالدین شاه دائر به قتل او بطوریکه در رساله
 مرحوم دکتر خليل اعلم الدوله ثقفی نوشته از اينقرار است
 " چاکر استان ملايك پاسبان فدوی خاص دولت اهد مدّت
 حاجی عليخان پيشخدمتخاصه فراشباشی در بار سپهر
 اقتدار مأموريت دارد که بفین کاشان رفته ميرزا تقیخان
 فراهانی را راحت نمايد و در انجام اين مأموريت بين الاقران
 مفتخر و بمراحم خسروانی مستظهر بوده باشد "

٧٠١

(در کتاب امير کبير و ايران صفحه

جلد ثانی نیز درج شده است)

بعد از قتل امیر کبیر میرزا نصرالله نوری معروف بمیرزا آقا خان و ملقب به اعتماد الدوله بجای او بهداریت ایران برقرار گردید (١) و او نامش خطاب بحضرت بهاء الله را قائل به تقاضای معاونت بایران مرقوم و ارسال نمود لذا آنحضرت که قبل از وصول نامه عازم رجوع بایران بودند عزیمت فرموده در ماه رجب از سال ١٢٦٨ بطهران ورود فرمودند .

اعتماد الدوله برادر خود جعفر قلیخان راهبست مهمانداری تعیین نموده و تا مدت یکماه پذیرائی کاملی بعمل آورده و عده زیادی از اعیان و رجال از حضرتشان دیدن نمودند

(١) میرزا نصرالله نوری معروف بمیرزا آقا خان فرزند میرزا اسدالله نوری است که در سال ١٢٢٢ قمری بدنیا آمده است. او در زمان سلطنت محمد شاه در خدمت آصف الدوله الشیخار خان بجای پدرش که لشکر نویسنده شغل وزیر لشگری داشت و در زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی او را چوب زده و جریمه نموده بکاشان تبعید کردند و زمانیکه حضرت اعلی بکاشان ورود فرمودند بوسیله حاجی میرزا جانی مطلع گردیده درخواست نمود دعائی در حق او بفرمایند که مورد لطف شاه قرار گرفته بطهران عودت نمایند آنحضرت نیز دعا فرمودند و چیزی نگذشت که محمد شاه فوت

سپس بمناسبت گرمی هوای تابستان بشمیران تشریف برده
 و در قریه افجه که محلّ تابستانی صدراعظم بود اقامت
 فرمودند و چندی نگذشت که حادثه رمی شاه واقع گردید
 و اجمالی از تفصیل این قضیه آنستکه عدلی از باهیان

و ناصرالدین شاه بر تخت سلطنت جلوس نمود و او را احضار
 نموده بمعاونت امیرکبیر که تازه بمقام صدارت منصوب شده
 بود برقرار داشت و او را بلقب اعتماد الدوله ملقب نمود
 و هنگامیکه امیرکبیر تصمیم بر قتل حضرت اعلی گرفت
 میرزا آقاخان عدلی از خاصان بمشورت پرداخت او را از
 این عمل نهی نمود پس از مقتول شدن امیرکبیر بمصداق
 ایران برقرار گردید و تا سال ۱۲۷۵ در این مقام باقی
 بود تا از صدارت معزول گردیده به یزد تبعید شد و چون
 در یزد با وسخت میگذشت دوستان او نزد شاه شفاعت
 کرده و محل توقف او را اصفهان و بعد از چندی در شهر
 قم مقرر داشتند تا روز دوازدهم ماه شوال از سال ۱۲۸۱
 در سن پنجاه و نه سالگی وفات یافته جنازه اش را بکربلا
 حمل نمودند و در مدرسه معروف بمصدر که از محلّ ثلاث
 میرزا تقی خان امیرکبیر در آنجا ساخته
 شده بود دفن کردند .

از جمله ملا شیخعلی طقّب به عظیم که از شهادت مظلومانه حضرت اعلی و اصحاب دلخون و بی نهایت متأثر و خشمگین بودند و مصدر جمیع مظالم راناصرالدین شاه میدانستند خود سرانه تصمیم بخونخواهی و انتقام گرفتند و با آنکه حضرت بهاء الله بوسیله میرزا موسی کلیم پیغام داده نصیحت فرمودند و شیخ عظیم رانهی و تحذیر از اینعمل منکر نمودند مع ذلك آنها مصمّم بر اجرای نیت خود شده و روزیکشنبه ۲۸ شهر شوال ۱۲۶۸ مطابق با ۱۵ اوت ۱۸۵۲ میلادی موقعیکه ناصرالدین شاه با وزراء و نوکران درباری بقصد شکار از قصر سلطنتی نیاوران خارج شد هنوز چندان از قصر دور نشده بود که سه نفر صادق تبریزی که شاگرد قناد و نزد شیخ عظیم بسر میبرد و فتح الله قی حاکم و حاجی قاسم تبریزی بعنوان داشتن عریضه و داد خواهی خود راهشاه نزدیک و اطپانچه و غداره حمله کرده خواستند شاه را از اسب بزیر کشند شاه از اثر اصابت ساچمه طپانچه مجروح و ملازمان درباری که قدری دورتر از شاه بودند خود را رسانده و شاه رانجات دادند و صادق راهمانجا بقتل رسانده و جسد او را بدم قاطر بسته بشهر کشیدند و آنرا دو نیمه کرده نیمی بطرف دروازه شمیران و نیمه دیگر بدر وازه حضرت عبدالعظیم آویختند و نفر دیگر رانهمرز

دستگیر و تحت شکنجه قرار دادند فتح الله را بعد از عذابهای زیاد چون حرفی نمیزد تصور کردند لال و کسر است گلوله های سری آب کرده بر دهان او ریخته بیهوش حیاتش خاتمه دادند و چون فرمان شاه بدستگیری و قتل عام بابیان صادر شد عمال و کارکنان دولتی و عامه مردم بهیجان آمده و حاجیعلی خان حاجب الدوله (۱) فرّاشباشی شاهی بوسیله عباس نام گماشته حاج سلیمانخان که قبول امر نموده و در ردیف یاران درآمده بود و همواره صاحب راه شناخت از اجتماعات منزل سلیمانخان مطلع شده بمنزل او ریختند و او وعده فی از مهمّین بابیه را

(۱) حاجی علیخان حاجب الدوله فرزند حسین خان مقّم مراغه فی پیشخدمت باشی شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه بود این شخص در دربار ناصرالدّین شاه سمّت فرّاشباشی گری و ریاست میر غضبان را داشت و شکنجه و شهادت جمعی از مظلومین بدستور او واقع شد و عاقبت در سفر حکومتش در لرستان بجزای اعمال خود رسید .

در لوح قرن امریک دربارہ او چنین میفرمایند " حاجب الدوله خونخوار که خون عدّهی از بابیان بیگناه و بی پناه را بخاک ریخت بجزای عمل خود رسید و بچنگال عدّهی از لرهای

میفرمایند " محمود خان کلانتر خود خواه بد قلب که حضرت طاهره قبل از شهادتش در منزل او محبوس بودند سال بعد مورد غضب و خشم شاه گردید ریسمان بهای او بستند و از میان بازارها و محلات او را همانطور بهیرون دروازه شهر بردند و در آنجا بدار آویختند "

و شرح قضیه قتل او فرمان ناصرالدین شاه از اینقرار است " در سال ۱۲۸۰ قمری موقع زمستان در طهران بواسطه زیادی نزول برف و باران کلیه راه های ارتباطی طهران با خارج قطع شده گندم و آرد طهران تمام گردیده و نان در شهر فوق العاده کمیاب و قیمت آن بالا رفته بود و مردم از صبح تا شام بدکان نانوائی رفته دست خالی برمیگشتند شاه قریب دو هفته بود برای شکار بخارج شهر رفته و از وضع شهر و سختی نان بی اطلاع بود آخوند ها و بزرگان شهر طهران برای اینکه شاه را از قضایا مطلع کنند تصمیم گرفتند عدلی از زنان راهنگام ورود شاه از شکار جلوی در ارك جمع نمایند تا گرسنگی مردم را بگوشت شاه برسانند زنهارا در حدود دوسه هزار نفر با چادر و چاقچور و روبند های سفید آلوده بهگل ولای دربارك اجتماع نموده و موقع ورود شاه داد و فریاد نموده و همراهان شاه را بهار سنگ و چوب گرفتند و جلوی اسب شاه را گرفته و يك نیمه آجری هم

بخود شاه اصابت نموده سر او را مجروح ساخت شاه بهر
 ترتیبی بود خود را بدرون ارك رسانید و دستور لازم به
 صدر اعظم و کلانتر طهران برای تهیه گندم و تأمین نان
 شهر داد با اینحال جمعیت در کوچه ها حرکت نموده فریاد
 گرسنگی آنها بلند بود روز بعد مدتی از آخوند هـ
 و مردم بازاری و لوطیهای محلات هر عده آنها افزوده شده
 بطرف در ارك هجوم آوردند هیاهو مینمودند شاه که با آن
 وضع افتضاح روز قبل دستورات فوری جهت تأمین نان شهر
 داده بود از شنیدن سرو صداهای جمعیت مضطرب
 شده فوراً صدر اعظم و محمود خان کلانتر و حاکم شهر را
 احضار نمود محمود خان زودتر از صدر اعظم و حاکم طهران
 وارد ارك شد تا بحضور شاه برسد . جمعیت او را شناخته
 كتك مفصلی زدند و او هر طور بود خود را از دست مردم
 نجات داده بداخل دیوانخانه انداخت و در آنجا بحضور
 شاه رفت ناصرالدین شاه که از شدت خشم و غضب چو ن
 یکپارچه آتش شده و تمام بدنش میلرزید بادیدن محمود خان
 بیشتر عصبانی شده فریاد کشید مرد که بشرف فرمان مرا
 اینطور اجرا میکنی ؟ مرا غضب فورا این مادر بختار را بطنا ب
 بیاندازید . فرمان شاه سرعت اجرا گردید و نفر میر غضب
 قوی همکل محمود خان را که رنگ بصورت نداشت گرفتند

و طناب بگردنش انداخته در حضور شاه آنقدر طناب را کشیدند تا جسد بیجان او جلوی پای شاه بزمین افتاد پس از آن بفرمان شاه جسد او را بیای اسب بسته و از دیوانخانه بیرون برده از جلوی جمعیت عبور دادند . دیدن نعش محمود خان گلانتر باینوضع مهیب اثر غریبی در میان مردم کرده و چون او را مسئول کمی نان میدانستند از عصبانیت و حرارتشان کاسته شده میدان ارك راترك گفتند . نعش محمود خان را در حالکيه بدم اسب بسته بودند يكروز تمام در محلات و كوچه ها و خیابانها روی زمین کشیده گردش دادند تا موجب عبرت مردم و سایر عمال دولت شود و بعد بفرمان شاه سرش را از بدن جدا کرده و یکی از دروازه های شهر زدند و دستها و پاهای او را نیز بریده و بر دروازه های دیگر طهران آویختند و مدت يكهفته سرودست و پای او بر دروازه های طهران آویزان بود تا پسر او سرودست و پای پدرش را بوسیله یکی از درباریان بمبلغ زیادی خریداری کرده و از دروازه ها پائین آورده بخاك سپرده .

(ملخص از مندرجات مجله دوهفتگی ترقی)

نموده در چاهی بیانداختند (۱) و دیگر آقا سید حسین
یزدی کاتب حضرت باب که در حبس انبار بود و در همانجا
بدست عزیز خان سردار کل مقتول گردید و میرزا آقا خان
اعتماد الدوله که صدراعظم بود اینموقع برای رفـ
سوء ظنّ شاه از خود و اینکه انتقام این عمل متوجه او نگردد
دستور داد عدوی از دستگیر شده ها را بهین طبقات
اهالی تقسیم نمایند که بقتل برسانند لذا ملاّ شیخ علی
عظیم بدست ملاها بقتل رسید . و حاج سلیمانخان تبریزی
(۲) و حاجی قاسم نیریزی بدست حاجب الدوله

(۱) این باغ فعلاً محل ساختمان بانک ملی ایران ومنضمات بانک است که در اواسط خیابان فردوسی واقع شده است
(۲) حضرت عبداله‌بهاء در لوحی چنین میفرمایند: اما عکس جناب سلیمانخان این عکس تصویر نیست نه تحقیق زیرا حضرت سلیمانخان شعیل جمیل وقامت بر ازندگی داشت و وقتیکه او را شمع آجین کردند با سر نیزه دو طرف سینه را یعنی میان جلد واستخوان سوراخ کردند و دو شمع زدند وهمچنین درد و کتف دو شمع زدند این حقیقت واقع است لهذا این عکس عکس سلیمانخان نیست تصویر نیست

ومیر غضبان اولی را در شهر ود و می در شمیران شمس
 آجین نموده بشهادت رسانیدند و حاج میرزا جانسی
 کاشانی بدست ملك التجار و سایر تجار کشته شد و میرزا
 سلیمانقلی نوری ملقب به خطیب الرحمن را باصرار برادرش
 که سرشاطران شاهی بود سر بریدند و ملا عبد الکریم
 قزوینی را توپچیان ریز ریز کردند و حسین میلا نسی را
 سربازان با سر نیزه تفنگ نیزه پیچ نمودند و حاج میرزا حسن
 خراسانی را شاهزادگان قاجاریه بقتل رساندند و لطفعلی
 میرزای شیرازی را شاطران شاهی در میان گرفته کشتند
 و ملازمین العابدین یزدی را مستوفیان بقتل رسانیدند
 و ملا حسین خراسانی را نظام الملك بقتل رسانید و همچنین
 عددهای دیگر را که دستجاتی از مردم با اهلبله و ششادی در
 میان گرفته با طرز فجیعی بقتل رسانیده جسد آنها را پاره
 پاره نمودند و پاره‌های عبرت دیگران شقه نموده بدروازه‌های
 شهر آویختند و چون بمشاهده وقوع این حادثه را بحضرت
 بهاء الله نسبت میدادند مأمورین در صدور دستگیری
 برآمدند و صدر اعظم که از خطر آگاه گردید بوسیله
 جعفر قلیخان برادر خود پیغام فرستاد و او نیز فوراً
 قضیه را محرمانه بآنحضرت اطلاع داده ضمن نامه خود
 اشاره نمود که مهد علیا مادر ناصرالدین شاه (۱)

فوق العاده غضبناك وعلنا" اینحادثه را بآنحضرت نسبت داده و میرزا آقا خان را هم میخواهد در اینعمل شریك شما معرفی نماید و تقاضا نمود که خود را مخفی از انظار بدارند و بگماشته خود سفارش در مراقبت و مواظبت نمود ولی حضرت بها" الله قبول فرموده و فوراً " از افجه بسمت نیاوران حرکت نمودند و در زرگنده بمنزل میرزا مجید خان آهسی منشی سفارت روس که شوهر همشیره آنحضرت مسماة پناه نسا" خانم و منزلشان در نزد يك باغ سفارت روس بود ورود فرمودند در اینحال گماشتگان حاجیعلی خان حاجب الدوله

(۱) مهد علیا مادر ناصرالدین شاه نامش جهان خانم دختر امیر محمد قاسم خان پسر سلیمانخان قاجار قوآنلو و مادرش شاهزاده بیگم جان دختر فتحعلیشاه بوده و پس از فوت محمد شاه تا آمدن ناصرالدین شاه از تبریز که مدت چهل روز طول کشید امور مملکت را بعهده گرفته بود و مهر چهار گوش او که این سجع را داشته (مهبسن مادر ناصرالدین شهم) در ذیل فرامین میزد و تمام اختیارات را مانند نایب السلطنه در دست داشت و در زمان سلطنت فرزندش ناصرالدین شاه نیز بر او تسلط یافت

از ورود آنحضرت بزرگنده و منزل میرزا مجید خان اطلاع یافته او را مطلع نمودند و او به عرض شاه رسانیده و شاه دستور داد حضرت بهاء الله را دستگیر و به نیاوران بردند و از آنجا زنجیر نموده پیاده و پهای برهنه بطرف انبار و سیاه چال که محبس دولتی بود حرکت دادند و چند مرتبه در راه شمیران تا طهران مورد شتمات و ضرب چوب و سنگ مردم که در راه ایستاده و تماشا مینمودند واقع گردیدند . در تاریخ نبیل زندی مذکور است . هنگامیکه حضرت بهاء الله را مأمورین میآوردند هنوز سیاه چال نرسیده بودند پیرزنی از میان جمعیت خارج و در حالیکه از شدت خشم و غضب میلرزید سنگی در دست داشت و میخواست بر آنحضرت بزند و مأمورین را قسم میداد که شما را بسید الشهدا بمن فرصت دهید این سنگ را با و بزنم آنحضرت که متوجه او بودند بمأمورین فرمودند بگذارید این پیرزن بمقصودش برسد بعقیده او عطش مقبول است . در لوح شیخ راجع به قضیه مزبور چنین میفرمایند . (۱)

" اینمظلوم در آیامی که حضرت سلطان ایده الله ربّه الرحمن عزم باصفهان نموده اذن حاصل کرده قصد زیارت بقاع مقدسه منوره ائمه صلوات الله علیهم نموده و بعد از رجوع نظر بگرمی هوا را از الخلافه و شدت آن بلواسان رفتیم و بعد

از توجه حکایت حضرت سلطان ایده الله تبارک و تعالی را
واقع و در آن ایام امور منقلب و نار غضب مشتعل جمعی را
اخذ نمودند از جمله اینمظلوم را لعمرالله ابداً داخل
این امر منکر نبودیم و در مجالس تحقیق هم عدم تقصیر
ثابت معذ لك مارا اخذ نمودند و از نیاوران که در آن ایام
مقر سلطنت بوده سربرهنه و پای برهنه پیاده با زنجیر
بسجن طهران بردند چه كه يك ظالمی سواره همراه کلاه
از سر برداشت و سرعت تمام با جمعی از میر غضبان و فرّاشان
مارا بردند و چهار شهر در مقامی كه شبه و مثل نداشت

(۱) لوح شیخ یکی از الواح مهمه ایست كه از قلم مبارك
حضرت بهاء الله در شهر عكا خطاب بشیخ محمد تقی
از علمای معروف و متنفذ اصفهان معروف به آقا نجفی نازل
گشته و او فرزند شیخ محمد باقر اصفهانی است كه به فتوای
او و میر محمد حسین امام جمعه اصفهان حضرات سلطان
الشهدا و محبوب الشهدا بشهادت رسیدند و لوح
مبارك برهان بعد از واقعه جانگداز مزبور خطاب با و نازل
شده و در آن لوح منیع او را به لقب (ذئب) و امام جمعه را
به (رقصا) ملقب فرمودند . آقا نجفی مزبور
نیز به (این ذئب) شهرت یافت .

مقرمیین نمودند اما سجن که محل مظلوم و مظلومان بود
فی الحقیقه دخمه تنگ تاریک از آن افضل بود و چون
وارد حبس شدیم بعد از ورود ما داخل دالانی ظلمانی
نمودند از آنجا از سه پله سرانگیز گذشتیم و بمقبری کوه
معین نموده بودند رسیدیم اما محل تاریک و معاشر قریب
صد و پنجاه نفس از سارقین اموال و قاتلین نفوس و قاطعین
طریق بوده مع این جمعیت محلّ منفذ نداشت جز طریق
که وارد شدیم اقلام از وصفت عاجز و روائح منتنه اش خارج
از بیان و آن جمع اکثری بی لباس و فراش الله يعلم ماورد
علینا فی ذاک المقام الا نتن الا غلم و در تاریخ نبیل راجع
به وقایع سیاه حال از بیانات شفاهی حضرت بهاء الله کوه
خود استماع نموده چنین مرقوم است. " راجع بسایر
نفوسیکه با حضرت بهاء الله در سیاه چال محبوس بودند
از حضرت بهاء الله مطالب ذیل را شنیدم فرمودند کسانی که
در آن سال بشهادت رسیدند بامن در سیاه چال محبوس
بودند هوای زندان بی اندازه متعفن و زمین مرطوب و
کثیف و مطو از حشرات موزیه و فضا تاریک و آشفته آفتاب
بهیچوجه در آن راه نداشت همه ما را در یک محل محبوس
نموده پای ما را در کند و گردن ما در زنجیر بود همه در دو
صف روبروی یکدیگر نشسته بودیم نزدیک طلوع فجر در هر شب

زکری که بآنها گفته بودم بصدای بلند میخواندند صف
 اول میگفتند قل الله یکنی عن کل شیء دیگرى جواب
 میدادند و علی الله فلیتوکل المتوکلون زندان سیاه چال
 بقصر شاه نزدیک بود صدای ازکار مؤمنین بگوش ناصرالدین
 شاه میرسید و با اضطراب میرسید این چه صدائی است
 و از کجا و کیست. میگفتند صدای ذکر بابیان است کسه
 در سیاه چال زندانی هستند روزی از طرف ناصرالدین
 شاه مقدار زیادی کباب گوشت گوسفند برای زندانیان
 آوردند همه منتظر اجازه مابودند ما اظهار داشتیم کسه
 اصحاب دست بآن نیالایند همه اطاعت کردند بجز
 سید حسین قمی که از آن کباب تناول نمود. زندانیان
 که دیدند وارد کردیم خوشحال شده همه را خوردند
 هر روز فراشان میآمدند و یکی دوتن از اصحاب را با سم
 و رسم صدا زده بمیدان شهادت میبردند چون زنجیر
 از گردن آنها برمیداشتند بانهایت خوشحالی و مسرت
 نزد ما میآمدند و آنها را بنعمای الهی در عوالم ملکوت
 مستبشر میساختیم آنگاه با سایر اصحاب معانقه و دایع نموده
 بمیدان فدا میشتافتند مأمورین زندان شرح جانبازی
 هر یک را برای ما نقل میکردند همه سرور بودند و شکر
 مینمودند مصائب و بلاهای زندان هیچیک را از روحانیت

باز نمیداشت . شبی نزدیک طلوع فجر عبد الوهاب شیرازی که از کاظمین برای ملاقات ما بظهران آمده بود و در سیاه چال گرفتار و با مادر یک زنجیر بود بیدار شده گفت در خواب دیدم که در فضای نورانی لایتناهی با کمال نشاط و راحتى بهر طرف که میخواهم پرواز میکنم گفتم تعبیر آن اینست که امروز تو را به شهادت میرسانند باید صابرو ثابت باشی خیلی مسرور گردید چند ساعت بعد میر غضب آمده زنجیر از گردن او برداشت و او با همه وداع نموده و مـارـا سخت در آغوش گرفته و بقلب خود فشرد ابدًا " آثار اضطراب در او نبود او را بصبر و شجاعت سفارش کردیم و بعد از آن فـدا رفت بعدًا " شـخـر جـلّـا شرح شهادت و شهامت او را برای ما حکایت کرد شکر خدای را بجا آوردیم که اصحاب باب چنان جانبازی میکنند که حتی زبان جلّال هم به ثنای آنها ناطق است . "

مدّت حبس جمال مبارک در سیاه چال چهار ماه از ماه ذی قعدة ۱۲۶۸ الی آخر ماه صفر ۱۲۶۹ طول کشید (سیاه چال اصلاً مـهـارت بود از خزانه حمام منزل حاج میرزا آقاسی که بعد از معزولی او این منزل به میرزا تقیخان امیر کبیر واگذار شده و پس از قتل او حمام مزبور متروک گشته و جای حبس قاتلین و سارقین قرار گرفت و عمارت آن مهـدل به تکیه

دولت و محل عزاداری گردید .) و در اینمذّت زنجیر معروف به قهر که وزن آن هفده من بود بر گردن مبارک گذاشته و پاها را در کُند نهاده نهایت اذیت و آزار را بر هیكل مبارك وارد آوردند . و در لوح شیخ میفرمایند .
 (واگر وقتی آنجناب در انبار حضرت سلطان وارد شوند از نائب و رئیس آن محل بطلبند که آن دوزنجیر را که یکی به قهر و یکی بسلاسل معروف است بنمایند قسم به نیت عدل چهار ^{شهر} آنمظلوم در یکی از این دو معذب) و میفرمایند (چهار شهر در مقدسه حضرت سلطان بعد از معذب که ذکر و شرح آن از قلم و مداد بر نیاید و لسان از ذکرش عاجز و قاصر است) و در حاجاتی نسبت باین بلا یای وارده میفرمایند . (گردنی را که در میان پرند و پرنیان تربیت فرمودی آخر در غلهای محکم بستی و بدنی را که به لباس حریر و دیباج راحت بخشیدی عاقبت بر ذلت حبس مقرر داشتی قلد تنی قضائك قلا تدلا تحد و طوقتنی اطواقا لا تفك)

و در مناجات دیگر در مصیبات وارده آن ایام چنین میفرمایند ،
 (لم ادر من ای بلائی اشکوا اليك اشکوا الي الهی عن سجنی فی اشهر معلومات او عاورد علیّ فيه من سلاسل الذی کسرت عنقی من ثقلها اوحدید الذی کان علی رجلی عمّا

اكتسبت ایدی الا شقیاء . . . او اذكریا الهی حین الّذی
 اخذونی واذهبونی من قرية الى مدينة وكان رأسی عربانكاً
 ورجلی متحافیا وعنقی مغلولاً ویدای مشدوداً ثمّ
 اجتمعوا علی العباد ومنهم عرفونی ومنهم الّذین ماعرفونی
 والذینهم عرفونی فمنهم كانوا قائمون ومتحیرون فی امسری
 فمنهم كانوا ان یسحتوننی والذین ما عرفونی رموا کلّهم نحوی
 ما تیسر لهم من الحجر والخشب کانهم ماشرهوا خمر الانصاف
 وما شعّوا روائح الا فتلاف)

حضرت عبدالبهاء فرزند ارشد آنحضرت که در آنموقع هشت
 ساله بوده اند شرح تاثیر آور دیدار پدر بزرگوار خود را در یکی
 از ایام سجن باین نحو بیان میفرمایند :

" یومی از ایام سجن جمالبارك من خیلی اصرار نمودم که
 بحضور مبارک مشرف شوم آخر مرا با غلامی بحضور مبارک در
 محبس فرستادند و چون فرآشها محل حبس مبارک را نشان
 داده مرا بدوش خود برد دیدم محلّ سرازیری بسیار تاریک
 بود و ولّی از در تنگ محقری پائین رفتم ولی چشم جائی
 را نمیدید در وسط ولّی یکمرتبه صدای مبارک بگوش رسید
 فرمودند او را نیاورید لهذا مرا مراجعت دادند بیرون
 نشستیم ومنتظر نوبت بهرون آوردن محبوسین بنوییم یکمرتبه
 جمالبارک را بهرون آوردند در حالتیکه با چند نفر هم زنجیر

بودند چه زنجیری که از شدت سنگینی بصعوبت حرکت
میدادند آنحال خیلی محزن و مؤثر بود (سفرنامه
جلد ثانی صفحه ۲۰۶)

خبر این حادثه در تمام شهرها و قصبات هیجان و شورش
بزرگی برپا نمود و مخصوصاً " در نور مازندران که املاک
موروثی حضرت بهاء الله بود تمام مایطک آنحضرت را بغارت
بردند و عاقبت منجر به شهادت دو نفر از اصحاب محمد تقی
خان و عبد الوهاب بیک گردید . تفصیل اینواقعه بطوریکه
در تاریخ نبیل مذکور است از اینقرار میباشد .

پس از حادثه شهادت هشتاد نفر از اصحاب در واقعه
تیر خوردن ناصرالدین شاه و اثبات براءت و عدم دخالت
حضرت بهاء الله در حادثه مزبوره فتنه بتعام شهرها سرایت
نمود و در مازندران موطن آنحضرت جمیع دارائی حضرت
بهاء الله بغارت رفت و سبب شهادت دو نفر از اصحاب
محمد تقی خان و عبد الوهاب از ساکنین نور گردید و علت
اینواقعه آن بود که چون اعدایقین باستخلاص حضرت بهاء الله
از سیاه چال نمودند نعامی کرده و خشم و غضب شاه را
تحریک کردند و از نادانی و جهالت میرزا یحیی ازل استفاده
کرده و او نیز برای آنکه مقامی جهة خود احرار نماید بایست
خواهان مساعد گردیده و بهممدستی او اخبار و حشتناکی

پشاه میدادند و او را تحریک بانتقام مینمودند تا اینکه
 شاه صدر اعظم را احضار و او را توبیخ و ملامت نمود کس
 چرا در حصول امنیت مملکت کوتاهی میکند و قطع ریش
 فساد را از بین اهالی آن محل نمیکند صدر اعظم در اثر
 این ملامت و سرزنش مستعد برای اجرای امر گردید و
 آنکه میدانست آنچه گفته شده مبالغه و گزاف است طبق
 دستور شاه فوج شاهسون را بریاست علیخان شاهسون بنور
 اعزام داشت و سرداری آنرا به میرزا ابوطالب خان پسر
 عمش که با میرزا حسن برادر نامادری حضرت بهاء الله
 نسبت داشت سپرد و او را نصیحت نمود که مبادا افراد سرباز
 عمل خلافی که سبب تکدر میرزا محمد حسن و خواهرش
 گردد مرتکب شوند (۱) و ضمناً " حسینعلی خان راهم
 خواسته و با و نصیحت نموده گفت میرزا ابوطالب جوان است
 ولی برای قرابت و بستگی که با میرزا محمد حسن دارد او را
 اختیار کردم که محض خاطر خواهرش هم باشد مانع از مزاحمت
 به اهالی تآکیر خواهد شد ولی تو چون بزرگتر هستی مراقب
 اعمال و باشی که بدون مشورت با تو نباید بکاری دست بزنند
 میرزا ابوطالب خان چون بتآکیر رسید از شدت کبر و غرور
 نصایح صدر اعظم را فراموش و از دستورات حسینعلی خان
 نیز سرپیچی نموده فرمان هجوم داد و سربازان حمله

ناگهانی بتاکور نمودند و اهالی ناگزیر به میرزا محمد حسن
 ملتجی شدند و او نیز خواست میرزا ابوطالب را ملاقات
 نماید ولی اوقهول ننمود و گفت من از طرف شاه مأمورم
 جمیع مردان ساکن اینقریهرا به قتل برسانم ولیکن محضر
 ترضیه خاطر شما هر یک از زنان که بخانه شما پناه بیاورند
 در امان خواهد بود . میرزا محمد حسن از اینجواب مأیوس
 شده او را توبیخ نموده بمنزل مراجعت کرد از اینجهته
 تمام ساکنین قریه فرار کرده بکوه پناهنده شدند میرزا
 ابوطالب اولین کاری که کرد منزل حضرت بهاء الله را که
 بارث از والدشان رسیده بود منهدم نمود این منزل به
 بهترین فرشها مفروش بود بسر بازان دستور داد تمام
 اطاقها را باز نموده اثاثیه را آنچه میتوانست با خود حمل
 نمود و هرچه نتوانست ببرد شکسته ویا آتش زده از بیمن
 برد و بعد بمنزل سایرین توجه نموده همه را با خاک یکسان
 نمود و هرچه بود بفارت برد و قریه را پس از تاراج سوزانید
 و هر کس را پیدا کردند یا کشتند ویا اسیر نمودند و در بیمن
 جستجو به گودال آبی رسیدند در آنطرف گودال بهرق
 اسلحهائی دیدند و دونفر را خفته یافتند گوله بطرف
 آنها انداختند اولی که عبدالوهاب بود فوراً جان سپرد
 و دومی که محمد تقی خان بود مجروح شد و او را نزد میرزا

ابوطالب خان بودند دستور داد جراحات او را معالجه نمایند و میخواست او را زنده بطهران ببرد و اینهمه را برای اثبات افتخار خود در این موفقیت میدانست زیرا او در این صفحه بشجاعت و دلیری مشهور بود اما باین آرزو نرسید زیرا پس از دو روز محمد تقی خان فوت نمود و اما سایر رجال اسراء رازنجیر نموده بطهران آورده در سپاه چال که حضرت بهاء الله محبوس بود افکندند و در بین آنها ملا علی بابا بود که از شدت مصائب هلاک گردید و دو سال بعد از این حادثه میرزا ابوطالب مبتلا بطاعون گردید و بحالت بهیچارگی در شمران به بستر افتاده و همه بستگانش از او کناره گرفته دوری نمودند و تنها کسیکه از او تفقد مینمود میرزا محمد حسن بود که به او آنهمه امانتها نموده بود و او بود که میرزا ابوطالب را در آن حال به جراحاتش مرهم مینهاد و پرستاری میکرد روزی صدراعظم بدیدنش رفت فقط میرزا محمد حسن را بر بالین او دید و او بحکمال حسرت و افسوس آرزوهای خود را بگوید.

حضرت عبدالبهاء در لوحی راجع بوقائع مزبور چنین میفرماید :

(قریه جمال مبارک را در مازندران دوازده هزار سپاه ظلم و هجوم نمود چنان تاراج کردند که اثری از امتعه و اموال حتی

غله از برای اهل قریه نگذاشتند گاه رانیز آتش زدند و نفت را سوزاندند نفوس بیگناه را شهید کردند و جمیع رهایا را اسیر زنجیر نمودند و بطهران آوردند و بزنند انداختند حضرت روح الارواح ملاً عبدالفتاح را ریش با چنه بریدند و باز زنجیر با پای برهنه تا طهران کشیدند با وجود اینکه پیری ناتوان بود عوانان رحم نکردند ولی آن روح مجرد در تحت سلاسل و اغلال پیاده میرفت و خون از زنج برید و میریخت با وجود این تا نفس آخر آن اسیر بصوتی جهیـر مناجات میکرد و شکر ربّ الایات مینمود که در سبیل جانسان مورد تاراج و تالان گشت و اسیر کند و زنجیر شد و با محاسن بخون رنگین قطع طریق مینمود و بوصول طهران در زندان جان بجانان داد و قربان یار مهربان گشت و سرور و خندان فدای آن مه تابان گردید نعم ما قال الشاعر:

ماند آن خنده براو و قف ابد .

همچو جان پاک احمد با احمد

حکم زید در باره مأموریت میرزا ابوطالب خان از طرف میرزا آقاخان صدراعظم صادر گردیده است.

(عالیجا هان سرکردگان طایفه خواجه وند را مرقوم میگردد . که در اینوقت بعرض اولیای دولت قاهره رسید که جمعی از قریه تا کر میانرود در سلك طایفه ضالیه

باین بنای شرارت و بهیچسابی را گذاشته اند حکم محکم
 قدر توأم اقدس همایون شهرپاری روح العالمین فـداه
 شرفصدور یافت و از کسانی که صاحب بلو کند التزام گرفتـه
 شد که هر یک بحسب حصّه و سهم جمعیت و تفنگچی حاضر
 کرده و بموافقت عالیجاه فرزندی میرزا ابوطالب خان و عالیجاه
 حسینعلی خان که مأمور انجام این خدمتند آنها را بالتّمام
 گرفته روانه دربار معدلت مدار شاهنشاهی دارند بهان
 عالیجاهان نظر بمناسبت و قرب جواری که بمحال نسـور
 دارند مرقوم میشود که اولاً هرگاه علاوه بر جمعیتی که
 از نور مأمورند جمعیتی لازم باشد و عالیجاهان مشار الیهما
 بخواهند بدهند و دیگر اینکه اگر در حین گرفتن آنها
 کسی از ایشان بمحال سکنا یخواجه وند بپایند و بهیچ
 فرار کنند گرفتن آنها را در عهد خود دانند و بهیچوجه
 غفلت را جایز نشمارند حرره فی شهر ذیحجه الحرام ۱۲۶۸

حضرت ولی امرالله در لوح قرن امریک میفرمایند :
 " میرزا ابوطالب خان که نصیحتهای صدراعظم
 میرزا آقا خان نوری را گوش نداد به نهب و تاج و سوزانیدن
 قریه تاجر فرمان صادر نمود و منزل حضرت بهاءالله را خراب
 کرد یکسال بعد بمرض طاعون گرفتار شد و در نهایت بدبختی

وفلاكت جان داد حتىٰ خویشان نزدیک اونیز ازوی دوری
نمودند .

۱۴- ظهور اسرار سنه تسع و اظهار امر سترى

در اینموقع که عدلی از اصحاب حضرت باب در اینحادثه
هولناک گرفتار و محبوس و جمعی مقتول و اکثر مخفی
و ستواری گردیده و حضرت بهاء الله نیز دچار سطوت و غضب
سلطان سفاک ناصرالدین شاه و در اعماق سیاه چال اسیر
کند و زنجیر گشته و ستاره تابناک امر حضرت باب رو بافول
بود اراده الهی بر این قرار گرفت که شمس هدایت از افق
همان ظلمتکده تنگ و تاریک درخشیده بر آفاق قلوب بندگان
مشتاق بتابد و یوسف مصرش را که دست ظلم و عدوان اهل
طغیان در چاه گمنامی و فراموشی انداخته بود باوج ماه
برساند لذا در همان نقطه و چنین لحظه حساس روح اعظم
الهی بر قلب مصفای مبارک آنحضرت پرتو افکند و عهد اولای
عصر اول دور بدیع منتهی و اسرار سنه تسع که حضرت اعلیٰ
در کتاب مستطاب بهان عربی باین نغمه دلکش اهل بهان

را متوجه میفرمایند آشکار گردید . " ثمّ الخامس من بعد العشر فلتقوم انتم کلکم اجمعون اذا تسمعن ذکر من نظهره باسم القائم ولتراقبن فرق القائم والقیوم ثم فی سنة التسع کل خیر تدرون "

وهمچنین در توقیع خطاب بملا عبد الکریم قزوینی میفرمایند من اول ذلك الامر السی قبل ان تکمل تسعة کینونات الخلق لم تظهر وان کل ما قد رايت من النطقة الی ما کسونا لحمًا ثم اصبر حتی تشهد خلق الآخر هنالك قل فتبارک الله احسن الخالقین و اشهد ان فرق القائم والقیوم عدد تسعة (۹) ذلك ما یکمن فی مقاعد هن ذلك فرق بین کل اعظم وعظیم ومثله فی کتاب حفیظ ذلك ذکر الله من قبل الی بعد حین . "

تاریخ دقیق نزول وحی در اولین بار معلوم نیست و در آثار آنحضرت نیز تصریح باین موضوع نشده است ولی قدر مسلم آنست که دو ماه پس از مسجونیت یعنی ماصحرم از سال ۱۲۶۹ سنه تسع بطوریکه فوقاً توضیح داده شد شروع میگردد .

در لوح شیخ درباره نزول وحی در سیاه چال طهران چنین میفرمایند . " و در ایام ولایتی در سجن مذکور در اعمال واجبات و حرکات حزب باین تفکر مینمودیم که

مع علو وسمو وادراك آن حزب آیا چه شده که از ایشان
 چنین عظمی ظاهر یعنی جسارت وحرکت آن حزب نسبت
 بذات شاهانه وبعد اینمظلوم اراده نمود که بعد از خروج
 از سجن بتمام همت در تهذیب آن نفوس قیام نماید ودر
 شی از شبها درعالم رؤیا از جمیع جهات اینکلمه علیها
 اصفا شد انا ننصرک بک وبقلمک لا تحزن عما ورد علیک
 ولا تخف من الآمنین سوف یبعث الله کنوز الارض وهـ
 رجال ینصر ونک وباسمک الذی به احیا الله افئدة العارضین
 ونیز در همین لوح مبارک میفرمایند: "در ایام توقف در سجن
 ارض طاء اگر چه نوم از زحمت سلاسل وروائح منتنه قلیل بود
 ولیکن بغضی از اوقات که دست میداد احساس میشد از
 جهت اعلا ی رأس چیزی بر صدر میریخت بمشابه رود خانه
 عظیمی که از قلعه جبل بازخ رفیعی برارض بریزد وبآن جهة
 از جمیع اعضاء آثار نار ظاهر ودر آن حین لسان قرائت
 مینمود آنچه را که بر اصفاء آن احدی قادر نه
 وهمچنین در لوح هیکل راجع باظهار امر خفی درسیاه چال
 چنین میفرمایند:

"فلما رأیت نفسی علی قطب البلاء سمعت الصوت الابدع الاحلی
 من فوق رأسی فلما توجهت شاهدت حوریه ذکر اسم ربی معلقة
 فی الهواء محاذی الرأس و رأیت انها مستبشرة فی نفسها

كَانَ طَرَا زَالرِضْوَانُ يَظْهَرُ مِنْ وَجْهِيهَا وَنُصْرَةُ الرَّحْمَنِ تَعْلَنُ مِنْ
 خَدَّيْهَا وَكَانَتْ تَنْطَقُ بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِنِدَاءٍ تَنْجَسُذِبُ
 مِنْهُ الْآفِئْدَةُ وَالْعُقُولُ وَتُبَشِّرُ كُلَّ الْجَوَارِحِ مِنْ ظَاهِرِي وَ
 بَاطِنِي بِبِشَارَةِ اسْتِبْشَرْتُ بِهَا نَفْسِي وَاسْتَفْرَحْتُ مِنْهَا عِبَادَ
 مَكْرُمُونَ وَإِشَارَتٍ بِأَصْبِعِهَا إِلَى رَأْسِي وَخَاطَبْتُ مِنْ فَمِي -
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ تَالِلَهُ هَذَا الْمَحْبُوبَ الْعَالَمِينَ وَلَكِنْ أَنْتُمْ
 لَا تَتَفَقَهُونَ هَذَا الْجَمَالَ اللَّهُ بَيْنَكُمْ وَسُلْطَانُهُ فَيْكُمْ إِنْ أَنْتُمْ
 تَعْرِفُونَ وَهَذَا السَّرَّالَهُ وَكُنْزُهُ وَأَمْرَالَهُ وَعِزُّهُ لِمَنْ
 فِي مَلَكُوتِ الْأَمْرِ وَالْخَلْقِ إِنْ أَنْتُمْ تَعْلَقُونَ " .
 بِنَا بَرِائِينَ أَوَّلِينَ مَرَحَلَهُ أَظْهَرَ أَمْرَ آتِي حَضْرَتِ كِهْ بِطُورِ
 خَفِيِّ وَسَرِيِّ جِهَةِ بَعْضِي خَوَاصِ أَصْحَابِ بُوْدِ دَرِ زَنْدَانِ سِيَاهِ چَالِ
 تَحَقُّقِ يَافَتِ وَنَفُوسِ زَكِيَّةِئِي دَرِ سِيَاهِ چَالِ پِي بِهْ عَظُمَتِ
 مَقَامِ حَضْرَتِ بَهَاءِ اللَّهِ بَرْدِ تَكْمِيلِ گُشْتَنْدِ .

۱۵- تبعید آنحضرت به بغداد

در حادثه عظمی یعنی رمی شاه ناصرالدین شاه و ما در شهادت علیا اصرار داشتند که حضرت بهاء الله را مؤسس اصلی این توطئه معرفی نمایند و باینجه حاجب الدوله عباس مزبور را بسپاه چال آورده و با آنحضرت مواجه نمود و او انکار در سابقه آشنائی و شناسائی آنحضرت کرد و چون از این راه به نتیجه نرسیدند متوجه شیخ عظیم شدند و او اقرار نمود که شهادت مظلومانه حضرت باب ایجاد حسن کینه جوئی در اصحاب نموده و صادق که بخونخواهی قیام نمود مستخدم ایشان بوده و او را ترغیب در این نیت مینموده است. چون سفیر روس نظیر بمقام میرزا مجید که منشی اول سفارت و شوهر همشیره حضرت بهاء الله بودند شاه و درباریان را مجبور بر سیدگی نموده بود همینکه این اقرار را از شیخ ^{عظیم} شنیدند دانستند که ساحت آنحضرت منزّه و مبری از دخالت در اینگونه امور است ناگزیر شاه از قتل و اعدام آنحضرت صرف نظر و حکم بر نفی و اخراج ابدی از طهران به عراق عرب صادر نمود

در تاریخ نهیل مذکور است. " زمانیکه بیگناهی و عدم
 دخالت آنحضرت در این توطئه بر شام ثابت گردید و از اعدام
 آنحضرت صرف نظر نموده حکم باستخلاص داد میرزا آقا خان
 اعتمادالدوله صدراعظم گماشته خود را موسوم به حاجیعلی
 برای ابلاغ حکم رهائی بزندانبان بسپاه چال فرستاد شخص
 مزبور همینکه چشمش به آنحضرت افتاد که در آنمکان تاریک
 ویر از حشرات در زیر زنجیر سنگین محبوس هستند و چار
 حزن و اندوه شدید شد و هرگز به افتاده گفت لعنت باد بر
 میرزا آقا خان که چنین عملی میادرت نموده و در راه خود را از
 دوش برداشته تقدیم آنحضرت نمود که در موقع
 وارد شدن بر صدراعظم در برداشته باشند ولی حضرت بهاءالله
 قبول نفرموده با همان لباسی که در زندان داشتند بمقر
 حکومت رفتند و اولین کلامی که صدراعظم گفت این بود
 که اگر نصائح مرا می پذیرفتید و از جمعیت اصحاب سید
 باب کناره گیری اختیار مینمودید باین بلیات دچار
 نمیشدید حضرت بهاءالله جواب فرمود اگر شما هم نصائح
 مرا می پذیرفتی حکومت باینحال پستی و انحطاط دچار نمیشد
 در آنحال فوراً صدراعظم متذکر به بیانی شد که آنحضرت
 در موقع شهادت حضرت باب فرموده بودند که
 شعله افروخته شده بزودی زبانه خواهد کشید بقوتی

شدیدتر از سابق و معروض داشت متأسفانه از آنچه که مرا
تحدیر میکردید واقع شد حال چه میفرمائید تا انجام دهم
فرمودند بحکام ولایات دستوری صادر کنند که از قتل
و خونریزی اصحاب و تعدی باموال آنها دست بکشند لذا
همانروز فرمانی بجمع حکام صادر نمود که جلوگیری از مزاحمت
مسلمین نسبت باصحاب بنمایند و سفیر روس بمحض اینکه از
استخلاص آنحضرت مطلع گردید پیشنهاد نمود که تحت
حمایت دولت روس درآمده بروسیه بروند ولی آنحضرت پیشنهاد
مزبور را رد کرده و مسافرت عراق را اختیار فرمودند لذا
آنحضرت و عائله محترمه که در بین آنها غصن اعظم
و آقا میرزا موسی کلیم و ورقه مبارکه علیا که در سن هفت
سالگی بودند بعد از آنکه نه ماه از بازگشت ایشان از
کرهلا گذشته بود به بغداد حرکت فرمودند (۱) .

پس از یکماه مهلت در اواسط زمستان ماه ربیع الثانی از
سال ۱۲۶۹ مطابق با ۱۲ ژانویه سال ۱۸۵۳ میلادی در
سن ۳۶ سالگی باجمعی از عائله و منتسبین و اطفال خرسال
بمعیت و همراهی مأمورین ایران و روس بعراق عرب حرکت
فرمودند .

۱- و حکمی از طرف شاه ایران مبنی بر نفی آن حضرت صادر گشت
تا در ظرف یکماه خاک ایران را ترک نمایند ضمناً تعیین
مقصد و محل حرکت را با اختیار هیکل مبارک محول نموده
بودند تا بهر جانب که مایل باشند عزیمت فرمایند

در مناجاتی که از قلم مبارک نازل شده چنین میفرمایند .
 " عاقبت حکم قضا نازل شده و امر امضا بخروج این بنده از
 ایران در رسید با جمعی از عباد ضعیف و اطفال صغیر در این
 هنگام که از شدت برودت امکان تکلم ندارد و از کثرت یخ و
 برف قدرت بر حرکت نیست بعضی از اطفال از مفارقت احباب
 آیات فراق قرائت مینمایند و برخی بعلت یأس از وطن و دیار
 کتملعل السّلم ناله میکنند و در بیابان حیرت سرگردان
 میگردیم و در صحراهای حیرت رجای ترامیطلبیم که شاید نسیم
 رحمت تو آید و احسان قدیم تو در رسد . "

و همچنین در لوح مبارک خطاب به علی قبل اکبر میفرمایند .
 " فلما تمّت میقات السّجن بما قدر علی الواح قدس محفوظ
 آخر جونی عنه و اطر دونی مع اهلی عن الوطن فی ایام الشّتاء
 الّتی فیها اشتدّ البرد علی شأن کان الزمهریر استبرد منه
 و ورد علینا ما لا یذکر بالبیان ما الطلع به الاّ اللّهُ
 العزیز العالم القیوم . "

در ماه جمادی الثانی از سال ۱۲۶۹ هجری مطابق با آپریل سال ۱۸۵۳ میلادی ببغداد ورود فرمودند پس از ورود تدریجاً بابیان که در ایران ساکن و مورد مخاطره و عذاب بودند متوجه عراق عرب شده در بغداد سکونت اختیار نمودند و حضرت بهاء الله شروع باصلاح اخلاق و رفتار بابیان فرموده و آنها را باصل مقصد حضرت اعلی که تصفیه و تهذیب اخلاق و سلامت نفس و هدایت و ثبوت بر امر و تحلل مصائب و بلیات بود میخواندند قیام آنحضرت براین امر خطیر روح امیدی در کالبد افسرده بابیان دمید و چند نفری بمقام وعظمت آنحضرت برده و دانستند اسرار الهی در آنجود مبارک نهفته است تا بموقع خود که استعدادی در نفوس حاصل شد پرده برداشته شود ولی عده ای از بابیان راه خود سری پیمش گرفته از نصایح و مواعظ آنحضرت سرپیچی نمودند آتشش بغض و حسد طوری در قلوبشان افروخته شده بود که همواره اعتراض نموده و راه مخالفت می پیمودند . از جمله میرزا یحیی ازل برادر رکبتر آنحضرت بود که در حادثه رمی شاه و محبوس شدن حضرت بهاء الله در لباس درویشی در صفحات شمال ایران متواری و پس از صدور حکم نفی ببغداد از راه و بیراه خود را بکرمانشاه رسانیده پس از دو ماه و انسدی که از ورود آنحضرت ببغداد گذشت وارد شد و خود را

مستور و مخفی از انظار نمود و چون بهم خطرتا اند از فی مرتفع شد تدریجاً خود را آشکار و به تحریک و اغوای سید محمد اصفهانی که یکی از بابیان بود درم از جانشینی حضرت اعلی زده باعث فتنه و فساد گلی گردید .

در لوق شیخ میفرمایند . (یا شیخ انّ قلمی ینوح لنفسی و اللّوح یمکی بما ورد علی من الّذی حفظناه فی سنین متوالیات و کان ان یمخدم امام وجهی فی اللّیالی و الاّیام الی ان اغواه احد خدامی الّذی سقی بسید محمد یشهد بذلك عیسا موقنون) (

در این آیام یکی از بابیان موسوم بحاجی میرزا کمال الدّین نراقی فرزند حاجی ملا مهدی از علمای نراق که بوسیله ملا محمد جعفر نراقی از علمای شیخیه و در آیام اقامت حضرت اعلی در کاشان ایمان آورده بود مؤمن بامر مبارک گردید از ایران به بغداد آمد و عریضه فی بحضور مبارک عرض و استدعا کرد که تفسیر این آیه مبارکه قرآن را " کُلّ الطّعام حلّ لبنی اسرائیل الاّ ما حرّم اسرائیل علی نفسه " سوره آل عمران آیه ۸۷ .

از میرزا یحیی سئوال فرمایند آنحضرت نیز نامه را نزد او فرستادند و او جوابی نوشت که چون بدست حاجی میرزا کمال الدّین رسید و مطالعه نمود دانست آن کسیکه باید دارای علوم لدنی الهی باشد او نیست لذا این مسألت را از حضور خود آنحضرت

نمود و لوحی غرّادر تفسیر آیه مزبوره نازل فرمود ند که معروفیه
لوح کلّ الطّعام میباشد . فاتحه آن لوح باین بیانات عالیات
مطرّ زاست . " هوالمقّدر علی ما یشاء " بامر من لدنه و هو الله کان
بکلّ شیء قدیر الحمد لله متوجّ ابحر النور بالعلماء النّاریة الالهیه
و مهتج احرف الظهور بنقطة العمائیة الفردانیة و مطوّر طور
الغیبیة من تلك الظهور نفس البطون وجهة الازلانیة و مکوّر
نقطة التّربویة من طرز الاُهیة الصمدانیة لیشهدن الکلّ بانه
هو الحق لا اله الا هو واته لهو الفرد الا حد الصمد الذی لم یلد
و لم یولد و لیس کمثله شیء و هو الله المتکبّر المختار .

و او پس از زیارت آن لوح مقام عظمت من ینظره الله موعود بیان را
که حضرت بابا نقدر در باره آن تأکید و سفارش فرموده بودند در
آن هیكل مطهر استنباط نموده ایمان و اطمینان خود را در محضر
مبارک ابراز نمود اما چون هنوز موقع و وقت آن نرسیده بود و
استعداد نفوس کامل نشد بود امر فرمودند که ایشان از ابراز
مانفی التّضمیر خود داری کرده و بوطن خود نراق مراجعت و آن
لوح راجعت با بیان تلاوت کند .

و چون پس از یکسال توقف در بغداد بغض و عناد میرزا یحیی و
اطرافیان او بالا گرفت و بیم فساد کلی میرفت برای فرو نشانیدن
آتش فتنه و فساد آنان آنحضرت بدون اطلاع احدی تصمیم بر
مهاجرت اختیار فرمود و ناگهان باتفاق یکنفر از دوستان مخلص و فاضل

ابوالقاسم همدانی از بغداد خارج و به محلّ نامعلومی که بعداً شناخته شد کوههای سلیمانیه است تشریف بردند . تاریخ حرکت ۱۲ ماه رجب از سال ۱۲۷۰ هجری مطابق با ۱۰ آوریل از سال ۱۸۵۴ میلادی بود .

۱۶- احوال بابیان در غیبت حضرت بهاء الله

در اینموقع که حضرت بهاء الله از بین جمع اصحابفیت اختیاً فرموده و شمس عظمت آنحضرت از پس ابرهای تیره و تاریک فراز جبال سلیمانیه نور افشانی مینمود میرزا یحیی و همدست او سید محمد اصفهانی فرصتی بدست آورده آتش فتنه و فساد را در بغداد دامن زده علم نفاق را مرتفع نمودند و اخلاق بابیان بدرجهئی تدنّی نمود که امر حضرت نقطهٔ اولی درانظار موهون گردید بطوریکه اهالی بغداد هر فتنه و فسادى که واقع میشد بآنها نسبت میدادند و کار جساد تو تعرض آنان بر بابیان طوری شد یافته بود که دیگر نمیتوانستند از خانه بیرون بیایند و از مدعیان محبت نیز اعمال و رفتار نالایقه بروز نمود که دامن امر را ملوث و درانظار ننگین کردند در هر سری سری بود و هر کس هوایى داشت و بهیست و بهنجنفر از اصحاب در عراق و ایران دعوی من بظهره اللهی نمودند و این نفوس اشخاصی بودند که در ظلّ آیات و کلمات حضرت نقطهٔ اولی تربیت روحانی یافته و بشارات

قرب ظهور من بظهوره الله را در سنه نه و نوزده منتظر بودند و کلماتی از آنها بشکل مناجات صادر شده بود که وحی الهی می پنداشتند . مشاهیر آنها عبارت بودند از سید بصیر هندی میرزا اسد الله خوئی ملقب به دایان مقیم تبریز سید علا میرزا حسین قطب تبریزی ، میرزا غوغا درویش شاعر مقیم کرمانشاه ملا محمد نبیل زرتندی و ملا جعفر کاشانی . میرزا یحیی ازل نیز که در آن میان خود را جالس بر مسند وصایت حضرت نقطه اولی میدانست از انظار پنهان و باتفاق سید محمد ^{امین} مذکور در بغداد و کربلا مرتکب اعمال شنیعه شده حتی در حرم ثانی حضرت نقطه اولی (۱) که بنظر بیان حرام است تصرف نموده و بعد او را بسید محمد بخشید و سترابه تکفیر سایر مدعیان پرداخته و اشخاص را بر قتل آنها واداشت حتی میرزا آقا جان کاشانی را به تمهیداتی جهت قتل ناصر الدین شاه بایران فرستاد که در نور رفته منتظر دستور او باشد و پسر عموی حضرت اعلی موسوم به

(۱) حرم ثانی حضرت نقطه اولی سماق به فاطمه دختر ملا حسین روضه خوان زوجه منقطعه آنحضرت بود که در اصفهان باصرار منوچهر خان معتمد الدوله جهت خدمات آنحضرت اختیار فرمودند برادرش ملا رجبه علی قهر و ملا علی محمد سراج از بابیان اصفهان بودند .

میرزا علی اکبر را که از دوستان خا عر جناب د یان بود بقتل رسانید
و میرزا محمد مازندرانی را جبهه قتل میرزا اسد الله خوشی ملقب
به د یان (۲) که حضرت نقطه اولی اورا مخزن امانت حـق
و مکن لثالی علم الهی و حرف ثالث مؤمن بمن یظهره الله معرفتی
و علم مکنون مخزون را با و تعلیم فرموده بودند مأمور نمود و نیز جبهه
انجام اینکار به تبریز عزیمت کرد ولی اتفاقاً جناب د یان بـه
بغداد آمده و مصادف با مراجعت حضرت بها ء الله از سلیمانیه
شده و حضور مبارک مشرف و از ادعا و اظهارات خود رجوع نموده
و بشارتی که با و فرموده بودند بـلقاء و ایمان بمن یظهره الله
فائز گردید ولی همان میرزا محمد بخدعه و تزویر اورا فریب داده
از کاظمین آوردند در نزدیک منزل میرزا یحیی ازل اورا باهیـ
رحمی هرچه تمامتر شهید نمود .

در کتاب بدیع راجع بشهادت او چنین مرقوم است :
(بطلی از تفصیل او اینکه هنگامیکه میرزا یحیی فتوای قتل اورا
نوشت حضرت ابهی از عراق هجرت اختیار فرموده بودند و قریب
دو سـنه بود که ابداً احدی از ایشان اطلاع نداشت و چون رقم
(۲) در لوح شیخ میفرمایند . (آن مظلوم د یان) که دارای
خزینة علم الهی بود مع جناب میرزا علی اکبر از منتسبین نقطه
طیه بها ء الله و رحمته و جناب آقا ابوالقاسم کاشی و جمعی دیگر
بفتوای میرزا یحیی کل را شهید نمودند)

قتل از نزد مرشدت ظاهر شد میرزا محمد نامی مخصوص گرفته
 با ذریه جان که آنمظلوم را شهید نماید این الله تعالی را دلیم القو
 فیما ذکر فی اللوح واسم مذکور از آن را بجان آمد و جمیع اصحاب
 بر قتلش ایستادند از عرب و عجم و این در وقتی بود که حضرت ابیسی
 مراجعت فرموده بودند و در عراق تشریف داشتند به قسمی امر
 شدید شد که یومی از ایام جمال ابیسی از اول طلوع فجر تا قریب
 به عصر یک یک از اصحاب را که در صد دانه پیت آن بیچاره بودند
 طلبید و نهی بلیغ فرمودند و بعد از دو یا سه روز بین یسوی
 حاضر و آنچه را از مفتریات که نسبت با و داده بودند از خود
 سلب نموده قسم یاد نمود که آنچه نسبت باین عبد داده اند کذب
 صرف است و جمال ابیسی کمال ملاطفت با و فرمودند و با آنچه در لگو
 ثبت بود فائز و بمنزل خود راجع گشت بعد از چند یوم نفس
 مذکور او را فریاد داده و از کاظمین آورده قرب خانه مرشدان
 بیچاره را شهید نمود فوالله در شهادت او غباری در عراق مرتفع
 گشت و بقسمی ظلمت فرو گرفت که روز به شب تبدیل شد و در اسواق
 سراج برافروختند و جمیع اهل عراق خائفاً مضطرباً متزلزلاً
 صیحه یا الله برآوردند و ندا می نمودند چهار زانو و چهار زانو
 که از سفک دم اینمظلوم است که این بلیه در عراق نازل شده
 و در لوح شیخ دربارہ جناب دیان میفرمایند :

" حضرت دیان که بقول نقطه روح ما سوا فدا میمزن امانت

حق جل جلا له و ممکن لآلی علم اوست و را بظلمی شهید نمود ند
که ملاء اطلی گریست و نوحه نمود و اوست نفسی که علم مکنون و مخزون
را با و تعلیم فرمود و در او در یعه گذاشته.

و ایضا در لوح مبارک خطاب به عندلیب میفرمایند : « انّا ذکر
فی هذا الحین حرف الثالث المؤمن بنفسی الذی افتق علی مطلق
الظلم من دون بیّنة ولا کتاب انه توجه الی الزوراء الی ان حضر
وقام لدی الباب و دخل بعد الاذن تلقاء الوجه و سمع و قال لک
الحمد یا اله الخیب و الشّہود و لک الشّناء یاربّ الارباب »

خلاصه اوضاع و احوال اصحاب در غیبت جمال مبارک در نتیجۀ فاین
اعمال فاضیح در نهایت ذلت و مسکنت و همیشه مورد شتم و طعن
و دشمنان قرار گرفت بطوریکه از امر الله اثری باقی نماند و با هیان
ایران نیز از هر سود چار ظلم و ستم عمال ناصرالدین شاه گشته و
هریک که برای زیارت به بغداد میآ مدند و آن اوضاع پریشانرا
میدیدند در نهایت تأثر و حزن و اندوه مراجعت میکردند ملا محمد
نبیل زرنندی که در آن ایام در ایران سیروسفر نموده چنین می
نویسد :

(سراج امر خاموش و ارباب دواعی در جوش و خروش و نظم امر
الهی پریشان و محبین و مخلصین سرگردان و نالان و در مدینه
قزوین مؤمنین به چهار فرقه منقسم و از صراط بیان منحرف)
در این حال پروبال که جمع اصحاب در شرف پراکندگی و امر الله

د چار اضمحلال گړدیده وازهغه جاقطع امید شده بود وازهیل
 مبارك اثری ظاهر نبود حادثه ئی رخ داده احبازمحل هجرت
 آنحضرت سطلع گړدیند وآن واقعه این بود که بواسطه اعضا *
 قونسولگری ایران خبری شنیده شد که ابوالقاسم نام همدانی
 دربین راه بدست مأورین سرحدی ایران مقتول ودرحالیکه
 نیمه جانی داشته وصیت نموده است که اشیا و اموالش را بدرویش
 محمد ایرانی ساکن سرگودر سلیمانیه تسلیم نمایند اینخبر
 که بعائله مبارکه رسید ملتفت شدند که درویش محمد مذکور حتماً
 جمال مبارك میباشند زیرا ابوالقاسم همدانی نیز از همانموقع
 مهاجرت جمال مبارك ناپدید شده بود لذا د ونفراز اصحاب دلیر
 عرب شیخ سلطان وجواد باعرائض تضرع وزاری احباً واستدعای
 مراجعت وتمهّد در اطاعت او امر مبارك عازم آنحد وشدند و
 آنقدر در حضور مبارك اصرار و الحاح نمودند که باز نسیم عنایت
 الهی وزیدن گرفته وهیکل مبارك فضلاً علی الاخیار قبول فرموده
 بمفداً مراجعت فرمودند . (۱)

(۱) در سفرنامه امریک صفحه ۳۲۶ از بیانات شفاهی حضرت
 عبدالبهاء چنین مذکور است . (و شب بنطق مبارك مفصل در خصوص
 غیبت جمال مبارك و پیرشانی احباً وتفصیل حال آقا ابوالقاسم
 همدانی بود که چون در راه سوارهای کمرای حفاظت همراه ایشان

۱۷- ایام هجرت در سلیمانیه

مهاجرت حضرت بهاء الله به جمال کردستان در ماه رجب از سال ۱۲۷۰ مطابق با ۱۰ آوریل از سال ۱۸۵۴ پس از یکسال ورود به بغداد واقع گردید که از منزل سلیمان غنام که محل سکونت آنحضرت بود باتفاق ابوالقاسم همدانی از اصحاب ناگهان هجرت اختیار فرمودند و مدت دو سال این هجرت بطول انجامید راجع به این هجرت و مشقات وارده آن ایام در کتاب مستطاب ایقان که شش سال بعد از مراجعت از سلیمانیه در بغداد بافتخار جناب حاج سید محمد خال اکبر حضرت اعلی نازل گشته چنین میفرمایند :

(اگرچه در این ایام راحه حسی و زبده که قسم بهر وجود از غیب و شهود که از اول بنای وجود عالم با اینکه آنرا اولی نه تا حال چنین غل و حسد و بغضاتی ظاهر نشده و نخواهد شد چنانچه جمعی که راحه انصاف را نشینده اند رایات نفاق برافراخته و برخالفت این عهد اتفاق نموده اند و از هر جهت رمی آشکار و از هر سمت تهری

بوده اند و از خمی کرده و اموالش را میبرند این شهرت و خیر و صیت او که باید اموال و هستی آقا ابوالقاسم را بدرویش محمد برسانند به بغداد میرسند و بگوشت احباب میخورند (فرمودند) از قرائن فهمیدیم که چون ابوالقاسم همدانی سابق در ساحت اقدس بود و در غیبت جمال ابهی او هم مسافر شد لهذا یقین است که مراد از درویش محمد جمال مبارک است و باید در حد و سلیمانیه تشریف داشته باشند آن بود که احباب را با تضرع و ابتهال فرستادیم و رجاء و مسئلت در مراجعت جمال قدم به بغداد ^{نویم} نهادیم

طیار با اینکه باحدی در امری افتخار نمود هو نفسی برتری نجستم
 مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت مهربان و رفیقی به ذات پرده بار
 و رایگان تسلیم و رضامع ن لك فوالله الذى لا اله الا هو با آنها
 ابتلاء و بآسا و ضرا که از اعداء و اولى الكتاب وارد شد نزد آنچه
 از احبّاء وارد شد معدوم صرف است و مفقود بحت بازی چه
 اظهار نعیم که امکان را اگر انصاف باشد طاقت این بیان نه و این
 عبد در اول ورود این ارض چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد
 اطلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابانهای فراق
 نهادم و دو سال و حده در صحرائی هجر بسر بردم و از عیونم
 عیون جاری بود و از قلبم بحور دّم ظاهر چه لیالی که قوت دست ندارد
 و چه آیام که حسد راحت نیافت و با این بلایای نازله و رزایای متواتره
 فوالله نفسی بیده کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود
 زیرا که از ضرر و نفع و صحت و سقم نفسی اطلاع نبود بخود مشغول
 بودم و از ماسوی غافل و غافل از اینکه کند فضای الهی او سع از
 خیال است و تیر تقدیر او مقدّس از تدبیر پسر را از کندش نجات نه
 و اراده اش را جز رضا چاره نه قسم بخدا که این مهاجرتم را خیال
 مراجعت نبود و مسافرت را امید مواصلت نه و مقصود جز این
 نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدّر انقلاب
 اصحاب نگردم و سبب ضراحدی و علت حزن قلبی نگردم غیر از آنچه
 ذکر شد خیالی نبود و امری منظوره اگر چه هر نفسی

محتوی هست و بهوای خود خیالی نمود باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابد اُتسلیم نمودم و راجع شدم دیگر قلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد حال دوسنه میگذرد که اعداء در اهلاک این عهد فانی بنهایت سعی و اهتمام دارند چنانچه جمیع مطلع شده اند مع ذلک نفسی از احباب نصرت ننموده و بهیچوجه اعانتی منظور نداشته بلکه از عوض نصر حزنهایی که متوالی و متواتر قولا و فعلا مثل غیث هاطل وارد میشود و این عهد در کمال رضا جان برکف حاضرم که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی اینحرف مذکور مشهود در سهیل نقطه و کلمه علیافدا شود و جان در باز و اگر این خیال نبود فوالذی نطق الرن بأمره آنسی در این بلد توقف نمینمودم و کفی بالله شهیداً ۱.

و در آن محل خود را بنام درویش محمد ایرانی معروف ساختند و بیشتر اوقات در کوه سرگوتنها اقامت فرموده و گاهی برای حمام بشهر سلیمانیه تشریف آورده در خانقاه معروف به خالدیه در حجر مخصوص يك شب توقف و مراجعت میفرمودند ابوالقاسم همدانی نیز هفته یکبار لوازم و ما یحتاج جهة هیکل مبارک تهیه نموده به آن نقطه برده و مراجعت مینمود . اوقات مبارک در آن پناهگاه برآز و نماز و مناجات بدرگاه ربّ بی انباز و از کار الهیه میگذشت و معلوم است که آن قلب طهم الهی تاجه اندازه محزون و متأثر بوده که میفرمایند : از عیونم عیون جاری بود و از قلمم بحوردم ظاهراً .

در لوح مریم راجع بوقایع این ایام چنین میفرمایند .

"ای مریم از ارض طابعد از ابتلا ی لا تحصی بعراق عربها بر ظالم عجم وارد شدیم و از غلّ اعدا به غلّ احبّا مبتلا گشتیم و بعد الله .
 یعلم ماورد علّق تا آنکه از بیت و آنچه در او بود و از جان و آنچه متعلّق باو بود گذشته فرداً و احداً هجرت اختیار نمودم و سر ب صحراهای تسلیم نهادم بقسمی سفر نمودم که جمیع در غریتم گریستند و جمیع اشیا بر کریمت خون دل بیاریدند با طیور صحرا مؤانس شدم و با وحوش عرا مجالس گشتم . . . تالله حطت مالا یحطه البحار ولا الاّ موج ولا الاّ ثمار ولا ماکان ولا ما یكون" (۱)

و نیز در ضمن قصیده عزّور قائیه که در همان ایام مهاجرت از قلم آنحضرت نازل شده این روایت مذکور است :

(۱) مریم دختر ملک نساء خانم عمّه جمال مبارک است پدر او بنام میرزا کریم از محال تاکور است . مریم به زوجیت جناب میرزا رضا قلی معروف به حکیم برادر نامادری جمال مبارک در آمد . مریم ایمان غریب و انجذاب شدید نسبت بحضرت بهاء الله داشته و آنحضرت پس از خروج از حبس سیاه چال مدت یکماه در منزل مشارالیه واقع در خیابان ناصریه طهران بستری و تحت معالجه بود و نهایت خدمت و مواظبت را بجا آورده و پس از استقرار هیكل مبارک در عکا عازم زیارت و تشریف گردید ولی شوهر و بستگانش مانع شدند

فطوفان نوح عند نوحی کاد معی

وایقاد نهران الخلیل کلو عتسی

وحزنی ماهت بهعقوب اقله

وگل هلا ایوب بعضی بلهتسی

زمانه که حضرت بهاء الله سلیمانیه ورود فرمودند کسی از اسرار

الهی که در آن وجود مبارک نهفته بود آگاه نبود هر حسب

اتفاق یکی از تقریرات کتبی آنحضرت بدست یکی از مریدان

شیخ اسمعیل که از مرشد صوفیه بود افتاده و او نزد شیخ ورفقای

خود آن نوشته را ارائه داد و شیخ مزبور باتلامید خود نزد آنحضرت

شافت شیفته بیان و تبیان گشته تدریجاً از حضور آنحضرت

استفاده مینمودند تا روزی تقاضا نمودند معضلاتی که در کتاب

فتوحات مکیه تألیف شیخ محی الدین عربی است

و او اشعاری مبنی بر سوز و گداز خود از این حرمان سروده

است الواح متعدد بافتخار او از قلم مبارک نازل گشته و بهس

از صعود مشارالمهاز بهارتنامه مخصوص او قلم مبارک در حق

او نازل گردیده که در آن زیارتنامه باین عبارت (کیف از کرمصائبک

یا ایتهالورققالحمراء) مشارالمهاز به (ورقة الحمراء)

ملقب فرموده و او را فخر رجال نامید

برای آنها بیان فرمایند (۱) فرمودند من کتاب شیخ مزهیر
 رانیده ام ولی بحول وقوه الهیه آنچه آرزوی شماسست
 برآورده میشود لذا هرروز صفحه‌ای از آنرا در حضور مبارک
 قرائت نموده و آنحضرت نوعی مقصود واقعی مؤلف کتاب را
 تشریح و مشکلات را حل میفرمودند که باعث تعجب همه
 گردیده به تعریف و تمجید پرداخته مجذوب آن بیان و گفتار
 شده آنچه میفرمودند بادل و جان می پذیرفتند و زمانی تقاضا
 کردند قصیده‌ای بر ردیف قصیده تائیه ابن الفارض که نذر
 آنها اهمیت خاصی داشت و کسی تا آنوقت مانند آن

(۱) شیخ محی الدین فرزند عبداللّه بن الحر بن معروف
 بشیخ اکبر از مشایخ متصوفه در قرن هفتم هجری میباشد
 تولّد او در سال ۶۱۰ هجری در اندلس و فوت او در سال
 ۶۳۸ هجری در دمشق میباشد از تألیفات معروف او
 کتاب فتوحات مکیه و کتاب فصوص الحکم میباشد.

نیاورده بود برشته نظم بیاورند (۱)

لذا دوهزار بیت انشاء فرمودند که یکصد و بیست و هفت بیت آنرا انتخاب و اجازه انتشار آنرا فرمودند که معروف است به " قصیده عزورقائیه " نزول این ابیات طوری آنها را مجذوب نمود که همه یکدل و یک زبان اعتراض را به مضامین عالیه و حقایق مندرجه در آن نمودند رفته رفته این آثار در آنصفحات شهرت تامه یافت و اکثر علماء و مشایخ و مرشد صوفیه و طلباء علوم دینی در سلیمانیه و کرکوک بمحضر آنحضرت شتافتند و چه مقدار حجباتی که بر افکار آنها مستولی شده بود برداشته و بقسمی احترام مینمودند که عده ای آنحضرت را از

(۲) ابوالقاسم عمر بن ابی الحسن بن المرشد بن علی المعروف به ابن الفارض اصلاً از اهل حماقولی زادگاه و مسکنش مصر بوده از متصوفین مشهور و دارای قصائد عرفانی غزائی است که تقریباً هفتصد بیت میشود و از جمله آنها قصیده ثائیه اوست که به (ت) ختم میشود

ابن الفارض در سنه ۵۷۶ در قاهره متولد و در روز سه شنبه دوم جمادی الاولی از سنه ۶۳۲ هجری در همان شهر وفات نمود و بر حسب وصیتش در قرافه بالای کوه المقطم در کنار مسجد معروف به عارض دفن شده است و دیوان او بسعی و اهتمام عبدالرحمن محمد در سنه ۱۳۵۳ در مصر بطبع رسید فاست.

اولیاء اللہ دانسته و بعضی صاحب علوم الهی و جمعی نیز مقام نبوت در باره آنحضرت قائل بودند و شهرت آنحضرت طوری در آن دیار پیچید که تمام اهالی از عالم و عامی و صغیر و کبیر احترام فوق العاده بجا میآوردند و از اینجهته نام جمال مبارک (درویش محمد) مشهور شد و بحسبخواهش عرفای آنجا آثار دیگری نیز بر وی و فارسی از قلم مبارک نازل گردید چنانچه بعد از پیغمبر رساله هفت وادی در جواب سؤال شیخ محی الدین قاضی خانقین و رساله چهار وادی در جواب شیخ عبد الرحمن کرکوک که سر حلقه عرفا بود نازل گردید . و بعد از گذشتن دو سال بتدریج که مذکور گردید پیغمبر مراجعت فرمودند (۲ رجب از سال ۱۲۷۲ هـ مطابق با ۱۹ مارس از سال ۱۸۵۶ میلادی)

۱۸- مراجعت آنحضرت به بغداد

در اثر مراجعت حضرت بهاء الله به بغداد روح جدیدی در کالبد افسرده آن جمعیت سرگشته و حیرت زده دمید شد حال پیروبال اصحاب را پس از مراجعت دلوح مرهم چنین میفرمایند : " نفسی چند مشاهده شد به روح و بیژمرد بلکه مفقود و مرد محرفی از امر الله مذکور نبود و قلبی مشهود نه گذا صلا ی عام داد شد و در بهیست مبارک (۱) بر روی یار و اغیار گشود و گشت و مرد باز هر طبقه

(۱) بیت مبارک عبارت بود از منزل سلیمان غنام واقع در محله

بقیه در ذیل صفحه بعد

طما و عرفا و حکما و شاهزادگان ایرانی و غیره و مأمورین دولت
 عثمانی جهت تحقیق امر بحضور مبارک مشرف شده و از هر گونه
 مسائلی سؤال نموده و جواب می شنیدند باینان نیز که بشارت
 مراجعت مبارک را شنیدند از هر سو و به بغداد نموده در جوار
 بیت مبارک سکونت اختیار نمودند و بکار و کسب پرداختند و آنان
 که محروم از تشریف بحضور بودند عرایض و مستدعیات خود را کتباً
 عرض نموده به صدور جواب نائل میگشتند و بسیاری از احباب پس
 از تشریف به ایران مراجعت کرده آیات و الواح صادره را که
 از حد شماره خارج بود منتشر می ساختند و هاب و ایاب به بغداد
 مستمر گردید و وصیت امرالله که از اذهان فراموش شده بود در
 مرتبه بلند و از هر سو آثار طوب و عظمتش نمایان گشت. و نفوسی
 مانند حاج سید محمد خال اکبر حضرت نقطه اولی در سفر خود
 به تعبات مشرف شده و لوح خالویه که بعد از کتاب ایقان

کرخ در مجاورت رود خانه و معروف به منزل میرزا موسی
 باهی که بعد از بیت اعظم نامیده شد و محلّ
 طواف اهل بها قرار گرفت و میرزا
 موسی فرزند حاج میرزا هادی جواهری
 است که از قلم اعلی به حرف الیقا طیب گردید.

نامیده شد بافتخار او نازل گشت (۱)

و شمس جهان خانم معروف به حاجیه شاهزاده خانم (دختر شاهزاده محمد رضا میرزا که در اشعار خود افسر تخلص مینمود فرزند فتحعلیشاه) که از شاهزاد خانمهای عالمه

(۱) جناب حاج سید محمد خال اکبر در اواخر سال ۱۲۷۷ هجری مطابق با سال ۱۸۶۱ میلادی که به اعتبار تعالیات سفر نمود در مراجعت به وسیله جناب سید جواد کربلایی بحضور حضرت بهاء الله مشرف گردید. تا این زمان هنوز بحقانیت و مقام عظیم همشیرمزار خود حضرت نقطه اولی ایمان نداشت لذا با نصایح و مواعظی که از لسان مبارکش شنید و متذکر گردید در مرتبه دوم تشرف شبها ت خود را که هر روی کاغذ نوشته بود معروض داشت. در جواب ایشان این لوح مبارک نازل گردید که با بول آن در حلّ رموز معضلات کتب مقدسه و باب ثانی در اثبات حقانیت حضرت اعلی میباشد که ابتدا بهر سال الفخالویه معروف بود و بعداً اینام ایقان نامید شد. نسخ فاصل کتاب ایقان که بخط حضرت عبدالبهاء و در چند محل از آن در حاشیه بخط مبارک حضرت بهاء الله است در خانواده جناب خال محفوظ مانده بود در سال ۱۳۲۷ هجری شمسی به حضور حضرت ولی امر الله تقدیم گردید و اکنون در دارالآثار علمی اقدس منضوط است

وفاضله بود و فتنه تخلص مینمود و از اراتعند ان بهجناب طاهره
 بود مشرف شده ایمان کامل یافت و مقام آنحضرت را قبل از اظهار
 امر مبارک درك نمود بلقب ورقه الرضوان مفتخر گردید و همچنین
 اشخاص مانند ملا محمد قاضی فرزند ملا احمد قاضی که پس از
 خاتمه تحصیلات در کرهلا ونجف واخذ اجازه اجتهاد از شش
 نفر اساتید خود از جمله شیخ مرتضی انصاری به بغداد توجه
 نمود مشرف گردید و خاضع و خاشع شد و بعد الوج مبارک حکمت
 بافتخار و نازل و بلقب نبیل اکبر ملقب گردید . و ملا صادقی خراسانی
 بقیه السیف قلعه طبرسی (۱) و ملا باقر حرقعی و آقاسید جواد

(۱) در کتاب تذکره الوفار اجمع شرح حال جناب ملا صادقی
 مقدس میفرمایند . (وقتی بهمفدا آمدند و بشرف لقافائسز
 شدند روزی در بیرونی در کنار باغچه نشسته بودند و من در
 بالای سرایشان در اطاقی نشسته بودم در این اثنا شاهزاده منو
 فتحعلیشاه وارد بیرونی شد از ایشان سؤال نمود که شما کی هستید
 فرمودند من بنده این درگاهم و یاسبان این آستان و بنای تبلیغ
 را گذاشتند من از بالا گوش میداد شاهزاده در نهایت استیحا ش
 باعتبار ضرورت اخت ولی در ظرف ریحاعت بکمال ملاطفست
 شاهزاده را ساکت فرمودند بعد از اینکه شاهزاده در نهایت
 انکار بود و آثار حدت از شمائلش آشکار حدتش منقلب به بشاشت
 شد

کربلائی و میرسید حسن و میرسید حسین که بعد از شهادت به لقب سلطان الشهداء^۱ و محبوب الشهداء^۲ مشهور گشتند و جناب میرزا آقا کاشانی مشهور به منیر و شیخ زین العابدین نجف آبادی که بعداً بلقب زین المقربین ملقب گردید و حاج محمد تقی نیریزی از بقیة السیف صاحب^{جناب} و حیدر ارباب در حادثه نیریز که به لقب ایوب ملقب گردید و همچنین شیخ محمد قزوینی که حضرات اعلیٰ او را نبیل نامیده بودند مشرف شده و نوعی عظمت آنحضرت آنها را مجذوب نموده بود که بی اختیار به تبلیغ سایر نفوس پرداختند و آتش محبت که در قلوب افسرده شده بود و رو خاموشی میرفت و مرتبه افروخته گشت و آثار مبارک در تبیین و تشریح تعالیم الهیه و منع از تعرض و فساد و تمسک بذیل تقوی و پرهیزکاری و صداقت و امانت و خیرخواهی منتشر گردید و نوعی برترکیه اخلاق و تربیت نفوس و دفع مفاسد قیام فرمودند که امر الهی محل توجه خاص و عام گردید.

در لوحی چنین میفرمایند: "بعد از ورود باعانت الهی و فضل و رحمت ربانی آیات بمثل غیثها نازل و باطراف ارض را سال شد و جمیع عباد را مخصوص این حزب را بمواعظ حکیمانه و نصایح مشفقانه نصیحت نمودیم و از فساد و نزاع و جدال و محاربه منسع

و نهایت سرّت اظهار نمود که بسیار سرورم که خدمت شما رسیدم و کلام شما را شنیدم"

کردیم تا آنکه از فضل الهی غفلت و نادانی به برود انانی بدل گشت
وسلاح باصلاح^۲

وحضرت عبدالبهاء^۳ در این خصوص در مقاله ستیاج جنبه
میفرمایند :

«بعد از رجوع بهاء الله^۴ در تربیت و تعلیم و آداب و تنظیم و اصلاح
احوال اینطایفه جهد بلیغ نمود بقسمیکه در مدت قلیله جمیع
این فساد و فتن خاموش گردید و منتهای قرار و سکون در قلوب
حاصل شد» و همچنین میفرمایند : «چون این اساس در قلوب
اینطایفه استقرار یافت بقسمی در جمیع بلاد حرکت نمودند
که در نزد اولیای امور بسلامت نفس و سکون قلب و نیت
صحیح و اعمال حسنه و حسن آداب مشتهر گشتند»

دریری نگذشت خلوص عقیده و ایمان اصحاب رو باز دیار گذاشته
و مخصوصاً نفوسیکه میدان را خالی دیده و بدعوی مسن
بظهور الهی زبان گشوده بودند مشرف شده و تقاضای عفو
و اغماض و توبه و انابه نمودند و هرودی اختلاف و تعدد در
مراکز و مقاصد بوحده و وحدان و عقیده بدل گردید و طالبان
حقیقت از هر سود رجستجو برآمدند و عدّه کثیری ایمان آوردند
از مرشد صوفیه قادریه و خالویه که آن حضرت را در سلیمانیه
دیده و بنام درویش محمد ایرانی میشناختند به بغداد آمدند
و تشرف حاصل نمودند و طمعی بغداد مانند این^۵
آلوسی مفتی بغداد و شیخ عبدالسلام و شیخ عبدالقادر روستید

داودی ملاقات و مشکلات خود را سؤال نمود و جواب شنیدند و در ردیف محبین درآمدند و از اعضا و کارکنان دولتی و حکومتی مانند عبد الله پاشا و محمود آقاویکی از معارف کرد موسوم به ملا علمردان تشرف حاصل کرد و بعد همه جا از عظمت آن حضرت صحبت مینمود و حتی زائرین ایرانی که به عتبات مشرف میشدند از استفاضه محروم نشدند و از شاهزادگان ایرانی مانند نایب الایاله و شجاع الدوله و سیف الدوله و زین العابدین خان فخر الدوله که بی اختیار مجذوب شدند و جزو ارادتمندان درآمدند (۱) و سایر طبقات که اینگونه توجه علمای سنی و عرفا و بزرگان

(۱) حضرت عبدالبها در لوح خطاب با حبابی نیز میفرمایند :
 "زمانیکه نیرآفاق از افق عراق اشراق داشت میرزا محیط شیخی
 شهر شاهزاده کیوان میرزانوه فرمانفرمارا واسطه نمود که مخفیاً
 ونیم شب بحضور مبارک شتابد بشرط آنکه نفسی جز شاهزاده نمود کور
 براین کیفیت اطلاع نیابد در جواب فرمودند که من در سفر کردستان
 غزلی گفته بودم از جمله ابیات اینست گر خیال جان منی هست
 بدل اینجا میاورنثار جان و دل داری بها و هم بهیچیک
 رسم ره اینست که وصل بهاداری طلب ورنباشی مسترد
 این ره دور شو ز حمت میار آن بهچاره از شدت خوف بعد از این
 بقیه در ذیل صفحه بعد

عرب و ایرانی را مشاهده مینمودند زبان به تعریف گشوده همه
جا طرفداری مینمودند باینجهت عظمت و هیمنه امرچنان تاثیر
نمود که حسن آداب و رفتار باهمان مشهور زبان زد خاص و عام
گردید و هیچکس جرئت جسارت و مذمت نمی نمود (۱) این امور
روح تازه و ایمان بی اندازشی در باهمان احداث و جوش و خروش
عجیبی آشکار ساخت و از طرفی ملأها و متعصبین شیعه در عتبات
از این اوضاع بهیچان آمده در صد رقیب و جمع امر الله برآمدند
و کرد های عوام را به تعرض واداشته و آنها را به قتل جمال مبارک و
اصحاب برانگیختند و چندین بار در حین عبور هیکل مبارک جسارت
نمودند ولی اصحاب آنهارا تا ریب گردند و دفعه دیگر تهدید بر
هجوم عام و قتل نمودند و اصحاب نیز در بهت مهملارک

جواب بساحت اقدس مشرف^{نشد} فوراً مراجعت بکربلا کرد بوصول
گرفتار حمای شدید گشت و وفات فرمود فاصله میانه اینجواب
مبارک و آن وفات نامبارک هفت روز بود (

(۱) حضرت عبداللہ در لوح مبارک خطاب به عمه مندرج در
مکاتیب جلد شانی میفرمایند: " . . زلزله در ارکان عراق
انداخت و اهل نفاق را همیشه خائف و هراسان داشت سطو^{تش}
در مروق و اعصاب نفوذ نموده بود که نفسی در کربلا و نجف در نیمه
شب جرئت مذمت نمینمود و جسارت بر شناعست نمیکرد "

مجمع شدند و برای مقابلی با هر حادثه حاضر گشتند ولی آن حضرت بنوعی از شجاعت سلوك و رفتار و رفت و آمد فرمودند و در محلّ جلوس که قهوه خانمی در نزد یکد جله بود بیاناتی میفرمودند که متعصبین عوام دیگر جرئت اقدامی نیافتند و عده‌ای از اصحاب مراقبت نمودند و چند نفر که جسارت نمودند تا دایب نمودند و همچنین در مقام فد اکاری و جانبازی بنحوی نار عشق مشتعل و کلمه الله تأثیر و غلبان نمود که قاسم اسمعیل زوار می ملقب به ذبیح در برابر بیت مبارک گوی خود را بریده و خود را فدا نمود .

در کتاب بدیع راجع باین قضیه جانگد از چنین مرقوم است: " حکایت آن شهید آنکه وارد عراق شدند و در جوار بیت اعظم بیت امّ محمد رضا علیه بها الله منزل و مقر گرفتند اسم مذکور از حضرت ابهی مستدعی شده که وقتی از اوقات به بیت او تشریف ببرند چند یو تا آخر افتاد و در جواب توقف فرمودند تا آنکه یومی از ایام قبول فرموده و بآن مقر تشریف بردند و جناب مذکور بقدر استطاعت خود مجلس آراست و چند سینی از مرکبات و میوه و حلویات بحضور آورد از اتوجه وجه الله وجه الّذی استشهد فی سبیلہ و خاطبه تعال وکل ما حضر بین یدیک من الّا الله و نعمائہ انه تکلم بین یدی الله بخضوع و خشوع و صریح و انا بقو قال ارید من بدیع مواهبک بان ترزقنی من نعمائك الروحانیة انما اشتعل وجه الروح ثم قال تعال یا عبد و امر جلوسه اما وجهه ثم تکلم

لسان الله بكلمات يترشح منها رشحات المعاني على كل ما كان وما يكون واني لم اقدر ان اصفها اواذكرها ولم ادر ما انفق عليه يد العناية من نعماته المكنونة الروحانيه بحيث استجذبت منها نفسه وروحه وكنونته وذاته اواخذته غلبات الشوق على شأن غفل عن نفسه وعن كل من في السموات والارضين فتوجه بسرّه وجهه الي محبوب العالمين الي ان انتهى المجلس ورجع الروح الي مقرّه . . . بلسان پارسى ذكر ميشود كه سيّد مذکور بعد از ورود حضرت ايهی غذاي روحاني طلب نمود فرمودند بيا و در مقابل بنشين بعد از جلوس بياناتي فرمودند فوالله سكر خمر معاني كلمات الهيّه چنان جذبه نمود كه از خورد وكونين غافل گشتواگر عاليمين اراد نمايند كه تفصيل آن مجلس را ذكر كنند ويا بوصف آن كوش معاني كه از بحر بيان طلعت لايزالوجاري شد مشغول شوند البته خود را عاجز مشاهده نمايند و بشأني كلمات الله در قلب مقبل الي الله مؤثر افتاد كه جميع اركانش بنا بر محبت الله مشتمل و ديگر حق عالم است كه باوجه عنايت شد قد زاق ما لا عرفه احد الا الله العليم الخبير و بعد مجلس منقضى شده جمال ايهی تشریف بردند وليكن آنسيّد در كلّ حين بشأن بديع ظاهر و بشأني حبّ الله اخذش نمود كه بالاخره از اكل و شرب منقطع شد و مدّتي با اين حالت بوده تا آنكه در يوم اشعاري در مدح الله گفته ويا صاحب داده والا بن موجود اگر

نفسی ملاحظه نماید از اشتعال کینونت آن سازج قدس مطلق
 میشود تا آنکه یوم از ایام در اول فجر برخاسته و به بهت اعظم
 توجه نمود و عمامه خود فناء اظهار بهت راجا روب نمود و بعد
 رفته تیغی اخذ نمود و به بهت آمحمد رضا هرفته و دیدنی نمود و بمقرّ
 قربانگاه دوست شتافت منقضاً عن کلّ من فی السموات والاَرْضین
 و در آن حین توجه جمیع ملائکه عالین در حولش بوده و با او
 بقربانگاه توجه نمودند تا آنکه در خارج مدینه قرب شط مقابل
 بیت بدست خود حنجر مبارک خود را قطع نمود شوقاً بحبّ ربّه و
 شغافاً و دّه و طلباً بالوصاله و راضیاً بالقضائه و مقبلاً الی حرم وصله
 و بعد در مدینه این امر شهرت نمود بشأینکه کل استماع نمودند
 و تفنگچی باشی با جمعی از عرب و عجم توجه بآن مقرّ اطهر نمود
 مشاهده نمودند که آن هیكل مقدس خوابیده و تیغ در دستش
 و باینحالت جان فدا نموده بعد از ملا حظّه گل متحیر شده و
 همان فعل سبب شد که چند نفر از اعدا از افعال خود نادم شد
 بحبّ الهی فائز شد. (۱) جمعی دیگر از اصحاب نیز بخیال فدا
 کردن خود افتاده و رجال دولت از این حادثه و التهاب و
 اشتعال اصحاب متحیر و مضطرب گردیده و مذکور میشد که قرار

(۱) در لوح رئیس حضرت بهاء الله میفرمایند (والذی قطع
 حنجره فی العرقاته لمحّبوب الشّهادة و سلطانهم و ما ظهّر
 منه کان حجة الله علی الخلا یق اجمعین)

است مأمورین دولتی کلیه اصحاب راهبیران بفرستند لذا امر مبارک صادر شد که مهاجرین بدیار خود در ایران مراجعت نمایند حتی زین العابدین خان فخرالدوله که اکثر ربیته مبارک مشرف بود در ساحت اقدس منزلتی داشت توسط نمود که آقا سید حسین قنّاد از رفتن معاف شود اجازه فرمایند توقف نماید مورد قبول واقع نشد فرمودند دوست دارم کلیه بلاهای وارده را خود به تنهایی تحمل نمایم واحبابی الهی محفوظ باشند در این موضوع در کتاب

جناب نبیل زندی که خود در آن ایام حاضر بود در وصف حال اصحاب چنین می نگارد : (نفحات نسیمات صبح ظهور چنان همه را سر مست نموده و از دست برده بود که از هر خاری دامن دامن گل در بر و زوازه روانه خاکساری خرمن خرمن سنبل در ظهور . . چه خوش اوقات و خوش ایامی بود . . بیرون بیت اعظم که خرابه می بود از دست افتاده به یمن مقدم محبوبا بهی غیرت فردوس اعلی گردید با آنکه دیوارش کوتاه با مهر و ماه همسری می نمود و با آنکه جزیک سر بر شاخه نخل خرما که محلّ جلوس سلطان اسما بود چیزی از اسبابوز خرفد دنیا در آنجا پیدا نبود دل های اهنای ملوک میر بود . . چنان شارب ان کأس وصال از حقیق جمال نشاء مند که در نظرشان قصر ملوک را بقلا بهیت عنکبوت و اوحشات بقیه در ذیل صفحه بعد

بدیع صفحه ۳۰ چنین مرقوم است. (در بعضی ایام چنان
مذکور میشد که مأمور شده اند اینطایفه را گرفته بارض طاه
بفرستند مخصوص جمال ابهی امر فرمودند که کل از عراق بروند
و این حکم محکم را بشأنی جاری فرمودند که زمین العابدین خان
معروف آمده بین پدی حاضر و توسط از آسید حسین قناد نمود
که خروج او موقوف شود و از آن توقف بفرمایند ابدًا از آن راه

نبود . . . عیش و عشرتی داشتند که ملوک ارض در خواب ندید هاند
و اکثر شبها راه نغریک قمری خرما ی زاهدی میگذارنیدند و معلوم
نبود که کفش و عبا و قبائی که در آن منازل است صاحبش کیست هر
کس که در بازار داشت کفش با و تعلق داشت و هر کس بحضور مبارک
مشترف میشد عبا و قبا با و تعلق داشت حتی اسبهای خود را فراش
کرده بودند و جز هوای جانان چیزی در دل و جان شان باقی نمانده
بود . . . و اکثری از نفوس که طائف حول کعبه جمال بودند چنان
در مقام تصفیه و تزکیه نفس ^{مراقبت} مینمودند که کلمه ی بغیر ما ارا االله
تکلم نمی کردند . . . و هر د و نفس با هم همقسم و همعهد شده
بودند که یکدیگر را متذکر نمایند و اگر یکی از آن د و نفس بکلمه ی از
روی هوی در ماهین روز مبتلا می شد هنگام شب رفیق همعهد خود
را مطلع مینمود و از او استدعای جریان آن حد را که با هم عهد نموده
بودند میکرد و تا آن حد جاری نمی شد از طعام و شراب ممنوع بود (

مکاتیب مطوّ از تهمت وافترا نسبت بحضرت بهاء الله در بهار
ناصرالدین شاه را بوحشت انداخته و شاه را بر آن داشت که از
دربار عثمانی تقاضا نماید که مصطفی پاشا والی بغداد را همگی
مبارک را بعمامورین ایران تسلیم نماید . ناصرالدین شاه نیز
در چارترس و واهمه شده بوسیله سفیر خود در اسلامبول بسیار
کوشش نمود ولی نتوانست سلطان عبدالمجید پادشاه عثمانی
را موافق نموده حکمی صادر نماید والی بغداد نیز بواسطه
استماع فضائل و کمالات آنحضرت از علمای سنی اعتقافی بسختی
مفسد تآمیز قونسل ایران نمی نمود . و چون شیخ عبدالحسین را ثما
بی فتنه و فساد بود جمال مبارک باو پیغام دادند که برای مذاکره
و معلوم شدن حق از باطل حاضر گردد ابتدا قبول نمود ولی
بالمال استنکاف ورزیده و بعد بهم از باهمیان حضور بهم نرسانید
چنانچه در لوحی خطاب باو میفرمایند :

" تزور الحسین وتقتل الحسین یا ایها الغافل المرتاب انّا ردنا
حضورك فی العراق وجعلنا الأختیار بیدك فی ای محلّ ترید
لتحضر ونظهر لك البرهان أنك قبلت واذ اجاءت المیقات وهبت
الاریاح أنك فررت یا ایها الذناب اتینا بیهتا قور فیہ الأجتماع وما
وجدناك یا ایها المشرک بالله مرسل الاریاح لمارأیت عجز
نفسك اعتذرت یا ایها المکار ما اردنا لقاءك الا لیم حجة الله
علیک وعلی من حولك لعل تسکن نار البغضا فی صدرك وحدور

الذین کفروا به ربّاً لا رهبانک امرضت عن لقائی بعد الذی یشتاقه
 اهل الفردوس واهل حظائر القدس سوف تبکی وتنوح ولا تجسد
 لنفسک من مناص ان اصبرحتی یماتیک اللّٰه بقهر من عنده سوف
 تأخذک نفحات العذاب وترجعک الی التّیران قد اتی الرّحمن
 فی ظلیل البیان والظلم لک المقتدر القہار

میرزا بزرگ خان قونسول ایران نیز که در این مورد با شیخ مذکور
 مساعد و موافق بود و بلکه در دشمنی با جمال مبارک دست کم از
 او نداشت اشرا را مسلّح و تحریک نمود که هر جا جمال مبارک را
 به بینند بقتل برسانند و حتّی وعدۀ خلعت و انعام نیز بآنها داد
 و احبّا خیلی مضطرب و پریشان بودند .

حضرت ولی امر الله در لوح قرن امریک چنین میفرمایند :
 (ترجمه) (امیرزا بزرگ خان نیز بنوبت خود از نفوذ موقعیت خویش
 استفاده نمود و مشتق اجامروا و باش را علیه حضرت بهاء الله بر
 انگیزت تا در طرق و معاویه سب و لعن وجود مبارک پر دازند
 و منظورش آن بود که در قبال این اعمال از طرف باهیان و طرفداران
 حضرت بهاء الله عکس العملی مشهود گردد و آنرا دستاویز
 محکومیت آنان قرار داده و به تنفیذ مقصد اصلی یعنی اخراج
 وجود مبارک توفیق یابد این اقدام نیز عقیم و بلا اثر ماند و آن وجو
 اقدس بدو توجّه با استدعا و تذکر و ستان هر و پیه دیرین تنها
 و بدو حافظ و حارس از احبّا روز و شب در کوچه و بازار حرکت و با

خلق معاشرت میفرمودند و نفع همین عمل نفوسی را که قصد
 اضرار و تعرض به هیکل انور را داشتند بحیرت و وحشت میانداخت
 و خجل و شرمند میگردید چه بسا اوقات که حضرت بهاء الله بها
 استحضار از مقاصد سوء دشمنان باشخاص که در مقام حمله به
 هیکل مبارک بودند نزدیک شد و بها آنان بصحبت و مزاح میپرداختند
 و همین ملایمت و مسالمت مبارک سبب میشد که نفوس مذکور
 با اضطراب و دشت افتاده از اجرای نقشه خویش انصراف حاصل
 مینمودند .

کاربرد از بانمقد ارقناعت نکرد بلکه رضای نام را که از اشرار ترك بود
 استخدام نمود و مبلغ یکصد تومان بایک رأس اسب و دوقهضه
 طپانچه بوی داد و او را مأمور ساخت که در طرق و معابر در کمین
 بایستد و هر کجا حضرت بهاء الله را بیابد بضرب رصاص شهبید
 نماید و با و قول داد که از این اقدام خطری متوجه او نخواهد
 شد و در جمیع مراحل مورد حمایت قرار خواهد گرفت روزی شخصی
 مذکور اطلاع یافت که وجود اقدس بحمام تشریف برده اند
 لذا بدینسوروانه شد و بنحوی که ملازم مبارک متوجه نگردد بها
 طپانچه که در زیر لباس پنهان نموده بود وارد حمام گردید و در
 غرفه ای که حضرت بهاء الله تشریف داشتند داخل شد و لسی
 بمجرر مواجه با وجه قدیم گوشت قدرت و اختیار از او سلب گردید
 و در اجرای نیت پلید خویش عاجز ماند چند سال بعد همین خائن

مزدور برای دوستان خود نقل نمود که در موقع دیگری در معبر حضرت بهاء الله مترصد بود و چون به هیکل مبارک نزدیک شد باز چنان خوف و رعب بر او مستولی گردید که طپانچه از دستش بیفتاد در آن حین حضرت بهاء الله به جناب کلیم که در رکاب مبارک بود امر فرمودند طپانچه را از زمین برداشته به او مسترد دارد و راه منزلش را به وی ارائه فرماید (

این اخبار که به سمع میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه ایران رسید و از نزدیک هم ملاحظه مینمود که چگونه در دربار ناصرالدین شاه اقداماتی برای از بین بردن آن حضرت بعمل میآید لذا بوسیله میرزا حسین قمی که با ارکان دولت مرتبط و از جمله با میرزا سعیدخان مراوده داشت معروض داشت که خطر شدیدی متوجه آن حضرت است و بهتر آنست که خود را برکنار گیرند تا محفوظ بمانند در جواب میرزا حسین متولی قمی که مخاطب این لوح است لوحی غرا که حاکی از ثبات و استقامت و آرزوی فدا و شهادت در سبیل الهی و راضی بودن به مصائب و بلاها جهت اصلاح عالم است از قلم مبارک نازل گردید که ابتدای آن این بیست و از غزل حافظ علیه الرحمه شروع میشود :

شکرشکن شوند همه طوطیان هند

زین قند پارسی که به بنگاله میرود
به این جهة این لوح مبارک به لوح شکرشکن معروف شد که از جهة اهمیت موضوع عیناً از ابتدا تا انتها زین این رساله میگردد.

لوح مبارك شكر شكســــن

هوالمعلق الأعلی

"شكرشكن شوند همه طوطیان هند

زین قند پارسی که به بنگاله میرو د

مکتوب آنجناب بر مکمن فنا واصل و بر مخزن تسلیم و رضا وارد و

آنچه مسطور شد منظور گشت و هر چه مذکور آمد صحیح و درست

ولکن محبان کوی محبوب و محرمان حریم مقصود از بلا پروا ندارند

و از قضا احتراز نمی جویند از بحر تسلیم مرز و قند و از نهر تسنیم مشروب

رضای دوست را بد و جهان ندهند و قضای محبوب را بفضای لامگان

تبدیل نمایند زهر بلیات را چون آب حیات بنوشند و سم

کشند و را چون شهد روح بخشند و لا جرعه بهاشامند و در صحرا^{های}

بی آب مهلك بیاد دوست مآجند و در بادیه های متلف هجان

فشانی چالاك دست از جان برداشته اند و عزم جانان نمود فاند

چشم از عالم بر بسته اند و به جمال دوست گشود و اند جز محبوب

مقصودی ندارند و جز وصال کمالی نجویند به پرتو گل پرواز نمایند

و به جناح توسل طیران کنند نزد شان شمشیر خونریز از حریر بهشتی

محبوتر است و تیر تیز از شیرام مقبولتر زند مدد لایباید و رایز صد هزار

تا کند در هر نفر صد جان نثار دست قاتل را با پــــد

بوسید و رقص کنان آهنگ کوی دوست نمود چه نه دوست ایمن

ساعت وجه طبع است اینوقت که روح معنوی سر جان افشانی

دارد و هیكل و فاعزم معارج فنا نمود و گردن برافراختیم و تیغ
بیدریغ یار را به تمام اشتیاق مشتاقیم سینه را سپر نمودیم و تیر قضا
را بجان محتاجیم از نام بیزاریم و از هر چه غیر اوست در کنار فرار
اختیار نکنیم و بدفع اغیار نبرد ازیم بدعا بلار اطفالیم تا در هواهای
قدس روح پرواز کنیم و در سایه های شجران آشیان سازیم و
بمنتهی مقامات حب منتهی گردیم از خمرهای خوش وصال
بنوشیم و البته این دولت به زوال را از دست ندهیم و این نعمت
بیمثال را از کف نگذاریم و اگر در تراب مستور شویم از جیب رحمت
ربا لایهاب سر بر آریم این اصحاب را بلا فنا نکنند و این سفر را قدم
طی ننمایند و اینوجه را برده حجاب نشود بلی این معلوم است
که با اینهمه دشمن داخل و خارج که علم اختلاف برافراخته اند
و بکمال جد در دفع این فقا کمر بسته اند البته بقانون عقل باید
احتراز نمود و از این ارض بلکه از روی زمین فرار اختیار کرد ولیکن
بعنايت الهی و تأیید غیب نامتناهی چون شمس مشرقیم و چون
قمر لایح بر مسند سکون ساکنیم و بر بساط صبر جالس ما هی معنوی
از خرابی کشتی چه پروا دارد و روح قدسی از تنهایی تن
ظاهری چه اندیشه نماید بل تن این را زندانست و کشتی
اگر اسجن نغمه بلبل را بلبل داند و لحن آشنا شناسد
باری ایام قبل را ناظر باشید که بخاتم انبیا و مبداء اصفیا چه
نازل شده تا چون روح خفیفشوی و چون نفس از قفس تن بر آئس

در نهایت احاطه اعدا و شدت ابتلا طایر قدسی نازل شده و این آیه آورد و آن گان کبرعلیک اعراضهم فان استطعت ان تهتفی نفقانی الارض او سلعافی السماء.

هزار چشم باید تا خون گریید و صد هزار جان باید تا ناله از دل برآرد و همچنین در جای دیگر میفرماید : ان یمکرک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکر الله والله خیر الماکرین در این دو آیه ^{مبارکه} شریفه که از مبدأ الهوتیه نازل شد بسیار ملاحظه فرمائید تا بر اسرار غیبیه واقف شوید. اگر چشم بصیرت ناس باز بود همین جلوس این عهد در ظاهر همه را کافی بود که با همه این اعدا و موارد بلا چون شمع روشنیم و چون شاهد عشق در انجمن سترو حجاب را سوختیم و چون نار عشق بر افروختیم ولیکن چه فایده که جمیع عیون محجوب است و همه گوشها صدور در ^{روی} غفلت سیر مینمایند و در پادیه ضلالت می می کنند هم بر یثون عما اعمل و انا بر یثی عما یعملون . معلوم آنجناب باشد که یکی از معتکفین آن ارض که مشغول بزخرف دنیا است و از جام رحمت نصیبش نه و از کأس عدل و انصاف بهره اش نه و در لحظه این بند را ندیده و در مجمعی مجتمع شده و ساعتی مؤانست نجسته قلم ظلم برداشته و بخون مظلومان رقم کشیده و فطوفاً لقاض اتی فی حکمه عجاافتی بسفک دمی فی الحلل و الحرم و بعضی حرفهای بی معنی هم بهمی گفته و در همین روزها هم

بشخص معروف بعضی مقالات از ظنونات خود بیان نمود هو آن
 شخص این روز مهطهران رفته بار فتری حکایت و کتاب روایت آنچه
 در دل دارد از مکرور موز پیش حق پیدا و رسوا هم چور و هم فاین مطا^ب
 معلوم و واضح است و بنای آنها هم مکشوف و محقق از این بند هکما
 کنند از حضور من لا یعز بن علمه من شیئ چگونه مستور مانسد و
 ندانستم که آخر بکدام شرع متمسکند و بچه حجت مستدل این بنده
 که مدتی است بالمره عزلت جست هام و خلوت گزید هام در آشنا و
 بیگانم جست هام و تنهانم جست هام این حسد از چه احداث^{شد} و این بغضا
 از کجا هوید اگشت و معلوم نیست که با آخر خیر برند و کام دل حاصل
 نمایند اگر چه ایشان بهوی سال کند این فقیر بخیط تقی متمسک
 و انشاء الله بنور هدی مهتدی کدورتی از ایشان ندارم و غل در
 دل نگرفتم بخدا گذاشتم و معروف عدل تشبث جستم بعد از حصول
 مقاصد ایشان شاید از حمیم جحیم مشروب شوند از نار غضب الهی
 مرزوق زیرا که حاکم مقتدر در میانست و از ظلم الهی نه نمیگذرد. آخر
 باید يك مجلس ملاقات نماید و بر امور مطلع شود تا بر ایشان میرهن
 گردد و آنوقت حکم جاری کند قضی و امضی دست ظنون ایشان کوتاه است
 و شجر عنایت الهی بغایت بلند تا زمان نرسد هیچ نفسی را بر ما قدرتی
 نیست و چون وقت آمد بجان مشتاقیم و طالب بنمقدیم باید و نه تأخیر تا الله
 و انالیهم اجمعون ان ینصرکم الله فلا غالب لکموان یخذ لکم من الذی
 ینصرکم بعد فالی آخر و السلام علی من اتبع الهدی

همینکه لوح مبارک مزبور باطلا ع میرزا سعید خان رسید و زیارت نمود از ثبات و پایداری آنحضرت در برابر بلا یا ورزایا تعجب نموده و با آنکه میتوانست بصلاح دولت و ملت اقدامی بنماید از بیم افتراء طرفدار ی‌هایان دم فرو بست و سخنی ابراز و اظهار ننمود . خلاصه شیخ عبدالحسین همه جا به نشر اکاذیب پرداخت و از همان عامقناس و متعصبین را مشوش نمود و علیه جمال مبارک برمی انگیزد از جمله رؤیائی نقل نموده که " در خواب دیدم که پادشاه ایران در زیر قبضه نشسته بمن گفت جناب شیخ مطمن باش که شمشیر من بهائیان را قلع و قمع نماید و بر آن آیه الکرسی بخط انگریزی نوشته شده بود . جمال مبارک بواسطه زین العابدین خان فخرالدوله پیغام فرمودند که این خواب رؤیای صادق است زیرا آیه الکرسی همان آیه الکرسی بود و لو بخط انگریزی یعنی امر بهائی همان امر الهی اسلام است و لکن خط تغییر کرده و لکن همان حقیقت و معنی است و اما آن قبه‌این امر الله است و آن محیط و مستولی بر پادشاه و پادشاه در ظل اوالبتنه او غالب است (۱) و بالاخره علما را با خود متفق ساخت که در کاظمین مجتمع گردیدند .

(۱) خطابه مبارکه حضرت عبدالله در پیوسته شب ۱۹ جنو ۱۹۱۳ مندرج در صفحه ۱۸۹ کتاب مجموعه خطابات مبارکه

و به بلوا و شورش عوام پرداخت و چون اینکار بدو مشارکت و مساعدت
 شیخ مرتضی انصاری که اعلم العلماء و مرجع مهم تقلید شیعیان
 و مورد اعتماد جمیع بود صورت نمیگرفت لذا ایشانرا بعنوان
 ضیافت در آن مجمع آفت دعوت نمود همینکه مجلس مزبور بوجود
 علماء آراسته شد شیخ عبدالحسین بیان مطلب نمود و پیرایه
 از روی مقاصد خفیه خود برداشت چون شیخ مرتضی انصاری
 دانست که مقصود حضرات ایجاد فتنه و فساد است فوراً از مجلس
 برخاسته به عذر عدم اطلاع از کیفیت وصحت و سقم موضوع از آن
 هیئت خود را برکنار گرفته بنجف اشرف عزیمت نمود (۱) هر چند
 انفصال و کناره گیری شیخ مرتضی یکباره بنای آمال سئیه او را
 فرو ریخت ولی باز دست برنداشته و علمای حاضرین را بر آن

(۱) جناب شیخ مرتضی انصاری فرزند شیخ محمد امین و محلّ
 تولّد او در شهر زفول سال ۱۲۱۴ است خانواده ایشان همه
 از اهل فضل و ادب بوده و حسب و نسب ایشان به جابر بن عبد
 انصاری که یکی از صحابه معروف پیغمبر اسلام بوده میرسد .
 شیخ در سال ۱۲۳۲ در سن هیجده سالگی از زفول باتفاق
 پدر به عتبات عالیات حرکت نمود در کربلا نزد سید محمد مجاهد
 و شریف العلماء مازندران تعلّم نمود و چندی نیز در نجف اشرف
 نزد شیخ موسی کاشف الغطاء درس و بحث مشغول گردید و مدّتی در
 بقیه در ذیل صفحه بعد

داشت (۱) که یکی از علمای مسلم مورد اطمینان راهبرای
معارضه و مجادله بحضور مبارك اعزام دارد تا آنحضرت را از

ایران بشهرهای اصفهان و کاشان و مشهد مسافرت نموده و جمعی
از علما مقدّمی را گرامی داشتند تا در سال ۱۲۴۹ مجدداً بنجف
اشرف مراجعت نمود و پس از فوت شیخ محمد حسن جواهر الکلام
ریاست حوزه علمیّه نجف بر حسب وصیت او به جناب شیخ محمّد
گردید و از آن زمان مستقلاً مرجعیّت تام حاصل نمود و بواسطه شخصیت
علمی و زهد و تقوائی که داشت در بین همه علماء بنام نیک شهرت
یافت و از سال ۱۲۶۶ تا سال ۱۲۸۱ مدت پانزده سال تمام حوزه
علمیه عتبات عالیات در تحت ریاست او اداره گردید و مورد احترام
خواص و عوام و بزرگان وقت بود و جناب شیخ آثار بسیاری تألیف
کرده اند که از آن جمله است فرائد الاصول در علم اصول جناب
شیخ در سنّ شصت و هفت سالگی در شب ۱۸ جمادی الثانی سال
۱۲۸۱ در نجف اشرف وفات نمود .

(۱) بطوریکه حضرت عبدالبهاء در نطق مبارك در بهر تسعید
شب ۱۹ جون ۱۹۱۳ میفرمایند از جمله علمای حاضرین در آن مجلس
این اشخاص بوده اند . میرزا علینقی و سید محمد و شیخ عبدالحسین
و شیخ محمد حسین و این مجتهدین شخصی شهر از علمای سنی
به میرزا حسن عمور انتساب گزیده اند .

این امر منصرف نماید لذا ملاً حسن عمورا که در کمالات علمی و معنوی
 مسلم و طرف اعتماد بود تعیین و اعزام داشتند اونیز در بغداد
 بوسیله حاجی زین العابدین خان فخرالدوله سابق الذکر
 مشرف گردید (۱) و مطالب خود را از جانب علما معروض داشت
 و آن حضرت بیاناتی در اثبات حقانیت امر مبارک حضرت باب و
 سایر مسائل^{علیه} فرمودند که باعث اعجاب او گشته کاملاً قانع گردید و
 و اظهار داشت که الحق در مقابل این استدلال و بیان حقایق
 غیر قابل انکار احدی را قدرت بر مقاومت نیست جز اینست که تصدیق

(۱) در کتاب تذکره الوفا در شرح حال جناب آقا محمد قاضی
 نبیل اکبر میفرمایند : " روزی این شخص محترم در بهرونی به کمال
 ادب روی زمین نشسته بود در این اثنا حاجی مرزا حسن عمو
 معتمد مجتهدین کربلا بازین العابدین خان فخرالدوله وارد
 شدند حاجی مذکور ملاحظه نمود که حضرت نبیل اکبر در زانو
 ادب بزمین نهاده و در نهایت خضوع و خشوع
 نشسته بسیار تعجب نمود و خفیه^۱
 گفت آقا شما اینجا چه میکنید جناب
 نبیل اکبر فرمودند بجهت
 همان کار که شما آمده اید "

اعتراف برحقاً نیت نماید و مجال شك و تردید نخواهد بود ولی علما
 باین اندازه قانع نشده و مایل باتیان خوارق عسارات و معجزات
 میباشند تا از عان و اعتراف نمایند فرمودند هر چند در هیچ
 دور و کوری انبیاء و معوشین من عند الله تقاضای قوم را در آوردن
 معجزات و خوارق عسارات نپذیرفتند مخصوصاً آیات قرآنیه
 واضح است که حضرت رسول اکرم مسئول منکرین را اجابت
 نفرمودند چنانچه در سورۀ بنی اسرائیل میفرمایند : " وَقَالُوا
 لَنْ نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا مَّا الْخ "

ولی محضرات تمام حجت بر خلق علماء را مری از امور متفق شوند و
 بر روی کاغذ نوشته امضا نمایند که بآوردن آن دیگر اعتراضی
 نداشته و اعتراف بحقانیت نمایند ماهم مینویسیم که هرگاه آن
 معجزه بانجام نرسید بطلان ماثبات گردد ملاحظه فوق العاده
 سرور گردید و با آنکه ایمان نداشت زانوی مبارک را بوسید
 رفت و مطالب را نزد علماء اظهار و ابلاغ بنمود ولی علماء از شنیدن
 این پیام برآشفته بر تعرض افزودند و اظهار نمودند این شخص سحر
 است شاید سحری بنماید آنوقت ما را بگر حریف نمیتوانیم بزنیم
 ملاحظه حسن از بی انصافی آنها بحد محزون و متأثر گردید و بوسیله
 همان حاج زین العابدین خان مآوقع را بحضور مبارک عرض نمود
 و اظهار خجلت و انفعال نمود و بعد در اکثر مجالس که گوش شنوائی
 می یافت این قضیه را که حاکی از عجز و ناتوانی علماء و

عظمت و بزرگواری امر بود حکایت می نمود و سبب تنبّه و تذکر خلوص
میگردید .

در لوح امر که با افتخار ملاحظه بجستایی نازل گردید مراجع به
تشریف ملا حسن نامبرده چنین میفرمایند :

”یا قلم القدماذکر للآمم ما ظهر فی العراق اذ جاء رسول من
معشر العلماء وحضر تلقا الوجه وسئل عن العلوم أجبهناه بعلم
من لدنا ان ربك لعلّما الغیوب قال نشهد عندك من العلوم
مالا احاط احد انلا یكفی المقام الذی ینسبه الناصر الیک
فأتنا بما تعجز عن الا تیان بمثله من علی الارض کلهما کذلک قضی
الأمر فی محضر ربک العزیز الودود فانظر ما ذاتری انا انصعق
فلما افاق قال آمنت بالله العزیز المحمود اذهب الی القوم
قل اسئلوا ما شئتم انه هوالمقتر علی ما یشاء لا یعجزه ما کان
وما یكون قل یا معشر العلماء اجتمعوا علی امرثم اسئلوا ربکم
الرحمن ان اظهر لکم سلطان من عنده آمنوا ولا تكونن من الذین
هم یکفرون قال الا ان طلع فجر العرفان وتمت حجةالرحمن قام
ورجع الی القوم بامر لدی الله العزیز المحبوب مضت ایام
معدودات ومارجع الینا الی ان ارسل رسولا آخر أخبر بان
القوم امرضوا عما ارادوا و هم قوم صاغرون“.

و چون شیخ از این اقدام نیز نتیجه منظوره را بدست نیاورد
باقونسل ایران نزد نامق پاشا و الی بغداد اقداماتی نمود

که شاید والی حاضر شود جمال مبارک و احباب را بمأمورین دولت
ایران تسلیم نماید در این موقع بر حسب دستور حضرت بهاء^{الله}
چند نفر از اصحاب به تبعیت دولت عثمانی درآمدند لذا
اقدامات آنها بی اثر ماند و والی نیز ناگزیر از حمایت
گردید .

در لوح سلطان که خطاب بناصرالدین شاه نازل گردید چنین
میفرمایند :

"تا آنکه امر بمقامی رسید که بیم آن بود بخت فساد ی برپا شود
و خون جمعی ریخته گردد لا بدّ احفظاً لعیب الله معدودی بوالی
عراق توجه نمودند اگر بنظر عدل در آنچه واقع شده ملاحظه
فرمایند بر مرآت قلب منیر روشن خواهد شد که آنچه واقع
شده نظر بمصلحت بوده و چاره جز آن بر حسب ظاهر نه "

۱۹- خروج از بغداد و ایام رضوان

چون شیخ و میرزا بزرگ خان قونسول ایران از اقدامات خود
به نتیجه منظوره نرسیدند ناصرالدین شاه بوسیله سفیر
خود در دربار عثمانی که حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله
بود (۱) به تشبّاتی پرداخت و آنوقت در

(۱) حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله قزوینی (بقیه صفحه)

اقدام و مکاتبه نمود تا سلطان عبدالعزیز حکمی صادر نمود که جمال مبارک از بغداد با سلا مبول تشریف ببرند حضرت عبدالبهّا در لوحی خطاب بمدیّر جریده چهره نما میفرمایند :

بقیّه از ذیل صفحه قبل : فرزند میرزانی خان امیر دیوان یکی از رجال صدیق ایران است در زمان ورود حضرت بهّا^ع اللّٰه به بغداد و اسلا مبول و نفی باد رنمو عکا و سفیر و نماینده دولت ایران در دربار امپراطوری عثمانی بود و بدستور شاه همه گونه اقدامات دربارۀ آنحضرت نزد وزیرای آن دولت بعمل آورد معذلک چون از طرز سلوک و رویۀ آنحضرت بی بمقاصد عالیۀ حضرت بهّا^ع اللّٰه برد دانست که آنچه مفرضین گفته اند کذب محض و صرف تهمت و افتراست لذا همه جا بروش و اخلاق ستود و بزرگواری و استغنائی طبع آنحضرت گواهی داده تا آنجا که نزد ناصرالدین شاه ظاهر نمود ما تا حال در حق اینطایفه باشتباه تصور میکردیم مخالف دولت و سلطنت میباشد و تا اندازۀ از شاه رفص و تفاهم نمود این شخص را ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۸ هجری سپهسالار و وزیر جنگ نمود و در ۲۹ شهر شعبان این سال بهداریت برگزید و او برای حکام و مأمورین کتابچههای دستور العمل که شامل آئین نامه های بود ترتیب داد و در سال ۱۲۹۰ شاهر ابار و بهّا برد و در بازگشت نظر بمساعیت درباریان (بقیّه در ذیل صفحه بعد)

... تا آنکه ناصرالدین شاه بحکومت محلیه بی نهایت الحاح نمود و از هراق ببلغار و سقلاب انداخت و شاه را گمان چنان بود که این سراج خاموش گردد و این دریا به جوش و خروش ماند

بقیه از ذیل صفحه قبل: از صدارت معزول و سال بعد مجدداً منصوب گردیده و در سال ۱۲۹۵ مجدداً شاه را برای دیدن آنگا تمدن غرب به اروپا برد و در سال ۱۲۹۷ مجدداً اشافورا معزول نمود و ابتدا بحکومت قزوین و سپس به پیشکاری آذربایجان فرستاد و در سال ۱۲۹۸ در سن پنجاه و هفت سالگی موقعیکه بایالت خراسان و تولیت آستانه منصوب بود فوت نمود و از قراریکه ذکر نموده اند بدستور ناصرالدین شاه مأمورین مخصوص بمشهد رفته و او را مسموم نموده شهرت دادند سکنه نموده و او را در همان شهر دفن کردند. حضرت بهاء الله در لوحی در باره صدر اعظم مزبور چنین میفرمایند: «یا اسمی مهدی تفکر در انقلابات دنیا نعال عمری لایسکن بل نزد آد فیکل یوم هذا ما یخبرک به الخبیر خلق ازندای حق و حلاوت آن محروم بوده و هستند عجب در آنست که ازندای عالم هم محرومند چه که عالم بامر مالک قدم در کل حین با علی التدا» ند امینایدیک ندای او صدرا ایران است که بمشابه برق متحرک بوده گاهی در مغرب و وقتی در مشرق و جنوب و شمال وارد و سایر (بقیه در ذیل صفحه بعد)

... ناصرالدین شاه چون نفوذ بهاء الله را مشاهده کرد
باند پشاه افتاد لهذا از حکومت محلیه در آن زمان خواهرش کرد
که این شخص را باید بمحلّ ذلت و هوان انداخت و بزند ان قاتلاً
و سارقان و رهنمایان فرستاد و هم آغوش مجرمان کرد تا بخسبران
وزیان افتد این بود که بزند ان عکّا منتهی شد *

بقیه از ذیل صفحه قبل : و در لیالی و ایام در نظم مملکت و نشر
ثروت سعی و جاهد و آخر بکف صفر راجع شد قسم بحقیق فساد
منتهی اگر مالک یک کلمه از نزد حق میشد بهتر بود از آنچه
دید و شنید و عمر را صرف آن نمود ولیکن در سنین اخیر امری
که سبب حزن شود از اوصاف در نه لذا باید در بارها و جزئیات خبر
تکلم ننماید و چون به نسبت یکی از احبای الهی فائز است شاید
کلمه غفران از ملکوت عنایت رحمن در بارهاش نازل شود و در
بعضی مواضع کلمه طیبه هم از لسانش جاری لا اله الا هو الغفور الکریم
جناب شیخ کاظم سمندری علیه غفران الله در رساله‌ای که شرح
مختصری از احوالات متقدّمین را مرقوم داشته‌اند چنین مینگارند :
"مرحوم میرزا قاسم میرزا محمد علی کدخدای مشهور که از اقربای
نزدیک مرحوم حاجی میرزا حسین خان صدر اعظم بود ...
بعد از وفات صدر اعظم کورده روحی از جمال قدس مینماید که
خلاصه و مفهومی را بنگشاید خداوند او را بسبب (بقیه ذیل صفحه بعد)

و این عین نامه ایست که میرزا سعید خان وزیر خارجه بر حسب دستور ناصرالدین شاه به حاج میرزا حسین خان سفیر نامبرده نوشته است : () جنابا بعد از اتمامات تبلیغه که در قلع و قمع فرقه ضالّه خبیثه بایها از جانب دولت علیه بآن تفصیل که آن جناب میدانند بتقدیم رسید الحمد لله رهشیه آنها بتوجّهات خاطر همایون سرکار اعلی حضرت قوی شوکت شاهنشاه جمجاه دین پناه روحاندا کند شد مناسب و بلکه واجب بود که بر احدی و فردی از آنها ابقا نشود خاصّه که در قید و بند دولت هم گرفتار شده باشند ولی از اتفاق و سوء تدبیر پیشکاران سابق یکی از آنها که عبارت از میرزا حسینعلی نوری است از حبس انهار خلاص و برای مجاورت عتبات عرش درجات مرخصی حاصل کرد و روانه شد و از آنوقت تا حال چنانچه آنجناب اطلاع دارند در بندار است و اگر چه او هیچوقت در خفیه از فساد و اضلال سفها و مستضعفین جهال خالی نبوده و گاهن بهفتنه و تحریک قتل هم دست میزد مثل مقدمه جناب فضائل نصاب آقا آخوند ملا آقای در بندی که زخمهای منکر بقصد کشتن باورزند و تقدیر در بهقای رفته او مساعدت نمود و چند قتل دیگر که اتفاق افتاد ولیکن کارش

بقیه از ذیل صفحه قبل . " قرابت و نسبت او به یکی از دوستان بهامرز و مراد مبارک قرابت و نسبت او به همین کدخدای مرحوم است "

به آنطور که حالا هست بالا نگرفته بود و اینقدر که اینروزها شنیده میشود مرید و متابع بد و در خود جمع نکرده بود و جرئت آن نداشت که اظهار مافی الضمیر خود کرده در اوقات تردد و آمد و شد و مکث در خارج منزل خود آدمهای مسلح از جان گذشته همراه داشته باشد و خود را محاط این جمع جانباز نماید علاوه بر اطلاعاتی که به وسایل عدیده به توسط ثقات و معتبرین حاصل شده بود کاغذی هم از عالیجاه مقرب الحضرت العلیه میرزا بزرگ خان کارپرداز دولت علیه مقیم بغداد بنوآب شاهزاده و الایثار عماد الدوله حکمران کرمانشاهان و مضافات و عریضه فی نیز از نوآب معزی الیه بحضور مراحم ظهور اقدس همایون رسید که این اطوار میرزا حسینعلی را در نظرها محصور و مشاهده مینمود باوصف اینها از برای دولت علیه کمال غفلت و بی احتیاطی بود که از این اوضاع وخیم العاقبه صرف نظر کرده در صدور چاره رفع آن بر نیاید.

اری تحت الرّماد و میضنار و پوشك ان یکون لها ضرام (۱)
 زیرا که حالت و طبیعت اینگروه گمراه در معالک

(۱)
 این بیت را نضر بن سیار حاکم خراسان در هنگام قیام ابو مسلم مروزی و جنگ بالشگریان بنی امیه به مروان بن محمد خلیفه نوشت چون فرمانده سپاه او بیزید اسیر شده بود و خلیفه را از قیام و اقدام ابو مسلم هراسان نمود و معنی آن اینست من بهمنم در زیر خاکستر جرقه آتش که بزودی شعله ور خواهد شد .

دولت علیه وجسارت واقدام آنها بر امور خطرناك بارهسا
 بتجربه رسیده معین است که این دین مستحذ شو باطل و خبیث
 را برد و چیزهای نگذاشته اند یکی دشمنی و خصومت فوق العاده
 نسبت بدین و دولت اسلامی و دیگر بهرحص و قساوت خارق العاده
 نسبت باحاد این ملت و گذشتن از جان خودشان برای ظفر
 یافتن باین مطلوب نحس و این بدیهی است که بحمد الله از
 حسن نیت و صفای عقیدت اولیای دولتین مراتب دوستی و یک
 جهتی میان دولت قوی شوکت اسلام بجائی رسید فاست که
 در رفع ضرر سمت مساوات بهم رسانده اند چگونه میشود که
 اولیای عظام آند دولت بعد از استحضار از این مراتب در تداویر
 لازمه رفع آن ارموافت و همراهی متحدانه خود با اولیای ایند^ل
 علیه دریغ و مضایقه نمایند لهذا دوستدار بر حسب امر قدر^ل
 همایون سرکار اعلی حضرت شاهنشاه ظلّ الله و لینعمت کل^{لک} معا
 محروسه ایران روحی فداه ما مورشد که مراتب را بتوسط چارمخصو^ص
 باطلاع آنجناب رسانیده مأموریت بدهد که بلا درنگ از جنابان
 جلالتمآبان صدراعظم و ناظر امور خارجه آند دولت وقت خواسته
 مطلب را بطوریکه دوستی و موافقت دولتین علمتین اقتضادارد
 و نیکخواهی و عقل متین جنابان معزی الیهما دعوت نماید بمیان
 بگذارد و در میان آن دقت و تعمق وافق بکاربرد و رفع آن مایه^ه
 فساد را از مثل بغداد جائیکه مجمع فرق مختلفه و نزدیک^{ممالک} محدود

محروصه است از کمال خیر اندیشی و به فرض ایشان
 بخواهد این مسئله در نظر اولیای دولت مسلم است که نباید
 میرزا حسینعلی و خواص اتباع او را در آنجا گذاشت و میدان
 خیالات فاسده و حرکات محتمله آنها را وسعت داد از د و کاریکی بنظر
 اولیای آیند و لتعنا سبمیآید باین معنی که اگر اولیای دولت عثمانی
 در این ماده مهمه موافقت کامله با اولیای آیند دولت میکنند پس
 آنکه ملاحظه شخصی آن مفسدین بیدین را نمایند و در این بین
 که پای مصلحت دولت بهمان آمده است حرف خارج از مسئله
 چنانکه مأمول و متوقع است بهیچوجه بهمان نیازند بهتر این
 است که حکم صریح بجنا بنامق پاشا و الی ایالت بغداد بدهند
 و از این طرف هم حکم بعهدۀ نوآب حکمران کرمانشاهان صادر
 شود که میرزا حسینعلی و هر چند نفر از اتباع و خواص او را که بانی
 اساس فساد هستند بطوریکه مقتضی میشود گرفته در سرحد
 بدست گماشتگان نوآب معزی الیه تسلیم نمایند و دولت آنها
 را در جائی از داخلۀ خود که مناسب میدانند بقراول و مستحفظ
 نگاهداشته نگذارند که شرارت و فتنه آنها سرایت نماید و اگر بالفرض
 اولیای آیند دولت در عمل بشقّ اول بهر ملاحظاتی که باشد تأمل
 داشته باشند دیگر از این معنی چاره و گریزی نیست که هر چه
 زود تر قرار بدهند که این مفسد و چند نفر خواص او را از بغداد بجای
 دیگر از داخلۀ معالک عثمانی که دست رس بحدود مانداشته باشد

جلب و توقیف نمایند که راه فتنه و فساد آنها مسدود شود آنجناب
در این باب اقدام و اهتمامی بکند که لایق این حکم مؤکد همایون
و تأموریت چا پاره مخصوص باشد و هر چه زود تر قرار خود را بدهد
تا از آن قرار بعرض پیشگاه اقدس همایون اعلیٰ روحانفاده برسد
تحریر افسی ۱۲ ذیحجه الحرام ۱۲۷۸ ()

نامه دیگر جنابا در کاغذ مفصل جداگانه اگر چه اسم از کاغذ
عالیجاه میرزا بزرگ خان بنو اب عماد الدوله و عریضه نواب
معزی الیه بحضور اقدس همایون برده شد لیکن از فرستادن
اصل یا سواد آنها قیدی نرفته است باینجهه که آن کاغذ مفصل
بطور مستأجر شما صلاح بدانید میتوانید برای جنابان فؤاد پاشا
و عالی پاشا قرائت نمائید اگر صریح از فرستادن اصل یا سواد های
مزبور قید میشد شاید شما نمودن آن کاغذ ها را مصلحت نمیدانستید
حالا لکینه منوط بصواب دید خودتان استاصل نوشتجات مزبوره در
جوف پاکت است بعد از ملاحظه تأمل خواهید کرد مقصود اینست
که انشاء الله چنانکه امر و فرمایم مؤکد همایون در رفع اشعار
یا بگرفتن و تسلیم کردن بگماشتگان نواب و الایمه عمار الدوله
یابد و در کردن از عراق عرب بجائیکه صلاح بدانند شرف صدور
یافته است بشایستگی و زودی انجام پذیرد تحریر افسی
۱۲ ذیحجه الحرام ۱۲۷۸

(۱۵۳)

عکس حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله سفیر ایران
در دربار امپراطور اوسترو-عثمانی



حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله

و اما بعد از آنکه حکم پادشاه ابلاغ گردید و الی بغداد ناموس
 پادشاه که مرد بیفرضی بود از جهة ارادتیکه بآنحضرت داشت
 وهم بعثت اینکه مبارک اصحاب عکس العملی بنمایند از ابلاغ
 حکم خود داری ^{می نمود} و متفکر بود چگونه این امر را اجرا نماید در آن
 هنگام که فروردین سال ۱۲۷۹ بود جمال مبارک در مزرعه
 و شاشه واقع در خارج بغداد و در اجاره جناب میرزا موسی
 کلیم بود تشریف داشتند و بمناسبت عید نوروز مجلس جشنی بر
 پا بود و همه احباب مشرف بودند و همه روزه الواح متعدد از قلم
 آنحضرت نازل و در جمع اصحاب تلاوت میگردید از جمله
 الواحیکه در اینموقع نازل گردید لوح ملاح القدس بود پس از
 آنکه لوح مزبور در جمع احباب تلاوت فرمودند خیمه ها را
 جمع کنند و اصحاب متوجه شدند که حوادثی واقع خواهد شد
 که دیگر این سراپرده ها افراشته نخواهد گردید .

اینک قسمتی از لوح مبارک ملاح القدس

هو العزيز المحبوب ان يا ملاح القدس فاحضر سفينة البقاء
 في ملاء الاعلى فسبحان ربّي الابهی ثم امسكه على بحر القم
 ببديع من الاسماء فسبحان ربّي الابهی ثم اركب عليها هياكل
 الروح باسم الله العلي الاعلى فسبحان ربّي الابهی ان
 فاطلق زمام الفلك ليجرى على قلزم الكبريا ليصل اهلها الى
 مواقع القرب في مكن البقاء فسبحان ربّي الابهی واذا

وصلتهم الى شاطئ القدس ساحل بحر الحمراء فسبحان ربّي
 الابهى اذا فاخرجهم عن الفلك في هذا المقام الا لطغالا خفي
 فسبحان ربّي الابهى وهذا مقام الذي فيه تجلّى الله بنار
 الجمال في سدرۃ البقا فسبحان ربّي الابهى وفيه خلعوا هياكل
 الامر نعل النفر والهوى فسبحان ربّي الابهى وفيه يطوف موسى
 العزب جنود البقا فسبحان ربّي الابهى وهذا مقام الذي خرج فيه
 يد الله عن ردا الكبرياء فسبحان ربّي الابهى وهذا مقام
 الذي لن يحرك فيه سفينة الا مر ولو يقر عليها كلّ الاسماء
 فسبحان ربّي الابهى اذا ياملاح القدس علم اهل السفينه ما
 علمناك خلف حجابات العما فسبحان ربّي الابهى لئلا يعطلو
 في وادي الكتيب البيضاء فسبحان ربّي الافر ويطيرون بجناحين
 الروح الى مقام الذي قدسه الله عن الذكر في معالك
 الانشا فسبحان ربّي الابهى ويتحركون في الهوا كطيور
 القرب في جبروت البقا فسبحان ربّي الابهى . . .

هو العجمي الفارسي العراقي چون اهل فلك الهی باذن
 ملاح قدسی در سفینه قدسی باسمی از اسماء تشبیه نموده بر
 بحر اسماء روان گشتند و قطع مراحل تحدید نمودند که شاید
 بیمن همت سلطان تفرید به شاطی توحید در آیند و از جام تجرید
 بنوشند باری باعانت ربّانی آن فلك صمدانی بر آب حکمت روحانی
 حرکت مینمود و سیر میفرمود تا بمقام رسیدند که اسم ساکن از

مجرى سبقت گرفت و غالب شد لذ اسفینه روح سکون یافت. و از حرکت ممنوع گشت و راینوقت حکم محکم ربّانى از سماء قدس لا یزالى نازل شد و ملاح بقامأ مور گشت که حرفى از کلمه اخفى بر اهل فلك تعلیم فرماید تا باعانت غیبى ازوادی حیرت نفسانى بگذرند و بهفضای بافضای وحدت روحانى در آیند و مقاف بهقای جان و لقای حضرت جانان واصل شوند و چون اهل کشتی بکلمه دوست معنوی فائز گشتند فی الفور پیر معنوی گشتودند و در هوای قدسی پرواز نمودند و بفضل الهی و رحمت سبحانی از عقبات نفس و هوای و درکات غفلت و عی گذشتند و در راینوقت نسائم رضوان از مکمن رحمان بر هیاهویشان وزید و بعد از طهران در هوای قرب الهی و سایر مقامات معنوی در محلامن و امان و منتهی وطن عاشقان نزول نمودند و سگان این مقام بخد مت و احسان قیام نمودند و در راینوقت غلمان باقی و ساقی قدسی خمر باقوتی ابدال فرمود بقسمی سرخمر معارف الهیهو کاس حکمت صمدانیه جذب ووله آورد که از هستی خود و موجودات رستند و بهجمال دوست دل بستند و قرنهای عهد هاد را آن مقام خوش روحانی و گلزار قدس و رحمانی با کمال فرح و انبساط مسکن و مقرد اشتند تا آنکه نسائم امتحان سبحانی و اریاح افتتان سلطانی از سبای امر لا یزالى هموزید تا آنکه بهجمال ساقی اشتغال نموده از وجیه باقی غفلت نمودند و بقسمیکه ظل راحم و اشباح را نوران گاشتند و قصد معارج اسم

اعظم نمودند که در آن هواطهران نمایند و بآن مقعد و محل
وارد شوند و چون عروج نمودند صرافان الهی بامحک قدسی
بامر مبرم ربانی برایشان نازل شدند و چون اریاح غلام معنوی
استشمام نمودند جمیع راضع نمودند و بعد واقع شد آنچه در لوح
محفوظ مسطور گشت پس ای ساکنان بساط حبّ الهی و ای
شاربان خمر رحمت صمدانی قرب جمال دوست را بدو جهان
تبدیل ننمائید و از لقای او بلاقای ساقی نپیردازید و از خمر علم
و حکمت او بخمر جهل و غفلت دل میندید لب محلّ ذکر محبوب
است او را بآب کشیف نیالائید و دل منزل اسرار باقی است او را
بتوجه اشیاء فانی مشغول ندارید آب حیات از کوثر جمال سبحان
جوئید نه از مظاهر شیطان باری اینغلام فانی در منتهی مقام
حب وستان الهی را بید ریغ نصیح احدیه و جواهر حکمت سلطان
صدیق مستذکر مینماید که شاید نفس قد مردی و مردانگی علم
نماید و از قمیص غفلت و شهوت بیرون آید و چون جمال منیر دوست
پاک و منیر و مقدّس در ارض حبّ و انقطاع رود و ارتفاع سیر نماید اقلّاً
اینقدر از انوار صبح جهن و ظهور یوم مبین اخذ نمایند که ظاهر
و باطن خود را متحد نمایند از علو تجرید و سمو توحید و تنزیه کبری
و تقدیر معظمی گذشتیم حال سعی بلیغ و اهتمام منیع نمایند
که اسرار باطن مخالف اعمال ظاهر و افعال ظاهر معارف اسرار
باطن نباشد از انفاق جان در سبیل جانان گذشتیم بانففاق

عدل و انصاف بر نفوس خود قیام نمائید آخر یعنی قمیص حسر ص
 و آمال نفسانی از ثوب تقدیر رحمانی ترجیح مید دهید و نغمه
 عند لیب بقار ابصوت منکر فنا از اهل بی و بغضا مبادله می کنید
 فبشر ما انتم تستبدلون انا لله وانا اليه راجعون انشاء الله
 امید داریم که هیاکل عز باقی بطراز قدسی و شئون الهی چون
 شمع صمدی روشن و لطیف و پاک و طاهر ظاهر شوند لیس
 هذا على الله عز وجل انتهى. تا آنکه در روز پنجم فروردین ماه ^{شخصی}
 از طرف والی بحضور مبارک آمده بانهایت ادب ابلاغ
 نمود که والی تقاضا دارد بشهر تشریف آورده در دارالحکومه
 با ایشان ملاقات بفرمائید جمالی مبارک فرمودند مادر هیچ محل
 نزد حکام نرفته ایمولی حاضر در مسجد جنب دارالحکومه
 بیایم و در آنجا ممکن است ملاقات حاصل شود لذا روزی به آن
 مسجد تشریف برده والی نیز منشی خود امین افندی را فرستاد
 و او بکمال احترام و عذر خواهی از طرف والی ابلاغ پیام و حکم
 سلطان را نموده اظهار داشت که این حکم در اثر اصرار و ابرام
 ناصرالدین شاه صادر شده و ما بهیچوجه راضی با اجرای آن
 نیستیم و حالا هم اجباراً ابلاغ می نمائیم که از بغداد باسلامبول
 تشریف ببرید و میبایست دولت عثمانی باشید جمال مبارک فرمودند
 من حاضر ولی باید عائله و جمعی از اصحاب نیز همراه باشند
 و یکماه نیز مهلت داده شود تا وسایل سفر تهیه گردد آن شخص

نزد والی رفته و آنچه دیده و شنیده بود اظهار داشت و خیلای
 باعث تعجب او گردید که آن حضرت بدون بروز حادثه‌ئی قبول
 فرمودند .

در لوح مبارک خطاب به علی قبل اکبر چنین می فرماید :
 " وحضربین یدی العرش احد من الوزراء برسائل عدیده و ذکر
 تلقاء الوجه ما ذکر و حقق حکم الخروج و خرجنا عن المدینة
 بسلطنه الله المقتدر العلیّ الغالب القدير و هبت روائح
 الاعزاز عن کل الجهات واشتهر امر ربک الرحمن الرحیم "
 پس از مدت مذکور در تاریخ سوم ماه ذی قعدة مطابق سی و دوم
 نوروز وارد بیست ماه سال ۱۲۷۹ (۱) و ۲۲ آپریل سال
 ۱۸۶۳ با جمعی از احباب و دوستان و آشنایان از مرد و زن و عرب
 و عجم که در اطراف بیت مبارک مجتمع و اظهار تأسف و تأثر
 می نمودند و داع فرموده و همه اصحاب را به صبر و تحمل توصیه
 و سفارش فرمودند و زنی از بزرگان ایرانیان با اینکه مؤمن
 نبود خود را داخل نموده طفل شیرخواره اش را جلوی پای مبارک
 انداخت و به خیال خود قربانی نمود و جمال مبارک به باغ
 نجیب پاشا که معروف به نجیبیه و درست غربی و خارج بغداد
 واقع است و بعداً به باغ رضوان نامیده شدن قلمکان فرمودند . (۲)
 در آن باغ خیمه برپا شده و گروهی از اصحاب طائف حول مبارک

(۱) فعلاً ز نظر تطبیق تقویم معمولی با اول ماه اردیبهشت
 منطبق است .

(۲) در لوح خطاب به ملا علی بهستانی می فرمایند : در بستان
 نجیب پاشا که رضوان نامیده شده اشراقات و تجلیات آن یوم
 خارج از عرفان و ادراک عالم است بخصوص آن بستان به اسم
 دربان مذکور شد که رضوان باشد و کانت ایّام تجلی الرحمن
 بکل اسمائه علی من ار ضه و سمائه .

بودند و دسته دسته از طبقات مختلفه اهالی خصوصاً از بزرگان و فضلاء شهر حتی خود نامق پاشا والی بغداد بحضور مبارک مشرف گردید و عظمت مقام آنحضرت در آن ایام کوتاه اقامت در باغ نجیبه که دوازده روز بیشتر طول نکشید بیشتر از سابق بر همه واضح و عیان گردید .

در اولین روز ورود بباغ نجیبه لوح مبارک سورة الصبر بافتخار حاج محمد تقی نیریزی از قلم مبارک نازل گردید مشارالیه از بقية السیف اصحاب و حیدر ارباب بود که در حواله شوقضای نیریزی صد مات بسیار از اعدا بر او وارد گردید و باستقامتی عجیب تمام بلاها و مصائب را صبر و تحمل فرمود و عاقبت در بغداد بحضور حضرت بهاءالله مشرف و از قلم آنحضرت بلقب ایوب که در مقام صبر و تحمل بلاها و مشقات ضرب المثل است شهرت یافت و اینک قسمتی از آیات مبارکه سورة الصبر بمناسبت اهمیت موضوع در این مورد زینب این اوراق میگرد .

بسم الله العلی الاعلی

ذكر الله في مدينة الصبر عبده ايوب اذ آوينا في ظل شجرة
القدس في فؤاد وأشهدنا منار التي توقد وتضيئ في سمره
وتجلي ناله بنفسه لنفسه وناديناه في بقعة الله التي بورك حولها
بأنه هو الله ربك ورب كل شيء وكذلك كان على كل شيء لمقتدر
قيومًا ظمًا أضاه وجهه من النار المشتعلة فيه اقصناه قميص النبوة
امرنا

يا أيها الناس إلى عيني الجود والفضل ويدعوهم إلى شاطئ
 قدس محبوباً ومكنّاه في الأرض وامطرنا عليه امطار الجود وجعلنا
 في الملك غنيّاً على من على الأرض مجموعاً وآتيناه سعة من المال
 وجعلناه في الملك غنيّاً ورزقناه من كلّ شيء قسمة واحدة ونسأ
 عضداً بعصبة من القدرة ووهبنا إياه من صلبه و
 مكنّاه في الأرض مقاماً رفيعاً وكان في قومه سنين متواليات ويحفظهم بما
 علمناه من جواهر علم مكنوناً ويذكرهم بما كانوا بالحق مأتياً قال يا قوم
 قد تمّوجت أبحر العلم في نفس الله القائمة بالعدل فاسرعوا إليها
 لعلّ تجدون إليها سبيلاً وقد أشرق شمس العناية بالحق وكانت
 حينئذ في قطب الزوال موقوفاً وقد لاح جمال الوجه عن خلف
 سرادقات القدس فاحضروا بين يديه لعلّ يستشرق عليكم
 من أنوار قدس محبوباً وقد ارتفعت سموات العظمة وزيّنت بانجم
 العلم والحكمة وكذلك كان الأمر عن أفق القدم مطلوعاً
 ويا قوم قد جائتكم من قبلي رسل برسالات الله وبلغوكم
 ما يقلبكم إلى شاطئ مزمرفوقاً واتت الساعات بالحق وأشرقست
 الأنوار بالعدل وتغنّت ديك البقا ورنت حمامة الأمر وارتفعت
 سحاب النور وفاضت بحر الفضل وانتم ياملاء الأرض قد كنتم من
 ذلك محروماً اتقوا الله ولا تفسدوا في أرض حكمة الله ثم اصغوا
 لكلمة التي كانت من سماء القرب منزولاً وكذلك كنّا ناصح العباد
 بلسان الرسل من أول الذي لا أول له إلى آخر الذي لا

آخر لهوكلّ عرضوا عن نصح الله وكانوا على اعقابهم منكرو صا لا
الذينهم سبقهم العناية من لدنا وسمعوا نداء الله عن ورا
حجباتهم مكنونا واجابوا داعي الله بسترهم وعلا نيتهم واستجذبوا
من نعمات جذب محبوبا

. . . ان ياملا الا رضى فاصبروا في الله ولا تحزنوا عما يرد عليكم
في ايام الروح فسوف تشهدون جزاء الصابرين في رضى وان قد س
ممنوعا وقد خلق الله جنة في رفاف البقا وسماها بالصبر السرى
يومئذ كانت اسمها في كنائز العصمة مخزونا وفيه قدر ما لا قدر في
كل الجنان وقد كشفنا حينئذ قناعها واذكرناها لكم رحمة
من لدنا على العالمين جميعا وفيه انهار من ظلم عناية الله
وحرماها الله الاعلى الذينهم صبروا في الشرائد ابتغاء لوجه الله
الذى كان بالحق محمودا ولن يدخل فيها الذينهم ما غيروا
نعم الله على انفسهم ودخلوا في ظل شجرة الروح وما خافوا
من احد وكانوا بجناحين العز في هوا الصبر مطيورا وصبروا في
البلايا وكلما ازداد الضراء على انفسهم زادوا في حبهم مولا هم
واقبلوا بكلهم الى جهة قدس عليا واشتدت غلبات الشوق في
صدورهم وزارت نفحات الذوق في انفسهم الى ان فداوا انفسهم
وبذلوا اموالهم وانفقوا كل ما اعطاهم الله بفضل وجوده وفي جميع
تلك الحالات الشديدة كانوا شاكرا ربههم وما توسلوا الى احد
وكتب الله اسمائهم من الصابرين في الواح قدس محتوما فنهينا

لن تتردى بهدا القبر والا صطبار وما تغير من البأساء وما زلت
قد ما عند هبوب ارياح القهر وكان من ربه فى كل حين راضياً
وفيكّل آن متوكلاً فوالله سوف يظهره الله فى قباب العظمة
بقيص الدرى الذى يتلألاً كتلاً النور عن افق الروح بحيث
يخطف الابصار عن ملاحظته وعلى فوق رأسه ينارى منادى
الله هذا لهوالذى صبر فى الله فى الحياة الباطلة من كل
ما فعلوا به المشركون ويتهربك به اهل ملا الا على ويشتاق
لقائه اهل الغرفات وأعيان القاضرات فى سرادق قدس
جميلاً وانتم يا ملا البيان فاصبروا فى أيام الغانية ولا تجزعوا
عمافات عنكم من زخارف الدنيا ولا تغرعو عن شدايد الامور التى
كانت فى صحائف القدرة مقدوراً . . . اذا فاذكر فى الكتاب
عبد الله تقيّاً (حاج محمد تقى) الذى آمن بالله فى يوم
الذى كان الامر من مطلع الروح لميماً واعان ربه بما كان مقتدرّاً
عليه حين الذى دخل الوحيد فى ارض حبسرقياً قال يا قوم
قد جاء بهرمان الله بالحق ولا ح الوجعان يا ملا الفرقان فاسرعوا
بالله ولا تكونن على اعقاب انفسكم منكوصاً بما قوم قد اشرق الجمال
من افق القدس وجاء الوعد بالحق فاسرعوا الى رضوان الذى
كان الوجه فيه مضيئاً اياكم ان لا تحرموا انفسكم منكم من لقاء الله
وهذا يوم الله قد كان على الكافرين صييراً

ومن الناس من وفي بعهد الله واجاب راضى الحق ومنهم من
اعرض وكان على الله بغيا ومنهم الذى سقى باسم التقى
فى الكتاب وآمن بالله ربه وكان يوعده على الحق وفيما وحضر بين
يدى الوحيد وتمسك بالعروة الوثقى وماتفرق كلعنة الله وكان
على الدين القيم مستقيما ونصرته فى كل الاحوال وبكل ما كان
مقدرا عليه وبذلك جعل الله اسمه فى اسطر البقاء من ظم العز
مسطورا ومستعابا والضرأ واحتمل فى نفسه الشدائد كلها
وفى كل تلك الاحوال كان شاكرا وصبرا

وقضى الأيام الى ان اجتمعت فى حول الوحيد شزيمة من
قرية التى باركها الله بين القرى ورفع اسمها فى اللوح الذى كان
ام الكتاب عنه مفصلا واتبعوا حكم الله وطافوا حول الأروانفقوا
اموالهم وبذلوا كمالهم من زخارف الطك وما خافوا من احد الا الله
وكان على كل شئ عليما وكان قلوبهم بهر الحد يدفى نصر الله وما
اخذتهم لومة لائم وما منعهم اعراض معرض وكانوا فى مدائن
الأرض كأعلام القدس باسم الله مرفوعا وبلغ الأمر الى مقام الذى
سمع رئيس الظلم الذى كفر بالله واشرك به جماله واعرض بهرانه
وكان اشقى الناس فى الأرض وبشهد بذلك رجال الذينهم كانوا
فى سراق الخلد صبرا انما اهل القرية فاشكر الله باركهم
بما انعمكم بالحق وفضلكم على الذين هم كانوا على الأرض
بحيث شرفكم بملقائه وعرفكم بنفسه ورزقكم من اثمار سدرة القفره ومن

بعد الذي كان الكل عنهما محروماً وفازكم بأيامه وارسل عليكم
 نسمات القدس وقلوبكم يحين الأحدثيه وقربكم الى بقعة عز مهروكا
 كذلك يمن الله على من يشاء ويختار برحمته عباد الذينهم كانوا
 عن كل من على الأرض مقطوعا اذا فابشروا في انفسكم ثم
 افتخروا على من في الملك مجموعا

يا احباً الله من تلك القرية فاعتصموا بحبل الله ثم اشكروه بما
 فضلكم بالحق واصبحتم برحمة من الله وكنتم على مناهج القدس
 مستقيماً يا اشجار القرية فاسجدوا لله بارثكم بما هبت
 عليكم نسائم الربيع في فضل عز احدثاوان يا ارض تلك القرية
 فاشكري ربك بما بذلك الله يوم القيمة واشرق عليك انوار الروح
 عن افق نور عزياوان يا هوا القرية فاذكر الله فيما صفك عن
 غبار النفس والهوى وبعثك بالحق وجعلك على نفسه معروضا
 فنهيكالك يا يحيى بما وفيت بعهدك في يوم الذي خلقت السموات
 والارض اخذت كتاب الله بقوة ايمانك وصرت من نفحات ايامه
 الى حرم الجمال مقبولا اذا ابشرفى ملاء الاعلى بما ذكرت في
 لوح الذي تعلقت به ارواح الكتب ومن ورائها ام الكتاب التي
 كانت في حصن العصمة محفوظا كذلك يجزى الله عباده
 الذينهم آمنوا به وبآياته وبأخذ الذينهم ظلموا في الأرض اللعنة
 الله على الظالمين جميعاً

اذ انخاطب كل من في السموات والأرض في هذا العدد لعل

يَسْتَقَرُّ كُلُّ شَيْءٍ بِمَا قَدَّرَ لَهُ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمًا وَأَنْتَ يَا حَيُّ لَا تَفْعَلُ عَنْ هَذَا الْحَيْنِ الَّذِي حَانَ بِالْحَقِّ وَفِيهِ يَهَبُ نَسَمَةَ اللَّحْيَةِ عَنْ جِهَةِ قَدْسٍ عَرَبِيًّا وَأَنْتَ أَنْتَ يَا أَيَّتُهَا السَّاعَةُ بَشِّرِي بِهِذَا السَّاعَةَ الَّتِي قَامَتْ فِيكَ بِالْحَقِّ أَعْرِفِي هَذَا الْمَائِدَةَ الْبَاقِيَةَ الدَّائِمَةَ السَّمَائِيَّةَ الَّتِي كَانَتْ مِنْ غَمَامِ الْقَدْسِ فِي ظِلِّ النُّورِ مِنْ سَمَا الْعِزِّ عَلَى اسْمِ اللَّهِ مَنْزُولًا أَنْ يَا أَيَّتُهَا الْيَوْمُ نَوِّرِ الْعَمَكَاتِ بِهِذَا الْيَوْمِ الدَّرِّي الْمَشْرِقِ الْأَبْهَى الَّذِي كَانَ عَنْ أَفْقِ الْعِرَاقِ فِي شَطْرِ الْأَفَاقِ مَشْهُورًا كَذَلِكَ نَفْصَلُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَنُلْقِي عَلَيْكُمْ كَلِمَاتِ الرُّوحِ وَنُعْطِي كُلَّ شَيْءٍ مَا قَدَّرَ فِي كِتَابِ عِزِّ مَسْطُورًا لِيَعْلَمَ كُلُّ شَيْءٍ مَعِينِ الْأَحَدِ فِيهِ هَذَا الرِّضْوَانِ الَّذِي كَانَ بِالْحَقِّ مَسْكُوبًا وَالرُّوحِ عَلَيْكُمْ وَعَلَى الَّذِينَ مِنْهُمْ طَافُوا فِي حَوْلِ الْأَمْوَكَانَا إِلَى جِهَةِ الْحَبِّ مَسْلُوكًا أَنْتَهَى.

ملا محمد نبیل زندی که خور در آنجا حضور داشته چنین مینگارد :
 "هر روز صبح باغبانها گل های زیاده از چهار خیابان می چیدنند
 و در میان خیمه مبارک خرمن مینمودند چنان خرمنی که صاحب
 چون برای چای صبح در محضر مبارک می نشستند آن خرمن
 گل مانع از آن بود که یکدیگر را به بینند و بدست مبارک همه خفوس
 که بعد از چای مرخص میشدند گل عنایت شد برای اهل حرم و سایر
 احباب عرب و عجم نیز گل میفرستادند شب بنبهم بنده در رضوان
 توقف نمود و از نفوس بودم که حول خیمه مبارک کشیک میکشیدم

قرب به سحر جمال ابهی از خیمه بیرون تشریف آوردند و از محلاتیکه بعضی احباب استراحت نموده بودند عبور فرمودند و بعد در خیابانهای پر گل شب مهتاب مشی میفرمودند و مرغان بوستان و بلبلان گلستان نیز مانند سروروان در تغنی بودند در وسط يك خیابان توقف نمودند فرمودند ملاحظه کنی این بلبلها که محبت باین گلها دارند از سر شب تا صبح از عشق نمیخواهند دائم در تغنی و سوز و گدازند پس چگونه میشود که عاشقان معنوی و شیدائیان گل روی محبوب حقیقی در خواب باشند سه شب که بنده در حول خیمه مبارک بودم هر وقت نزدیک سریر مبارک عبور مینمودم هیکل قیوم را لا ینام میدیدم و هر روز از صبح تا شام هم از کثرت آمد و شد نفوس از بغداد آنی لسان قدم ساکت و صامت نبود و در اظهار امر پرده و حجاب نه و مصداق کلمه حضرت اعلی بودند که میفرماید "ینطق فی کل شیء بانی انا الله العزیز المحبوب".

و در آن ایام معدود نزد اصحاب پرده از وجه جمال مستور برداشته و اعلان فرمودند که موعود منتظر یعنی من ینظر الله که حضرت باب بظهورشراخبار و ابشار فرموده و جمیع انبیا و مرسلین در کتب و رسائل خود اهل عالم را بطلوع آن وعده داده اند آنحضرت میباشند و در اینموقع مرحله ثانی اظهار امر مبارک که بطور علنی جهة اصحاب بود محقق گردید . هر چند از

این واقعه سرگونی و تبعید عموم اصحاب و احباب و سایر
 آشنایان همگی متأثر و مضطرب بودند ولی جمال مبارک آنها
 را تسلی داده و وعده ظهور نصرت الهی و علو امر الله را داده و
 فرمودند که این مهاجرت باعث اعلا ی امر در آفاق خواهد شد
 چنانچه میفرمایند : " اذا سمعت بان سراج الحجاز ترك
 مشكوة العراق لا تحزن لان فيه اسرار عظیم فسیوقد فسی
 بلور اخرى وهذا تقدیر من عزیز قدیم . . قل ان فی اخراج
 الروح عن جسد العراق لآیات بدیعاً لمن فی السموات والارض
 فسوف تجدون هذا الفتی الالهی راكباً علی هراق النصر
 اذا یتزلزل قلوب المفلین "

و این ایام دوازده روز عید اعظم رضوان نامید شده و سه روز
 آن که یوم اول بمناسبت ورود جمال قدم به باغ نجیبیه و روز نهم
 که عائله مبارکه ورود نمودند و روز دوازدهم که عزیمت آنحضرت
 از آن باغ واقع گردید تعطیل عمومی و کار براهل بها حرام است
 عزیمت مبارک از باغ رضوان روز ۱۴ ماه ذی قعد مطابق با
 ۱۳ اردیبهشت ماه از سال ۱۲۷۹ و سوم ماه می از سال ۱۸۶۳
 میلادی واقع گردید که از آنجا به فریجات که محلی است در
 یکفرسنگی بغداد تشریف برده و مدت یک هفته در حالیکه احباب
 در حضور مبارک مشرف بودند در آن محل اقامت فرمودند و روز
 ۲۰ ذی قعد موكب مبارک از فریجات با عائله مبارکه و هفتاد و دو

نفر همراهان حرکت نموده و روز بیستم ماه صفر از سال ۱۲۸۰ به بندر ساسون که در کنار دریای سیاه واقع است ورود فرمودند طول راه از بغداد تا ساسون پنجاه منزل و مدت یکصد و ده روز این مسافرت بطول انجامید در بندر ساسون مدت یک هفته توقف فرمودند و بعد با کشتی بسمت اسلامبول حرکت و پس از سه روز طی راه دریا در اول ماه ربیع الاول از سال ۱۲۸۰ مطابق با ۱۶ اوت از سال ۱۸۶۳ با اسلامبول وارد و در عمارتی که دولت عثمانی بامیهماندار تعیین نموده بودند سکونت اختیار فرمودند.

۲۰- توقف مبارک در اسلامبول^(۱)

(۱) شهر اسلامبول در محلّ اتصال دوقاره آسیا و اروپا در حاشیه دریای مرمره و کنار بنغاز بسفر قرار دارد و بنغاز بسفر این شهر را بدو قسمت اروپائی و آسیائی تقسیم نموده این شهر متجاّز از هزار سال پایتخت امپراطوری روم شرقی بوده و بنام کنستانتین اولین امپراطور مسیحی و وجود آورنده شهر مزبور کنستانتینپل نامیده شده تا در سال ۱۴۵۳ میلادی که شهر مزبور بتصرف سلطان محمد فاتح اولین سلطان آل عثمان درآمد و استانبول نامیده شد و مدت ۴۷ سال پایتخت امپراطوری عثمانی بود تا پس از جنگ بین الطلی اول و انقراخا امپراطوری عثمانی دولت جدید جمهوری ترکیه پایتخت را به آنکارا منتقل و شهر اسلامبول از عظمت سابق افتاد.

در ابتدای ورود مبارك باسلامبول نهايت احترام و رعایت
از طرف مأمورین دولت مرص گردیده و بمنزل شمسی بيك مهما
دولت كه نزد يك مسجد خرقة شريف بود ورود فرمودند و پس
چون محل عمارت گنجایش آن جمعیت را نداشت بعد از سه
روز بخانه و همی پاشا كه در جوار مسجد سلطان محمد واقع بود
نقل مكان فرمودند و بعضی از اعیان و اعظم رجال دیدن نموده
بفلاقات آنحضرت نائل گردیدند .

در لوح شیخ میفرمایند : " یوم ورود میهمانان دولت حاضر
وما را بمحلّی كه مأمور بوده بوده فی الحقیقه كمال محبت و
عنایت از جانب دولت نسبت باینمظلومان ظاهر و مشهود یوم
دیگر شاهزاده شجاع الدوله و میرزا صفا به نیابت مرحوم مغفور
مشیرالدوله وزیر مختار تشریف آوردند و همچنین بعضی از وزرای
دولت علیه از جمله مرحوم كمال پاشا و اینمظلوم متوكلاً علی الله
من غیر ذكر حاجت و مطلبی چهار شهر در آن ارض بود و اعمالش
نزد كل معلوم و مشهود لا ینكرها الا كل مبغض كذاب "

در آن ایام چنین معمول بود كه میهمانان دولت و واردین بمقر
حکومت از هر مقام و رتبه كه باشند بمحض ورود بایستی از مقامات
عالیه مملکتی یعنی شیخ الاسلام و صدراعظم و وزیر خارجه دیدن
نمایند و حتی بعضی از رجال راهنمایی نموده و زبان بخیرخواهی
گشوده حضور آنحضرت عرض نمودند كه بدربار عثمانی مراجعه

و داد خواهی بشود ولی آنحضرت ابداً احدی از درباریان را ملاقات نفرموده و حتی همراهان رانیز از مراوده باموریه — دولت منع فرمودند اینموضوع بهانه فی بدست سفیرایران داد که دربار عثمانی رانسبت بحضرت بهاء الله بدگمان نموده وایمن عدم مراجعه راحمل بر تکبر و بی اعتنائی بمقامات دولتی وانمود کرده اسباب رنجش مأمورین دولت گردید .

در سورة الطلوك خطاب بسفیر مزبور چنین میفرمایند ،
 " و انت یا سفیر تغکرفی نفسک اقل من آن ثم انصف فی ذاتک
 بأی جرم افتريت علينا عند هؤلاء الوكلاء " و اتبعت هویک و
 اعرضت عن الصدق و کنت من المفترین بعد الذی ما عاشرتنی
 و ما عاشرتک و ما رأیتنی الا فی بیت أهلك ایام التی فیها ید کسر
 مصائب الحسین "

پس از چهار ماه توقف در اسلامبول دستور دولت صادر گردید
 که از آنجا بادرنه تشریف ببرند و اینموضوع سبب تأثر خاطر
 آنحضرت گردید و لوح خطاب بسلطان عبدالعزیز و وزیران نازل
 و بتوسط شمس بیگ جهة عالی پاشا صدراعظم دولت عثمانی
 که باسفیرایران متفق در تبعید هیکل مبارک بود ارسال فرمودند
 و در سورة الطلوك راجع بحوادث آن ایام چنین میفرمایند :

" ثم ذکر حین الذی وردت فی المدینة و ظنوا و کلا السلطان
 بأنک لن تعرف اصولهم و تكون من الجاهلین قل ای و ربی

لا أعلم حرفاً إلا ما علّمني الله بهجوده وأنا نُقرّ هذا لك ونكون من المقرّين
 قل ان كان اصولك من عند انفسكم لن نتبعها هذا وهداك
 امرت من لدن حكيم خبير وكذلك كنت من قبل ونكون من بعد
 بحول الله وقوّته وان هذا لصراط حقّ مستقيم .

با اینکه در این مورد و مواقع دیگر حاج میرزا حسین خان سفیر
 ایران برای تبعید و حرکت آنحضرت بهرحسب دستور ناصرالدین
 شاه نهایت سعی و جدّیت بهکاربرد ولی طرز سلوک و رفتار حضرت
 بهاء الله در ایام اقامت در عراق و توقف کوتاه در اسلامبول بسیار
 مأمورین دولت و سایر نفوس بطوری توأم با استغناء طبع و بزرگواری
 بود که سفیر مشارالیه بعد از زبان به تعریف و تمجید گشوده و در
 نزد اولیای امور ایران منصفانه محامد اطوار و محاسن صفات و
 اخلاق مبارک راستوده و حتی در نزد شاه سخنان افترا آمیز
 مفرضین و منکرین را در باره حضرت بهاء الله و اصحاب که مخالف
 دولت و سلطنت میباشند تکذیب نمود و تا اندازه فی مؤثّر
 در رفع سوء تفاهات گردید .

در لوح شیخ در باره او چنین میفرمایند :

" اینمظلوم را مرحوم مغفور حضرت مشیرالدوله میرزا حسین خان
 غفر الله شناخته بود و البته نزد اولیای دولت تفصیل ورود اینمظلوم
 را در آستانه و اقوال و اعمالش را ذکر فرموده دوست نداشته
 و نداریم امثال این امیران کرناظم بعضی از زرگان ایران

هر هنگام وارد آن مدینه شده اند رب خانها لاجل شهریه
و انعام کمال جدّ و جهد را مدول داشته اند و اینمظلوم اگر سبب
اعزاز نبوده علت زلت هم نشده و این عمل حضرت مرحوم مغفور
اعلی الله مقامه نظرد وستی اینمظلوم نبوده بلکه نظــــر
بمقتضیات حکمت و خدمتی که سرّاً در نظر داشته اند بوده
شهادت میدهم که در خدمت دولت امین بوده بشأ نیکیه
خیانت را در عرصه اش راهی و مقامی نبوده و سبب ورود اینمظلومان
در سجن اعظم هم او بوده ولیکن چون در عمل خود صادق بود
لائیق ذکر خیر است *

و نیز در لوح مبارک خطاب به جناب این اصدق میفرمایند :
* شیرالدوله میرزا حسین خان غفرالله له ورود مظلوم و رفتار
و گفتار او را در مدینه کبیره ادراک نمود و فهمید و در مجمع اصحاب
دولت و ملت ذکر نمود *

و همچنین حضرت عبدالبهاء در لوح خطاب به عه میفرمایند :
* . . . از عراق بمدینه کبیره هجرت شد و وضع و حرکت و استغناء
و وقار و بزرگواری جمالقدم بشهادت صدراعظم البته بسمع شما
رسیده سبحان الله باوجود آنکه میرزا حسین خان آنوقت سفیر
دربار عثمانی بود و کمال جهد و جدّ ساعی در وقوع این هجرت
بود باوجود این بوجود مبارک و حسن حرکت و روش و سلوک جمالقد
چه در عراق و چه در آستانه و چه در این سجن اعظم پیش آشنا

هیگانه افتخار مینمود.

وازیانات شفاهی آنحضرت در سفرنامه امریک چنین مذکور است.
 " بعد از کرایام اقامت جمال مبارک در اسلامبول و جلال واستغنا
 طلعت قیوم وشهادت میرزا حسین خان میفرمودند که در طهران
 گفت فقط بهاء الله شخصی بود که در خارج سبب فخر ایران
 وسرافرازی ایرانیان گردید و در اسلامبول با حدی اعتنا ننمودند"
 و چون حرکت مبارک از آنشهر معلوم گردید فرمودند عده ثی از
 همراهان بمصرو جمعی بشام رفته توقف نمایند و خود آنحضرت را
 با عائله مبارکه و دوازده نفر از همراهان در موقع شدت هرودت
 زمستان برگاریهای معمولی سوار نموده بمعیت عده ثی از مأورین
 دولت که رئیس آنها موسوم به علی بیک یوزباشی بود بمسمت
 ادرنه حرکت دادند در طی اینصافرت که دوازده روز طول
 کشید بر آنوجود مبارک و همراهان بی نهایت سخت گذشت زیرا
 هوای زمستان در منتهای هرودت و شدت بود و لوازم راحت
 از حیث لباس وغیره بکلی مفقود .

در لوح مبارک سورة الملوك خطاب به پادشاه عثمانی راجع
 به کیفیت ورود و خروج اسلامبول چنین میفرماید :
 " فاعلم بانّا جئناک بامرک و دخلنا مدینتک بعزمهمسن
 و اخرجونا عنها بذلة الّتی لن تقاسی به ذلة فی الارض ان
 انت من المظلمین و اذهبنا الی ان دخلونا فی مدینة التی

لن يدخل فيها احد الا الذين هم عصوا امرك وكانوا من العاصين
 . . . وما رحموا علينا وفعلوا بنا ما لا فعل مسلم على مسلم ولا
 مؤمن على كافر وكان الله على ما اقول شهيد وعلیم وحين اخراجنا
 عن مدینتك حملونا على خد ورائتی تحمل علیها العباد اثقالهم
 واوزارهم.

۲۱- ورود مبارك به ادرنه (۱)

حضرت بهاء الله و همراهان بوضعى كه مذکور گردید در یوم اول
 ماه رجب از سال ۱۲۸۰ مطابق با ۱۲ دسامبر ۱۸۶۳ میلادی
 بشهر ادرنه ورود فرمودند بواسطه نایابى مسكن و مأوى در
 كارونسراى كه محل ورود غربا بود منزل دادند و پس از آن منزلى
 را كه صاحب آن بواسطه شدت سرماى زمستان ترك نموده بود
 اختیار فرمودند و معلوم است در آن زمستان سخت با عدم وسائل

(۱) شهر ادرنه از بناهاى ادریان امپراطور روم است كه بعد از
 طرازان در اوایل قرن دوم میلادی حكمرماى آن كشور بوده و در
 زمان او نیز مانند ایام حكمرانى طرازان مردم بر علیه مسیحیان هجوم
 نموده و هر كس اقرار ب مسیحیت مینمود طبق حكم امپراطور بقتل میرسید
 قیام بر كوكب در فلسطین كه دعوى نجات دهند نمود در سال
 ۱۳۰ میلادی در زمان او بود كه سپاهیان روم را شكست داد و لسی
 عاقبت محصور آنها گشته و تمام ساكنین شهر اورشلیم را بقتل رسانیدند

بر آنحضرت و همراهان که بکلی عاری از لباس و پوشاک بود ند چه وارد شده .

در این مقام در سورة الملوک چنین میفرمایند . () فلما وردنا ما وجدنا فيها من بيت لنسكن فيها لذا نزلنا في محل الذي لن يدخل فيه الا كل ذي اضطراب غريب و كنا فيه اياما معدودة واشتد علينا الامر لضيق المكان لذا استأجرنا بهيت التي تركوها اهلها من شدة بردها وكانوا من التاركين ولن يسكن فيها احدا الا في الصيف وانا في الشتاء كنا فيها من النازلين ولم يكن لأهل وللدینهم كانوا من كسوة لتقمهم عن البرد في هذا الزمهریر) چندی نگذشت که تا اندازه فی اسباب راحت و آسایش فراهم و در آنجا نیز روش و سلوک مبارک نوعی جاذب قلوب گردید که اها لسی و مأمورین دولت زبان بستایش گشوده و جمیع جانب نهایت ادب و احترام را نسبت بآنحضرت رعایت مینمودند و اصحاب نیز هر یک بشفلی و کاری مشغول گردیده و با کمال خوبی روزگار میگذرانیدند ولی میرزا یحیی ازل که از اوان حرکت از بغداد جزء همراهان بود از بد و ورود بادر نه باز تحریک و اغوای سید محمد اصفهانی علم اختلاف برافراشت و به فتنه و فساد مشغول گردیده در ادب و اسلام و بول بنشر اراجیف پرداخت و نسبهای نالایقه بجمال صار داده . و افکار مأمورین دولتی را مشوش نمود و حتی در سال ۱۲۸۲ بقصد شهادت حضرت بهاء الله اقدام مسموم

کردن آنحضرت نموده و باین سبب چند روزی جمالبارك مریض
 سخت و بستری گردیدند و عائله مبارکه فوق العاده پریشان
 و مضطرب بودند تا اینکه یکنفر طبیب مسیحی موسوم به SHISHMAN
 برای معالجه احضار گردید و او بحضرت ورود بعلت شدت کسالت
 همکل مبارك ناامید شده بهپای ^{خود را} آنحضرت انداخته و در بستر
 حضرت بهاء الله طواف نموده بدون آنکه نسخه و دوائی بدهد
 میروید و بعد از چند روز فوت میکند حضرت بهاء الله فرمودند
 او خود را فدا نمود و قبل از آنکه فوت نماید فرمودند میرزا آقا جان
 خادم الله جهت عیادت اورفته و در آنحال طبیب مزبور میگوید
 خداوند دغای مرا مستجاب فرمود . بعد از فوت او طبیب دیگری
 موسوم به CHUPAN حاضر و معالجه پرداخت بحضرت باردیگر
 در منبع آب بیت مبارك سم ریخته و آخرین خبائثی که از او بظهور
 رسید اغوای استاد محمد علی سلطانی بقتل آنحضرت بود باین
 معنی که استاد مزبور چون خدمت حمام جمالبارك و اخوان
 با و محلول بود روزی در موقعیکه استاد محمد علی میرزا بحضرت رادر
 حمام شست و شومین نمود او از سردی صحبت بهمان آورده تا
 آنکه پرده از روی نیت سوء خود برداشته ابراز مافی الضمیر کرد
 استاد به محض استماع این قول وی بردن بمقصد سوء او از
 خود بیخود شده فوراً بحضور مبارك رفته و قضایا را عرض نمود و
 آنکه فرمودند این قضیه را بکسی اظهار ندارند معذلك سوء نیت

یحیی و حمد ستانشر آشکار و افشا گردید و علاوه اوراقی که مصلو
از شبهات و افتراات بود تهیه و در رویش صد قعلی که جهت خد^{مت}
او تعیین شده بود تسلیم نمود که بایران آورده بین احباب —

انتشار دهد و نیز تفصیل را حضور مبارک عرض نمود و چون
جمال مبارک از اخلاق و اعمال ناشایسته او که تا این اندازه موجب
فساد بود منجر شدند از آن منزل بمنزل دیگری که معروف بخا^{نه}
رضایک بود تشریف برده عزلت اختیار فرمودند و هیچک از احباب
حتی عائله مبارک را از آن حضور نمیدادند سپس از آنجا بمنزل دیگر
که معروف بخانه امرالله است تشریف بردند و در اینموقع که سال
۱۲۸۳ بود مهرزایحیی و سید محمد راهگلی طرد فرمودند و فصل
اکبر واقع شد یعنی مؤمنین حقیقی بحمال مبارک از منکرین و معرضین
بالله بکلی جدا و منفصل گردیدند نفاق ناعقین که مکرر در الواح
پیش بینی فرموده بودند بلند و طیور لیل که در الواح مبارک —
بناقضین و معرضین اشاره شده بود بحرکت درآمدند و عده ثی از
بایمان که بایحیی همدست بودند با او در منزل دیگر مأوی گزیدند
و حال روحی بعضی از آنها طوری خراب و فاسد
بود که اسباب حزن و اندوه شدید خاطر
مبارک گردید و احباب نیز فوق العاده محزون
و نالان شدند و دشمنان بر جرئت و جسارت
خود افزودند برخی را امر فرمودند

که بمراق بازگردند (۱)

در لوح مبارک خطاب به علی محمد سراج چنین میفرمایند :

(فوالله انی نفسی بیده که بیست سنه در تعلیم و تادیب و تربیت و حفظش سعی بلیغ و جهد منیع مهذول شد که ذکرش ممکن نه تا آنکه هجرت واقع و باین ارض وارد شدیم چندی نگذشت سید محمد اصفهانی از بیت الله و حصن خارج و بمقر یگر مستقر و بخوی فوالله الذی لا اله الا هو در صدر قطع سدره ربانیه برآمده الی ان اظهر الله خافیه نفسه واشتهر مکره بین المهاجرین و ارتفع الضجیج عن کل اناث و ذکور و صغیر و کبیر و این عهد بالمره از جمیع گذشته خارج شده که شاید حرارت حسد بیفسرد و تأبغضا ساکن شود و در بیت و حده ساکن شده و ابواب خروج و دخول هر کل سدود نمودم و اهل حرم جمیع از استطاع این امر منکر و نوحه و ننده مشغول. فوالله لن یقدر احد ان یذکر ماورد علیها ولن یمستطیع ان یسمعه احد من المحبتین و در حین خروج سه نفر برای خدمت معین شد و نفر مخصوص اخوی مذکور و کلیم و یکنفس برای خود و همچنین در راهم محدوده که از ولت علیه

(۱) یکی از بابیه‌ها حاجی میرزا احمد کاشانی برادر حاجی

میرزا جانی شهید است. لوح احمد فارسی بافتخار او است و او در همان حال پریشانی و غفلت باقی مانده و عاقبت بواسطه سوء لسانش کشته شد.

میرسید مابین کل قسمت شده و بعد کل متفرق شده در اماکن
متعدده ساکن و این عهد در میت وحده جالس معلق الهاب
و مرخی الحجاب و اهدا بنفسی از احباب و غیره معاشرت نمود
باب لقا مسدود و جمال بقا مستور و بعد از ستر جمال قد رسید محمد
با خوی پیوست و بغض الله سبب و علت اتحاد این دو شد و بخدعه
و مکر مشغول شدند چنانچه نفسی را بد راهم فریب داده که بهلار
رود و آنچه ارتکاب نموده اند بسدره امر نسبت دهد دیگر تفصیل
بسیار ولیکن اشتغال باین از کار را جایز نمیدانم البته شنید ماید
بقدر ضرورت اظهار میشود که ما را ناسی از کلمات کذب فانیه از صراط
امریه بلغزند تا اینکه نفس مأمور نادم شد نزد بعضی رفته تفصیل
امور را مذکور نمود و چون مراسلاتیکه با او همراه نموده مشاهده
نمودند جمیع را تحیر دست داد چه که آنچه عامل شده بحق راجع
نموده اند و همچنین رساله فی ردّ الله نوشته که با طرف برده
انتشار دهند .

و در لوح مبارک خطاب بحاجی نصیر قزوینی میفرمایند :
" تالله الحق بانکار و استکباری به جمال مختار معارضه نمود کشتی
ان برای آن متصور نه و معذرت نظر بآنکه ناس را بی بصیر و شعور فرض
نموده و جمیع عقول را معلق بر تو قبول خود دیده فعل منکر خود را
به جمال اطهر نسبت داده که در مد این الله اشتباه دهد که شاید
باین وساوس و حیل ناس را از علت علل محروم سازد مع آنکه —

اول امر از جمیع مستور بوده و احدی مطلع نه جز و نفس واحد
 منهم الذی سقى با حمد استشهد فی سبیل ربّه و رفع الی مقرّ
 القصوى (ملا عبد الکرم قزوینی معروف بمیرزا احمد کاتب)
 و الآخر الذی سقى بالکلم (میرزا موسی ملقب به کلیم اخوی
 آنحضرت) و کان موجودا حینئذ بین یدینا . هر چند انفصال
 یحیی و همدستانش از جمیع احبّا سبب بروز فتنه و هلاکای لا تحصی
 گردید ولی در اثرقیام حضرت بهاء الله و نزول آیات و الواح و
 رسائل متعدّده پرده از وجه امر برداشته شده و آشکارا امر
 الهی بتمام سلاطین و رؤسای ادیان و اهل عالم ابلاغ گسردید
 و مرحله سوّم اظهار امر مبارک یعنی اعلان امر مبارک تحقق یافت
 در لوح مبارک خطاب به حاجی نصیر فوق الذکر میفرمایند :
 ((بشأنی از غمام فضل امریّه و سحاب فیض احدیّه هاطل که
 در یک ساعت معادل الف بیت نازل (()
 و همچنین در لوح خطاب به علیمحمد سراج میفرمایند :
 ((الیوم فضلی ظاهر شده که در یک یوم و لیل اگر کاتب از عهد
 برآید معادل بیان فارسی از سماء قدس ربّانی نازل میشود
 و كذلك بشأن الآیات علی لسان عربی بدیع (()
 و نیز در همین لوح مبارک میفرمایند :
 ((از اهل بیان نفسی نه که اثر الله نزدش موجود نباشد و من
 دون ذلك آنچه در این ارض (ارضه) موجود کُتّاب از تحریرش

عاجز مانده اند چنانچه اکثری سواد مانده ()

در این اوقات جناب نهد زردی و آقامیرزا آقا کاشانی مشهور
 به منیر و ملقب به اسم الله العنیب در بلاد ایران و عراق بسیر و
 سفر و تبلیغ امر مبارک مشغول والواح و آثار و آیات الهی را در آل بر
 ظهور من بظهره الله و رجعت حسینی و قیام مسیح و قیوم بعد از
 قائم تلاوت نموده جمعی ایمان آوردند و نیز جناب احمد یزدی
 را که در آن موقع در بغداد بود مأمو به تبلیغ در ایران فرموده و نیز
 لوح مبارکی که بافتخارش نازل و معروف به لوح احمد بلسان
 عربی است جهة اصحاب تلاوت و آنها را بشاهزاده هدایت دعوت
 مینمود. و همچنین در این ایام که گرد بافتنه و لایای داخلی که
 بواسطه محیی و اعوانش پیراشده بود دشمنان خارجی نیز موقوف
 بدست آورده در چند محل بازیت و آزار یاران ایران پرداخته
 و چندین نفر را به شهادت رسانیدند از جمله واقعه شهادت اربعه
 در سلطان آباد عراق میباشد و آنها عبارتند از جناب آقاملّا ابراهیم
 معروف بملاّ باشی و جناب آقاملّا محمد علی و جناب آقا رحمت الله
 و جناب نوشاد که قبلاً به زیارت مولای خود فائز گشته و بشارت شهادت
 خود را دریافت داشته بودند و آنها پس از مراجعت بدیار خود
 زبان به تبلیغ و هدایت ناس گشودند حاج سید محمد باقر
 مجتهد آن شهر ملاّ باشی را خواسته پس از مذاکراتیکه منجر به مغلوب
 شدن مجتهد گردید ایشان را تکلیف به سبّ و لعن و تبری منطایند

وَمَلّا باشی تکلیف مجتهد منور را خارج از شئون و آداب دیانت
 شمرده میگوید چگونه به شخصی که نامش مرکب از دو واسم بزرگ
 علی و محمد است بدگوئی نعیم سید برآشفته قمه فی که در زیر
 عبای خود پنهان نموده بود بیرون آورده و بارست خود آن عظلوم را
 زخم کاری می زند و بعد اتباع و مریدانش با تیغ و شمشیر او را شهید
 مینمایند. سپس جناب ملا محمد علی و دو نفر دیگر را دستگیر
 و آنها را نیز شهید نموده جسد هر چهار نفر را در چاهی خارج شهر
 که معروف به چاه حاجی طاهر بود می اندازند و با سنگ و خاک پر
 مینمایند (۱) و حادثه دیگر قضیه دستگیری عده فی از بهائیان
 نجف آباد اصفهان است که مدتی آنها را در آنجا در طهران
 محبوس داشته و سپس آزاد نمودند ولی بعد از ورود به اصفهان ۶
 نفر از آن محبوسین را گرفتار نمود و به شهادت رسانیدند یکی از آنها
 موسوم به حبیب الله بود که ابتدا به شهادت رسید و بعد از چند روز
 جناب ملا حسن عموی جناب زین القهرین با سایر همراهانش دستگیر
 شدند و به شهادت رسیدند اسامی شش نفر منور عبارت است

(۱) محل منور اکنون در زاویه ورودی عمارت حظیرة القدس
 عراق قرار گرفته و زیارتگاه اهل بها میباشد و زیارت نامه
 مخصوص هم از قلم مبارک حضرت عبداله با افتخار آنان
 نازل گردیده است.

از جناب حسن جناب حسین جناب علی رضا
جناب ملا حسن جناب حبیب اللہ

جناب حسین . برای هر يك از شهدای مزبور لوح مخصوص
بوسیله جناب زین المقرین در ذکر مصیبات وارده بر آنها
نازل گردیده است . و نیز در این ایام یکنفر از احبای مخلص
موسوم به میرزا مصطفی نراقی که در روز حرکت مبارک از قسطنطنیه
بسمت ادرنه تشرّف حاصل نموده و مأمور مراجعت بایران شده
بود بآذربایجان ورود نموده باتفاق جناب شیخ احمد خراسانی
مشغول تبلیغ گشتند بدرجه ثی شور و نشور و ولوله برخاست
که اهل تبریز ستیزه نموده آمد و وجود مبارک را با ملا علینقی -
نیشابوری گرفتند و حکم عزیزخان سردار کل حاکم تبریز میرزا
قهرمان نایب الحکومه مأمور اجرای قتل آنها شد و ایشانرا
در همان میدان سرپا زخانه که حضرت اعلی را شهید نمود بودند
باتهایت قساوت سر بریدند .

حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکره القوا چنین میفرمایند :

((باری روزی که موکب مبارک از قسطنطنیه روانه ادرنه
آن شخص بزرگوار از ایران وارد گشت فرصت نشد مگر یک دفعه
بحضور مبارک رسید بعد مأمور بمراجعته بایران گشت در چنین
حالتی بشرف لقافائز گردید و چون بآذربایجان رسید در آنجا
بتبلیغ پرداخت شب و روز حالت مناجات بود تا آنکه در تبریز

جامی لهریز نوشید شورا نگیز گشت و از تبلیغ رستخیز برخاست
 و چون جناب فاضل کامل و عالم تحریر شهر حضرت شیخ احمد
 خراسانی بآذربایجان رسید با آن بزرگوار همدستان شد
 و هم نغمه و آواز گشت بدرجه فی شور و ولوله احاطه نمود که
 چهارا به تبلیغ پرداختند و اهل تبریز بستیزه برخاستند
 فراشان تجسس نفوس مبارکه نمودند آقامیرزا مصطفی را یافتند
 عوانان گفتند میرزا مصطفی زلف داشت یقین اونیست فوراً کلاه
 برداشت و زلفها برون ریخت و گفت به پهنید من خود او هستم
 پس او را گرفتند و آن بزرگوار را نهایت ظلم و اذیت نمودند
 عاقبت جام شهادت لهریز را در تبریز نوشیدند و بافق اعلی
 شتافتند در قتلگاه آقامیرزا مصطفی رجا نمود که من را پیش از جنا
 شیخ شهید نعائید تا شهادت او را نه بینم)

یکی از پیش آمد هائیکه بیشتر سبب شهرت و عظمت امر مبارک و
 شرمساری معروضین و ناقضین گردید موضوع تقاضای مبالغه است
 که از طرف یحیی و همراهان نشر بعمل آمد یعنی در سال ۱۲۸۴
 که مدت چهار سال از توقف حضرت بهاء الله در آدرنه میگذشت
 چندین مرتبه سید محمد اصفهانی سابق الذکر اظهار نمود مهود
 که با آنحضرت مبالغه خواهیم کرد و میر محمد شیرازی از این فقره
 مطلع شده و وسیله میرزا محمد قلی اخوی حضرت بهاء الله
 بمعرض آنحضرت رسانید و جواباً فرمودند من برای اتمام حجت

بر خلق تقاضای آنها را می پذیرم و روز معین به مسجد سلطان
 سلیم تشریف برده و با آنها پیام فرمودند که حاضر شوند و تا مدت
 سه روز در وقت معین بآن مسجد تشریف برند که بحیثی و رفقای
 برای ماهله حاضر گردند ولی آنها حاضر نشده و عذری پیش
 آوردند و راثر این قضیه حقیقت امر بعضی از نفوس که دچار
 اشتباهاتی شده بودند واضح و آشکار گردید و از میرزا یحیی
 مأیوس گشتند (۱) ولی باز دست از مخالفت برنداشتند

در کتاب بهجت الصدور تألیف جناب میرزا حیدر علی چنین مذکور
 است: () یوم میقات مابین مسلمین و نصاری و یهود آن مدینه
 بزرگ مشهور شد و کَلَّهم یوم الزَّنه حضرت کلیم الله و سحره و فرعون
 را شنیده اند و حال حضرت شیخ افندی چه که باین اسم اجلاً و
 تعظیماً ذکر مینمودند با میرزا علی که مکذب و منکر است و ازل از خوف
 اسم خود را میرزا علی گذاشته بود در مسجد مجتمع میشوند لذا روز جمعه
 از صبح تا قبل از ظهر این سه ملت از خانه امرالله که مسکن
 جمالقدم بود تا مسجد از حمام عام نمودند بقسمیکه عبور و مرور صعب
 و مشکل بود و نیز جمال ذوالجلال از خانه امرالله وحده بیرون تشریف
 بردند و خلق من حیث لا یعلمون بسلام و صلوات و تعظیم و افتاد نپوسیدن
 پای مبارک مسرور و راه باز میگردند و طلعت ذی العظمة و الجبروت —
 (بقیه در ذیل صفحه بعد)

عکس از رنه و مسجد سلطان سلیم



بقیه از صفحه قبل (

چنانکه آداب عثمانیه است دست مبارک را حرکت میدادند
و مرحبا بکم و بارک الله لکم میفرمودند تا داخل مسجد شدند
و خطیب بالای منبر خطبه میخواند ساکت شده و با فراموش نمود
تشریف بردند و جالس شدند و اذن فرمودند خطبه بخواند و از
خطبه و نماز فارغ شدند و ازل نیامد و شنیده شد تعارض نموده و
عذر خواسته ()

حتی در سال ۱۲۸۵ سید محمد اصفهانی باسلامبول رفته در نزد کارکنان دولت عثمانی اقداماتی کرد و فستنه ها برپا نمود و آنها نیز که چنین دیدند اورا بهترین دست آویز خود قرار داده اظهاراتش را بسمع قبول اصفا و بر مخالفت تشویق و ترغیبش نمودند و بکنفرانس متحد مین دولت موسوم به آقا جان بیک کج کلاه که صاحب منصب توپخانه بود با او همراه شده —

متفقاً شروع با رسال نامه های بی امضاء معلو از مقررات نسبت به جمال مبارک پدر بار عثمانی نمودند و مضمون آنکه آنحضرت در اردنه جمعیت زیادی فراهم نموده و نماینده های دول خارجه نیز با ایشان همراه و مساعد گردیده اند و قریباً دست با اقداماتی بر علیه دولت خواهند زد و نامه های دیگر جعلی نیز بنام لوح از جمال مبارک منتشر ساختند .

دولت عثمانی و سلطان عبدالعزیز از ملاحظه نامه های افترا آمیز مزبور در چاریم شدند قواد پاشا صدر اعظم عثمانی^(۱) نیز که در آنوقت بواسطه قضیه استقلال طلبی اهالی بلغارستان عازم آنجا بود و از اردنه میگذشت عظمت و نفوذ حضرت بهاء الله را در آن شهر دیده بود بر اهمیت موضوع افزود و در بازگشت باسلامبول با وزیر خارجه وقت عالی پاشا بر ضدیت آنحضرت بکدل و یک جهة شده و نزد سلطان عبدالعزیز آنچه میتوانستند از بیان تهمتها و افتراات اغراق آمیز خود داری

نمودند تا اینکه دولت عثمانی مصمم شد که موجبات حرکت آنحضرت را بنقطهٔ دورتری فراهم نماید که در آنجا محبوس و تحت نظر باشند .

در لوح سلطان خطاب بناصرالدین شاه که در اواخر ایام درنه نازلشده میفرمایند :

((فسوف يخرجنا اولوالحکم والغنائم هذه الأرض التي سميت بأدرنه الى مدينة عكا ومما يحكون انها اخرج مدن الدنيا واقبحها صورة وارذلها هواثا وانتشها ماء كانهاد ارحكومة الصدى لا يسمع من ارجائها الا صوت ترجمه واراد وان يحبسوا الغلام فيها ويسدوا على وجوهنا ابواب الرخاء ويصدوا عنا عرض الحيوۃ الدنيا فيها غير من ايامنا))

حاجی میرزا حسین خان سفیر ایران نیز بحسب دستور پادشاه ایران آنچه میتوانست در دربار عثمانی اقدام و آنها را بر این تصمیم تحریک و ترغیب نمود و به قونسولهای خود در عراق و مصر اطلاع داد که در بگرد و لت عثمانی از آنها به حمایت ننموده و قصد دارد جمالبارک را بنقطهٔ بعدی تبعید نماید . لهذا آنها نیز با احمای ساکن آن محل بنای ضدیت را گذاشتند چنانچه میرزا حسن قونسول ایران در مصر چون مطلع گردید که جناب حاج میرزا احمد رعلی در منزل حاجی ابوالقاسم شیرازی وارد شده فوراً اقدام کرده و جناب حاجی و شش نفر دیگر از بهائیان را گرفته

حبس نمود و هاندهت و آزار فراوان مملعی پول اخذ و هالاخره
 نزد حکومت مصر شکایت کرد تا ایشانرا بسودان تبعید و در آنجا
 محبوس داشتند و جناب ملا محمد نهیل زرنده نیز که در آنوقت
 در مصر بود گرفتار شده و راسکندریه محبوس گردید .
 در بغداد نیز میرزا بزرگ قونسول ایران سابق الذکر و شیخ
 عبدالحسین از اقدامات خود علیه احباب دست برنداشته مردم را
 بشورش و بلوا تحریک نمودند روز عاشورا و ایام دیگر متعرض احباب
 میشدند و حتی آقا عبد الرسول قی را که سقای بیت جمال قدم
 بود شهید نمودند (۱)

(۱) آقا عبد الرسول و آقا حسین و برادر بودند از اهل قم که
 بواسطه ایمان بامر مبارک در آنجا گرفتار شده بطهران بردند
 و در آنجا دلتی آنها را محبوس داشتند آقا حسین پس از دو سال
 از شدت هلاکی در حبس بدرود حیات گفت و آقا عبد الرسول بعد از
 هفت سال از زندان طهران مستخلص و بغداد رفته به سقایی
 بیت مبارک پرداخت و مدت پنج سال باین خدمت مشغول بود تا
 موقعی که بامشک آب بطرف بیت مبارک میآمد ناگهان
 د و نفر با و نزديك شده زخمهای منکر زدند ولی او بمنزل خود را
 رساند و در بیت مبارک افتاد و روح پاکش بطکوتایی صعود نمود و
 زیارتنام مخصوص از قلم مبارک حضرت عباس (علیه السلام) رحمت حق او را زنگر گشته است

و موقعیکه خواستند آنجسد مطهر را در قهرستان مسلمین دفن نمایند مردم اجتماع نموده و مانعت نمودند ولی حکومت جلو گیری کرده و دستور داد او را دفن نمایند .
 در لوح مبارک بافتخار جناب عند لیب این بیانات عالیہ در حق او نازل گردیده است .

(يا قلى الاعلى اذ كر عبدى الرسول الذى استشهد فى الزوراء
 انه هو الذى فوض اليه سقايتى الحرام عبد العبد الحاضر
 (ميرزا آقا جان خادم الله) لدى عرش الله المهيمن القهّوم
 انه خرج فى الاُشراق ليمسقى بيت اللّهي يوم الميثاق اذا
 قتله المشركون بظلم ناحته به الاشياء والذين طافوا العرشى
 بخضوع وخشوع) (بالاخره با دستور شيخ مذکور ميرزا بزرگ
 خان قونسول نامبرده تصميم گرفت كه كليه اخبار اانفخاد و اطراف
 تهديد نمايد لذا سه نفر شيخ حسن زنوزى و ملا محمد حسن قزوینى
 و سكر صاحب را در كر بلا دستگیر و باغل و زنجير و همراهى عده فسى
 از فراشان آنها را به بغداد آوردند كه بايران برده تسليم
 مأمورين دولت نمایند ملا محمد حسن از كثرت اذيت و آزار در
 بغداد صعود نمود و نفر ديگر را بكرمانشاه آوردند شيخ حسن
 نيز در اثر صدمات زهاى طاقت نياورده در انجا صعود كرد و سكر
 صاحب را مأمورين بطهران آوردند در انهارد ولتى حبس كردند
 و نيز بعد آن كه هفتۀ بجهان بالا شتافت . ولی شيخ و قونسول باين

اندازه قانع نشده انقدر اقدام و کوشش کردند تا حاکم بغداد را با خود همراه نموده و هشتاد و هشت نفر زن و مرد احبار را اسیر و تحت نظر سواران امنیه بموصل تبعید نمودند .

در لوح سلطان باین قضیه اشاره فرموده چنین میفرمایند :

(يا سلطان قد خبت مصاييح الأنصاف واشتعلت نـار
الاعتساف في كل الأطراف الى ان جعلوا اهلي اسارى
من الزوراء الى الموصل الحدباء)

در این موقع حسب الامر حضرتها الله سه نفر از اصحاب جناب
مشكين قلم و ميرزا على ستياح و آقا جمشيد گرجى با سلاهبول اعزام
گردیدند که از مفسده هاى سيد محمد جلوگیری نمایند ولى سيد مزبور
و همدستش آقا جان بيك جلوتر دست بكار شده سفیرايران هم با
آنها همراهی و موافقت نمود آن سه نفر را با آقا عبد الغفار و آقا محمد
باقر قهوه چى و درویش صد قعلی و استاد محمد على سلمانسى
که با سلاهبول آمده بودند دستگیر و محبوس ساختند . آقا .

جمشيد و استاد محمد على سلمانى را مأمورين دولتى بايران
آورده تسليم رؤسای اكراد نمودند آنان نیز چون برهنگناهی
آن را و نفرواقف شدند آنها را آزاد کردند و آنان دوباره خود را
بمحضر مبارك رسانیدند . سایرین نیز بعداً جزء تبعیدشدگان
قرار گرفتند و عاقبت دولت عثمانى خود آقا جان بيك مزبور را خلع
درجه و محبوس نمود از خدمت اخراجش کردند . اینواقعات

که در اسلامبول و مصر و عراق اتفاق افتاد دولت عثمانی را بیشتر
 در چار بهم و هراس نمود خصوصاً اینکه چند نفر از مأمورین
 دولت خارجه در اردنه نزد وزرای دولت عثمانی زبان به تمریف
 و تمجید از سلوک و رفتار حضرت بهاء^{الله} گشودند و از باب نصیحت
 سخنانی چند گفتند که آنها را از مخالفت با آنحضرت باز دارند و این
 سبب شد که تصمیم آن دولت بر اخراج و تبعید جمالبارک از اردنه
 بنقطهٔ در دست دیگری تشدید گردید .

روزی غفلتاً سپاهیان دولت اطراف بهت جمالبارک را محاصره کردند
 و از دخول و خروج اشخاص معانعت بعمل آوردند و تمام احباب
 را بهد از الحکومه برده از وضع حال و عقیدهٔ آنها پرسش کرده آزاد نمودند
 تا اینکه حکم تبعید آنحضرت صادر شد ولی کسی نمیدانست بهکجا
 وجه اشخاصی همراه خواهند بود همینقدر از طرف مأمورین دولت
 چند روزی مهلت داده شد که جمالبارک خود را آمادهٔ حرکت فرمایند
 در لوح رئیس که بعنوان عالی پاشا صدراعظم عثمانی نازل
 گردیده چنین میفرمایند :

((اعلم یا عبادنا اصبحنا ذات یوم وجدنا احبّاء الله بین ایدی
 المعاندین اخذ النظام کلّ الأهباب ومنعوا العباده عن الدخول
 والخروج وكانوا من الظالمین وترك احبّاء الله واله من غیر قوت
 فی اللیلة الا ولی كذلك قضی علی الذین خلقت الدنیا وما فیها
 لأنفسهم اف لهم وللذین امروهم بالسوء سوف یحرق الله اکبارهم

بالنّار انه اشدّ المنتقمين زحف الناس حول البيت وکی علینا
الاسلام والنصارى وارتفع نحبیب الہکا* بین الارض والسّماء
بما اکتسبت ایدی الظّالمین انا وجدنا ملا* الہن اشدّ ہکا* من
ملل اخرى وفي ذلك لآیات للمتفکّرين)

اصحاب د رای نمود عشق و ایمان غریبی اہرازداشتند زیرا جمعی
کہ دولت متعرّض آنہا نبود بطیب خاطر حاضر بمصاحبت
ومسافرت شدند اموالشان را فروختند و از ہر حیث خود را آمادہ
کرده و حاضر بہ حرکت گشتند ابتدا مأمورین دولت عثمانی در نظر
داشتند فقط جمال المبارک و چند نفری از احباب را اعزام دارند
و از ہزیمت سائر دوستان جلوگیری نمایند ولی یکی از احبای مخلص
موسوم بہ حاج محمد جعفر تہریزی برآشفته از شدّت تأثری کہ از
جہۃ ممانعت مأمورین دولتی داشت حلقوم خود را با تیغ برید و
ہمین کہ مأمورین چنین ثبات واستقامتی از احبّا مشاهده نمودند
قضایا را بہاب عالی اطلاع دادند دستور رسید کہ مانع از ہمراہی
آنہا نشوند لذا اجازه داده شد کہ احباب نیز بمصاحبت آنحضرت
در این مسافرت ہمراہ باشند .

حضرت عبد الہیاء در کتاب تذکرة الؤفا چنین میفرماید :

() چون ظالمان دست تطاول گشودند تا جمال المبارک را بسجن
اعظم ہرند احبّا را از معیت معشوق حقیقی ممانعت کردند پس
مقصودشان آن بود کہ جمال المبارک را با معدودی از متعلّقان ہا

زند ان بیاورند حاجی مذکور چون خود را ممنوع دید به تیغی
حلقوم خویش را بهرید بحالتیکه خلق بجزع و فزع آمدند و حکومت اجا^{زه}
سفر کل احباب بمعیت مبارک داد و این بهرکت حرکت عاشقانه
حاجی مذکور شد)

وچنین مقرر داشتند که حضرت بهاء الله همراهان به عکا و حیسی
بجزیره قهرس تعید گردیده و ضمنا از اتباع حیسی سید محمد اصفهانی
و آقا جان بیک و میرزا رضا قلی تفرشی و میرزا نصر الله تفرشی که برادر
بودند به همراهی حضرت بهاء الله و چهار نفر از احباب که عبارت
بودند از جناب مشکین قلم میرزا علی سیاح و آقا عبد الغفار و آقا
محمد باقر قهوه چی با اتفاق حیسی در جزیره قهرس تحت نظر باشند .
اینک قسمتی از شرحیکه میرزا آقا جان خادم الله حسب الامر مبارک
نوشته است در این مورد عینا درج میگردد :

" این عهد فقیر معروض میدارد اگرچه تفصیل حرکت از ارض سر و
بلاهای وارده در این ایام از ذکر و بیان و خامه و نمان خارج است
لم یحصها الا الله ربی و رب کل شیئی ولیکن حسب الامر مختصر
عرض میشود که شمی از شبها پنج ساعت از شب گذشته امر فرمودند که
جناب اسم الله جمال باد و نفر همراه ایشان که قاصد حرم مقصود
بودند در همان وقت از شب پروند مال بگیرند و از آن ارض خارج
شوند این بنده متحیر که سبب چیست حسب الامر مأمور
شد و حضرات علی الصبح خارج شدند بعد از چند ساعت از حین

خروج ایشان آمدند و استفسار احوالشان نمودند که چه شدند و کجا رفتند جواب مختصری ذکر شد و رفتند بوم بعد بختیّه ساعت هشت صبح جمیع احبّا را از تاجر و غیره که در سوق مشغول بودند جمیع را گرفته بهاب بردند و حبس نمودند. و اطراف بیت را ضبط طعسکره گرفتند و از باب شخصی آمد خدمت غصن اعظم معروض داشت که حسب الحکم باید به گلمهولی تشریف ببرند دیگر چه عرض کنم که چه واقع شد بقسمیکه جمیع آنچه در بیت بود با اسم حراج بتاراج رفت و بعد در سرآیه با صاحب ذکر کردند که هر که بخواهد در محل خود برود بکسب و تجارت خود مشغول شود و از ده نفر که در خدمت حضرت ابهی مادر نه وارد شده اند باید در خدمتشان بروند باقی خود مختارند نفس قبول توقف ننمود و جمیع از اشیاء و اسباب و اوضاع خود گذشتند و مفارقت اختیار ننمودند مخصوص چند نفر تاجر بودند که سنه قبل وارد ارض ستر شده بودند کل از اسباب خود گذشتند و ضرر کلی بر آن نفوس وارد شد و مملتی اسباب را قیمت بسیار نازل فروختند و نفوسیکه خریدند در دادن وجه تعلل نمودند و ایشان معطل نشدند از مال گذشتند و بجنود اجلال ملحق شدند و بکنفر هم خود را فدا نمود که لوله در شهر افتاد و اکثری از قناسل دول بحضور آمدند و بسیار سخنها بمیان آمد فرمودند که این سفر حتم است و باید برویم علی الله فی کلّ الامر توکلی باری اگر خواهم تفصیل

بیانات حضرات را معروض دارم بطول خواهد انجامید و لکن بسیار بمحبت آمدند و تفصیل امور را کلاً طراً به جمیع دول نوشتند و در روز حرکت غوغای غریبی برپا شد با هفتاد و دو نفر از ارض ستر بارض سجن توجه فرمودند دیگر چه عرض کنم که در راه چه حالت خوشی دست دار و الله جمیع مثل آنکه به عیش میروند و دیگر چه عرض کنم از آیات بدیع که در هر حین ظاهر و هویدا میگشت فیالیه کنت معنا)

در این مقام ترجمه قسمتی از فرمان پادشاه عثمانی که بنیان ترکیسی راجع به تبعید و حبس حضرت بهاء الله به عکا صادر شده است ذیلاً درج میگردد .

... میرزا حسینعلی و جمعی از اصحاب ایشان بحبس ابد در قلعه عکا محکوم گردیده اند وقتی بآن قلعه رسیدند و تسلیم شما شدند ایشان را در داخل قلعه ما دام الحیات مسجون سازند و مراقبت کامله مجری دارید که با احدی آمیزش ننمایند و مأمورین بنهایت دقت نظارت نمایند که از محلی به محل دیگر حرکت نکنند و دائماً تحت نظر دقیق باشند)

ظهر روز ۲۲ ماه ربیع الثانی از سال ۱۲۸۵ مطابق با ۱۲ اوت از سال ۱۸۶۸ میلادی پس از چهار سال و هشت ماه و بیست و دو روز اقامت در اردنه آنحضرت و همراهان را سوارگاری نموده با عده فی سرباز که رئیس آنها حسن افندی نام داشت حرکت

داد موقوفه بعد از چهار روزه شهر گلپولی ورود دادند .
 مأمورین نامبرده پس از ورود هیکل مبارک به گلپولی وانجام -
 مأموریت مرخص شدند .

۲۲ - ورود مبارک به گلپولی

آنحضرت وعائلة مبارکه و همراهان پس از ورود به گلپولی سه
 روز اقامت فرمودند چند نفر از احبای مخلص در این محل موقوف
 بنیارت آنحضرت گشتند از جمله جناب حاج محمد اسمعیل ذبیح
 کاشانی برادر جناب حاج میرزا جانی شهید که حامل لوح رئیس
 قرار گرفت و او را در آن لوح مبارک باین عبارات عالیّه ذکر و تلبیس
 (انیس) و ذبیح یاد میفرمایند : (. دع ذکر الرئيس
 ثم اذکر الانیس الذی استأنس بحبّ الله وانقطع عن الذین
 اشركوا وکانوا من الخاسرین یا ذبیحی الروح لك ولمن
 آنس بك ووجد منك عرفی وسمع منك ما یطهره افئدة القاصدین)

۲۳ - عبور از بند راز میر و اسکندریّه

بعد از چند روز اقامت آنحضرت و همراهان در گلپولی عصر روز
 اول ماه جمادی الاولی از سال ۱۲۸۵ هجری سوار شده و روز
 دیگر حضرت بهاء الله وعائلة مبارکه و همراهان که جمعا هفتاد
 نفر بودند به بند راز میر رسیدند و در روز در این جا توقف فرمودند
 در این محل یکس از همراهان ، جناب میرزا آقا کاشانی ملقب
 به منیب که قبلاً ذکر از ایشان و خد ماتش جهت تبلیغ امر مبارک

گردید چون سخت مریض بود و کاهیتان کشتی سخت گیری نموده
از پذیرفتن ایشان عذرخواست لذا ناچار آنجناب را پیاده نموده
بشهر بردند و در مریضخانه بجهة معالجه و مداوا خوابانیدند
ولی او بعداً در همانجا صمود نموده و درازمیر مدفون شد .

حضرت عبداللہاء در تذکرۃ الوفا چنین میفرماید :

" ہاری در اسلاہول در وقت سفر ہارض ستر جمالہارک روحی
لا حبائہ الفداء حضرت منیب را مرخص فرمودند کہ رجوع بایران
نمایند وہ تبلیغ مشغول گردند لہذا مراجعت بایران نمودند
و مدتی در ایران علی الخصوص در طہران خدمات فائزہ مشغول
بود تا آنکہ در بارہا زایران ہارض ستر آمد و مساحت اقدس مشرف
گشت و مدتی در آنجا ہشرف لقافائز بود و در ہلیہ کبری یعنی نفی
بہ عکا ضعیف و علیل در رکاب حضرت ربّ جلیل در این سہیل اسیر
گشت ولی ہسہار ناتوان بود زہرا ہمرض شدید مبتلا ہا وجود ایمن
راضی نشد کہ در ادرنہ بماند و معالجه پردازد بلکہ آرزوی

آن داشت کہ در اقدام جمالہارک جانفشانی نماید آمدیم تا بدریا
رسیدیم از شدت ضعف سہ نفر او را بلند نمودند تا آنکہ کشتی رساند^{ند}

در کشتی مرض شدت یافت بد رجعتی کہ کاهیتان کشتی اصرار در
اخراج نمود ولی بسبب الحاح ما تا از میر صہرنمود درازمیر قاہیتان
بہ امور دولت میرالای عمرہیک کہ بہمراہی ما ہور گفت اگر او را —
بیرون نہرند من جہراً بہرون کنم زہرا کشتی مریض قبول نکند

لهذا ما مجبور شدیم که ایشانرا بخسته خانه از میریم با آن
حالت ضعف که توانائی تلفظ يك حرفنداشت خود را کشان
کشان بقدم مبارك رساند برپای مبارك افتاد گریه بسیار کرد
ازوجه جمال مبارك نیز شدت احزان ظاهر و آشکار شد لهذا
ایشانرا به خسته خانه از میریم ولی گماشتگان ما را بیش از
یکساعت مهلت ندادند آنوجود مبارك را خسته خانه در بستر
گذاشتیم و سرمبارک را بر بالین نهادیم و از سرتاپا بوسیدیم و قهر
منورش دراز میر است ."

ازاز میر کشتی حرکت نموده با سکندریه رسید در آنجا مأمورین
دولتی همه را از آن کشتی به کشتی دیگر نقل داده و سمست
حیفا حرکت دادند

۲۴- ورود به حیفا و حرکت

در حیفا کشتی حامل آنحضرت و همراهان لنگر انداخته و توقف
نمود اول عائله مبارکه و سپس جمال مبارك بقایقهای کوچک سوار
شده با سایر همراهان بساحل حیفا پیاده شدند در اینجاست
میرزا یحیی و چهار نفر را که دولت معرود داشته بود همراه او باشند
بسمت جزیره قهرس حرکت دادند . در اینموقع آقاعبد الغفار
اصفهانی که یکی از آن چهار نفر بود از شدت احزان خود را از
فراز کشتی بدریا انداخت ولی مأمورین او را بیرون آورده بقهرس
حرکت دادند او عاقبت بهر وسیله فی بود خود را از آنجا نجات

داره بسوی عکاشافت .

در کتاب تذکره القوا در باره او چنین میفرماید :

((چون عوانان اورا بقوه جبریه مانع شدند خود را از فرازگشتی
 بدریا انداخت ولی مأمور به حیا ابد امتنبه نگشت از دریا بیرون
 آورد و در رکشتی مسجون نمود و بعنف و جبر بقبرس برد در ماغوسا
 مسجون بود ولی بهر وسیله نمی بود مجال فراریافت و بسوی عکا
 شافت در عکا نام خویش را عبد الله نهاد تا از شر عوانان محفوظ
 و مصون ماند))

حضرت بهاء الله و همراهان پس از کمی توقف در ساحل حیفسا
 بوسیله قایق بسمت عکا حرکت فرمودند .

۲۵- ورود مبارک به زندان عکا

ورود آنحضرت و همراهان به شهر عکا (۱) روز ۱۲ جمادی الاولی
 از سال ۱۲۸۵ مطابق با ۳۱ اوت از سال ۱۸۶۸ میلادی است
 پس از ورود همه راهبه قشله عسکریه که محل حبس محکومین بوده
 برده و سربازها راهبه محافظت اطراف قرار دادند و دستور داده

(۱) شهر عکا از بنادر قدیمی و معروف مدیترانه است از زمان
 فنیقیان که در کنارهای مدیترانه تمدن جدیدی بوجود آوردند
 و اکثر آثار تمدن امروزی مانند اختراع خط و کشتی رانی منسوب
 بقیه دوزیل صفحه بعد

شد طبق فرمان سلطان عثمانی احدی داخل و خارج نشود
 غرفه های مخروبه ها ز خانه بر حسب دستور مبارك بهین همراهان
 تقسیم گردید و هر عائله ثی در حجره و محلّ خود قرار گرفتند .
 شب اول ورود بر آنحضرت و تمام مسجونین بسیار سخت گذشت
 زیرا وسایل راحت و آسایش و همچنین غذا و حتی آب نوشیدنی
 نایاب بود و هیچکس راهم اجازه خروج و تهیه آب و نان نمیدادند

(بقیه در صفحه قبل)

هان قوم است این بند موجود بوده است و در ایام سلطنت داود
 و سلیمان و هجوم اسکندر بممالك شرق و نیز مدت در بیست سال
 جنگهای صلیبی که مسیحیان بر فلسطین و اراضی مقدسه تسلط
 یافتند و بعد در اثر فتوحات صلاح الدّین ایوبی رانده شدند
 و همچنین در جنگهای ناپلئون کبرفتح این شهر همواره مورد
 توجّه فاتحین بوده است اصل اسم آن عکواست یعنی مثلث
 منحنی الضلع چون فینیقیان بحسب مراکز طبیعی جغرافیائی
 شهرها و اماکن حوزه کشور خود را نام گذاری مینمودند
 و در کتب انبیای بنی اسرائیل بنام عاکور و عخور آمده است در کتاب
 هوشع نبی آیه ۱۵ میفرماید () و تا کستانهایش را از آنجا بسوی
 خواهم داد و وادی عخور را بدروازه امید مهمل خواهم ساخت و
 در آنجا مانند جوانیش و مثل روز بیرون آمدنش از زمین مصر خواهد

در لوح مبارک رئیس که در عکا بنیان فارسی بعنوان عالی پاشا
صدراعظم عثمانی نازل گردیده راجع بوقایع اولیه ورود سجن
چنین میفرماید : ————— :

() و بعد از ورود ضباط عسکرته کل را احاطه نموده اناشاً و ذکراً
صغیراً و کبیراً جمیع را در قشله نظام منزل دادند شب اول جمیع
از اکل و شرب ممنوع شدند چه که باب قشله را ضباط عسکرته اخذ
نموده و کل را منع نمودند از خروج و کسی بفکر این فقرا نیفتاد

بقیه (سرائید) (در باب کتاب اشعیا آیه .) میفرماید :
() و شارون مرتع گله ها و وادی عاکور خواهگاه رمه ها بجهت قوم
من که مرا طلبیده اند خواهد شد () و همچنین احادیث بسیار
از حضرت رسول اکرم در باره فضیلت شهر عکا و ساکنین و مهاجرین
باین شهر روایت گردیده است که قسمتی از آنها را آخر لوح شیخ
مرقوم گشته است پس از ورود حضرت بهاء الله و همراهان باین
شهر جمیع نبوات انبیاء و مصادیق احادیث مروه تحقق یافت و این
شهر و سایر اماکن اراضی مقدسه فلسطین که گننام و از نعمت
عمران و آبادی محروم بود روه بآبادی گذاشت و شهرت جهانی
یافت و امروز دارای اهمیت خاصی گردیده و مورد توجه
جهان نمان قرار گرفته است .

حتی آب طلبیدند احدی اجابت نمود) (ولی حکومت عکا بعد
از چند روز برای هرنفری چند قرص نان سیاه و مصاریف غیر قابل
ذکری معین نمود و چندی نگذشت که تمام مسجونین مبتلا به
تب و کسالت شدیدی گردیده و سه نفر استاد محمد باقر و برادرش
استاد اسمعیل خیاط و آقا ابوالقاسم سلطان آبادی در همان
بدایت ورود سخت مریض شده بملکوت ابهی صعود نمودند .
در کتاب تذکره الوفا راجع بشرح حال این نفوس مبارک —
چنین مرقوم است : ((اما در برادر مهرپرورش (استاد
محمد باقر و استاد اسمعیل برادران پهلوان رضا کاشانی) —
بعنايت جمال صبارك اسیر عوانان گردیده در سجن اعظم مقید
و شريك و سهم این آوارگان گردیدند و در نهایت انقطاع و —
انجذاب در بدایت ورود به عکا بملکوت ابهی شتافتند زیرا
ستمکاران بمحض ورود کل را در ضمن قلعه در قشله عسکر حبس —
نمودند و مقرر دخول و خروج را بر بستند و هوای عکا در آن اوقات
مسموم بود هر غریبی بمجرد ورود بستری میشد جناب آقا محمد باقر
و آقا محمد اسمعیل مبتلا بمحض شدیدی شدند طبیب و دوائی در
میان نبود آن در نور مجسم در يك شب دست در آغوش يكدیگر
صعود بجهان ابدی نمودند و یاران را بحسرت بی پایان
انداختند شب جمیع گریان بودند صبح خواستیم تا جسد مطهرشان را
برداریم عوانان گفتند شمارا خروج از قشله جائز نه این در جنازه

را تسلیم کنید ما غسل و کفن و دفن مینمائیم ولی مصارف را شما
 باید تکلف نمائید از قضا چیزی موجود نبود سجّاده فی زهر
 پای جمال مبارک بود جمال مبارک روحی لا حباه الفداء آن سجاد
 را از زیر پای مبارک برداشتند و فرمودند بفروشدند و معوانان بدهند
 بصد و هفتاد غروشان سجّاده فروش رفت و تسلیم ستمکاران شد
 ولی آن ظالمان آن دوزخ مجسم رانه غسلی نمودند و نه کفنی
 بل زمین را کاویده آن د و مظلوم را با لباس دفن نمودند که آن
 قبرشان متصل بهم است همچنانکه جانشان در ملکوت ابهسی
 همدم جسمشان نیز در زیر خاک دست در آغوش یکدیگر است ()
 و نیز راجع به صعود آقا ابوالقاسم در صفحه ۲۶۲ کتاب منهور
 میفرمایند :

((جناب آقا ابوالقاسم بیمار شد و به محرقه شدید گرفتار او نیز
 مقارن صعود آن د و برادر آقا محمد باقروا محمد اسمعیل صعود
 نمود و جسم مطهرش در خارج عکامد فون شد))
 و در لوح رئیس راجع بمصائب وارده در سجن چنین میفرمایند :
 ((در گلّ لهای و ایام در مکر جدید مشغولند و از خزانه دولت
 در هر شبانه روز سه رفیف نان با سرامید دهند و احدی قادر بر اکل
 آن نه و نفر از این عباد در اوّل ایام ورود برفیق اصلی
 شتافتند يك روز حکم نمودند که آن اجساد طینه را برندارند تا
 وجه کفن و دفن را بدهند و حال آنکه احدی از آن نفوس چپیزی

نخواستہ بود و از اتفاق در آن حین زخارف و نیوٹہ موجود نبود
 هر قدر خواستیم کہما واگذارند و نفوسیکہ موجودند حمل نعش
 نمایند آنہم قبول نشد تا آنکہ بالاخرہ سجادہ بردند و رہا زار
 حراج نمود و وجہ آنرا تسلیم نمودند بعد کہ معلوم شد قدری از
 ارض حفر نمودہ آن در وجسد طیب را در یک مقام گذارده اند ہما
 آنکہ مضاعف خرج دفن و کفن را اخذ نمودہ بودند ((۱)

(۱) در سفرنامہ اروپا از بیانات مبارکہ حضرت عبدالبہا
 مذکور است : ((وقتیکہ وارد عکاشدیم در چنان مصیبتی کہ
 جمیع در زحمت و ہلا بودیم لذت و سروری داشتیم کہ بگفتن
 نباید وقتی ہفتاد نفر اصحاب در قلعہ محبوس بودند ہمہ
 مبتلای تب شدند بدرجہ شمی کہ هیچیک قادر بر حرکت نبود
 الا من و آقارضا کہ مشغول پرستاری احباب و تہیہ و واشوہا
 بودیم اتفاقاً منزل من ہم در اطاقی واقع کہ فرش آن از سنگ
 بود و بسیار رطوبت داشت و آن اطاق را بجهت
 غسلخانہ ساختہ بودند با آن حالت ابتلا در
 ظل حضرت بہا اللہ چنان سرور بودیم کہ ہر
 زحمتی را راحت میدانستیم ((

در مقام مناجات راجع به سجن و مصائب وارده چنین میفرمایند :

((سبحانك يا الهی ترى بأنّی حبست فی هذه المدنیة

الّتی لم یسكن فیها احد الا اهلها وانها اقبح مدن الدنیا
واخرها ومنعنا الغافلون عن الخروج منها وسدّ وعلی وجوهنا
کلّ الأبواب .

فوعزتک لست أجزع من ذلك لأنّی قبلت فی حبّک الهلاکها
واخترت فی سبیلک القضاء بأسرّها ولكن حیّرنی بعض قضائک
وتقدیرک فکیت ختم اناء المسک بین الذین لا یعرفون فوحاته
هل یفرون منه واشهد یا الهی بأنّ فیکلّ فعلک لحکمة
بعد حکمة وسرّ بعد سرّ تکشفها فی حینها تظهره فی وقته اسئلک
بنفسک بأن لا تمنع من احبک عن هذا المسک الذی سطع أریاحه
وانّک انت المقتدر المهیمن القیوم))

واینک قسمت دیگر از مشروحه میرزا آقا جان خادم که در باره این

وقایع نوشته است درج میگردد :

((. بعد وارد گلیبولی شدید عمرافندی مین باشی
مخصوص با پنج نفر اون باشی وارد شدند معروض داشت بایسد
بعکات شریف ببرند بعد در باپور نمسه متوجه سمت عکاشیدیم
قرب بعدینه فلك ایستاد وبقایق تشریف آوردند وچهار نفر
را از حضور منع نمودند جناب سیاح و جناب مشکین قلم و آقا محمد
و آقاعبد الغفار عمرافندی مذکور داشت که مأمور این چهار نفر

را بقبرص برم حضرات بناله آمدند بعد از چند دقیقه مفارقت
 جناب آقا عبدالغفار خود را از عرشه کشتی بهحرانداخت فیما
 روحا من حبه وانقطاعه وتوکلہ واستقامته وبعد بعدا وارد شدیم
 در قشله عسکریه منزل دادند و شب ورود چیزی در حرم نه بود
 پاشا شام فرستاد و آن هم باطفال داده شد و هواد رشدت —
 حرارت و گرمی و آب شور و غذا های مخالف دیگر معلوم است
 که چه گذشته ولكن بفضل الهی در کمال روح و ریحان بوده و
 هستیم فسوف ینصر الله عماره بالحق و انه موفی وعده واته
 بکل شیء علیم چنانچه هر چه در الواح قبل در تفصیل انقلاب
 ارض ستر مرقوم کل ظاهر شد آنچه هم از نصرت که مرقوم شده الهیه
 ظاهر خواهد شد . و سه نفر در این ارض غربت و سجن فدا شدند
 و برادر جناب باقر و اسمعیل علیهما رحمۃ الله و عنایتہ دست
 بگردن هم در یک شب فدا شدند از اول ابداع تا حال چنین امری
 واقع نشده که برادر باین قسم متحدًا متفقًا از ارض تیره بمقبر
 اطهر منیر طبران نمایند طوبی لهما و لأصلاب حملهما
 و لرحم خرجامنه تفصیل عنایاتی که درباره ایشان ظاهر شد
 حال نمیتوانم عرض کنم چه که السبیل مقطوع والقلم منسوع
 و همچنین جناب آقا ابوالقاسم از اهل سلطان آباد با همه این
 بلا یافی الحقیقه در کمال راحت و روح و ریحان بودیم چه که بملقا
 فائز بودیم ولیکن محزون از طرف احبای عراقی که از حضور دور بودند

و بهلای د مجور مهتلا ولیکن چون که لِلّٰهِ وَفَى اللّٰهُ بِهِ بِأَسَى
 نیست و حزنی نه) (د راینحال احبای ایران که د چار مضیقہ -
 واذیت و آزار و قتل و غارت از طرف متعصبین و حکام ظلم و جور بود
 تد ریجاً از محلّ نفی و حبس جمالہبارک مّطلع گردیده بی د ریسی
 جہۃ زیارت حرکت نموده خود را بہ عکا میرسانیدند ولی چسوں
 حکومت سید محمد و آقا جان بیک را د رحبرہ فوقانی محبس کہہ
 مواجہ د روازہ شہر بود سکونت وہا نہاد ستوردارہ شدہ بود ہرکس
 از افراد احبا وارد شد فوراً آنہا را خبر نمایند لذا مراقبت نمودہ
 بمجرّد اینکه یکی از ہاران وارد میشد حکومت را مّطلع میکردند از این
 جہقا احبا وستان کہ با ہزاران زحمت و مسّقت بقصد زیارت -
 جمالہبارک بہ عکا وارد میشدند د راثر سعایت این د ونفرد چار
 تعرّض حکومت میکردیدند با اینحال عدہ فی از احبا ہمزم زیارت
 ہیکل مبارک از ایران وارد شدہ و ازورای خندق و ہاروی شہر
 ہزیارت جمالہبارک نائل میشدند و چند نفری ہمہزحمت وارد شہر
 و موفق ہزیارت شدند از جملہ جناب حاج شاہ محمد امین الہیان
 کہ باتفاق حاج ابوالحسن امین اردکانی کہ توانستند د رحمام
 مشرف گردند .

د کتاب تذکرۃ الوفا چنین مذکور است ((و حضرت امین ثانی
 میرزا ابوالحسن چنان شاہدہ کہرہا ہرا و تأثیر کرد کہ لرزد و -
 پای لغزید و ہفتاد و دس مجروح شد و دم جاری گشت) (

در یکی از الواح مبارکه راجع باین حوادث چنین میفرمایند :
 " انا نكون جالساً فی السّجن و قعد المرصدین الذّان بهما
 منع السّحاب و سمعت النّوران و اذا دخل احدهما المدینه
 مقبلاً الی الله اخبر اربیسها لذلّا منع الاحباب عن شطر ربّهم
 العزیز الوهاب کذلک یخبر کم جمال القدم بعد اذاخذت
 الاحزان و اذکر اذا دخل نبیل قبل علی و اراد ان یحضر
 ثلقاً العرش اخذه الغافلون و اخرجو من المدینه بذلک ناحت
 الورقاً و بکت الاشیاء و اصفرّت وجوه الذّین اقبلوا الی اللّٰه
 العزیز المّان "

در این لوح مبارک نمونه ای از بلاهای وارده مذکور است که
 چگونه در ایام سجن نفوس از راه دور برای زیارت خود را به
 عکا می‌رسانند ولی در اثر تضییقات وارده محروم مانده و
 مراجعت نمی‌نمودند .

حسینعلی لمن تقرب و رجع الرّفع بما یرتبه المختار .

بسم الله الاعظم الاهی

ذکر من لدنا لمن هاجر الی الله و تقرب بحر الاعظم اذ کان
 فی السّجن بین ایدی المشرکین فلما بلغ شاطئ البحر امرنا
 بالرجوع مع عبدنا الرّفع و منعنا عن الیورود بما اکتسبت ایدی
 الظّالمین ان یا عبد طوی لك بما سمعت امر الله و فسرت
 بما امرت من لدن عزیز حکیم قد کتب لك جزاء ما عطت فسی

سبيله انه وليّ المحسنين قد قبلنا هجرتك وتوجّهك الى الله
 ربك وربّ العالمين ان اخرج بهذه البشارة التي لا حبت
 واشرقت من اصبح ارادة ربك القديم لا تحزن رجوعك انّـه
 نفس الایاب بها اتبعت فيه حکم ربك المقدر القديم طوبى لك
 وللكذين لا يرون رضا انفسهم بسلوى الله و ما اراده في لوح
 عظيم كذلك ذكرناك فضلاً من عندنا وانا العزيز الكريم انما
 البهاء عليك وعلى الذين آمنوا بالله اذا تن بالحق بسلطان
 عظيم

تدریجاً چند نفر از محترمین محلّ در قشله بملاقات آمدند
 و سوّه تفاهمشان رفع شد بدین سبب انس و الفتی حاصل یافته
 گاهی محبّت مینمودند و چند نفر از اعراب نیز ایمان آورده و
 وسیله تشرف برخی زائرین را فراهم آوردند و گاهی از پشت
 حصار عکا راهمسانی نموده اشخاصی را با ریسمان او دیوار
 بالا میکشیدند تا بحضور مہارک مشرف میگشتند عده ای از
 احبّای این وسیله و وسائل مختلفه دیگر تشرف حاصل کردند
 و عرایض احبّای را تقدیم نمودند و حامل الواح مہارک جہۃ
 دوستان الهی شدند با این حال سید محمد و رفقایش دائماً
 بجاسوسی مشغول و با مامورین دولتی مرتبط و فتنه و فساد بر
 میانگشتند و آنقدر در اعمال ستیّه خود اصرار ورزیدند و عرصه
 را بر مهاجرین تنگ نمودند تا عده ای از اصحاب محرمانه بقتل

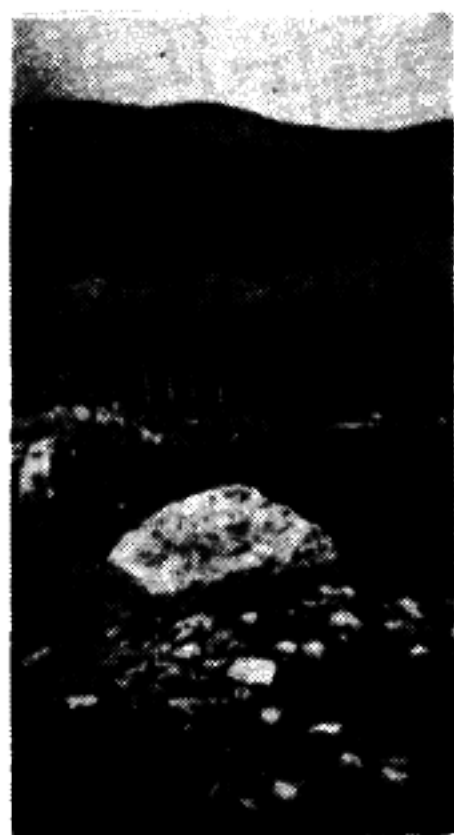
سه نفر از آن نفوس اقدام کردند که همان سید محمد و آقا جان بیک و نصر الله تفرشی بودند در اثر این پیش آمد و لوله عظیمی برخاست و حکومت محل صبحی پاشا جمال مبارک را در مقر حکومتی احضار و استنطاق و حضرت عبدالبهاء را در لیمان بحس مبتلا نمودند و بیست و پنج نفر از اصحاب را نیز در زندان محبسوس داشتند تا آنکه معلوم گردید آن حضرت و حضرت عبدالبهاء در این اقدام دستوری نفرموده و حتی اکثر اوقات احبارا نهی شدید از تعرض و اذیت و آزار فرموده اند و چند نفری که دست به این کار زده بودند واضح شد که از مفاست آنان به جان آمده اند و از پیش خود مرتکب این عمل شدند . (۱)

حضرت ولی امر الله در لوح قرن امریک می فرمایند : " صبحی پاشای متطاوول که جمال مبارک را در مقر حکومتی در عسکاً احضار کرد به جزای اعمال خود رسید و از مقام خویش مخلوع و به خسران مبین گرفتار گردید " از جمله نفوس مهمهائی که در ایام سجن عکا در سال ۱۲۸۶ مشرف گردید میرزا بزرگ خراسانی فرزند جناب حاج عبدالمجید نیشابوری بقیة السیف اصحاب قلعه است که حامل لوح ناصر الدین شاه که در ایام توقف در ادرنه از قلم مبارک نازل شده بود گردید و در الواح مبارک به لقب بدیع فائز شد و جوانی بود به سن هیجده سال با

(۱) لوح مبارک احتراق که به اعزاز آقا سید علی اکبر برادرزاده سید مهدی دهجی قبل از وقوع این حادثه نازل گردیده است .

استحضا ریه که از مخاطرات این رسالت داشت با شسیر و
 انجذایی بی نظیر بسمت ایران عزیزت نموده در نیاوران —
 بدست خود لوح مبارک را بناصرالدین شاه تسلیم کرد و به
 دستور شاه او را بحبس انداخته بشکنجه و عذاب او پرداختند
 و بوسیله میله های آهنی که در آتش گذاشته و قرمز شده بود
 بدنش را داغ نمودند و هر دم که مهر غضبها بر شکنجه های
 گوناگون میفرودند از او جز تسلیم و رضا و شکر بآستان الهی
 کلمه ای نشنیدند و آثار پشاشت و سترت را از وجه او آشکار
 میدیدند و این بر تعجب و شگفتی دژخیمان میافزود تا آنکه
 بعد از سه روز مرغ روحش از قفس تن نحیف ورنج دیدارش
 نجات یافته و بطکوت الهی پرواز نمود و جسد مطهرش را در
 گلندوک مدفون ساختند ولی ناصرالدین شاه باتعام قساوت
 قلب و بدگمانی که نسبت بامر مبارک داشت لوح مبارک را نزد
 حاج ملا علی کنی که از علمای مشهور طهران بود فرستاد و
 جواب آنرا خواست و آن لوح مبارک را اعاده داده و بهیانه
 اینکه این شخص معارض دین و دشمن شاه است خود را از
 انجام این تکلیف مبرا دانست و بهستوفی الحاکم پیغام داد
 که بشاه بگوئید اگر در دین خود شبهه ای داری بگو تا من
 بیایم و رفع شبهه را بکنم و الا جواب این نامه همین معامله
 ایست که با قاصد آن نمودید و باید دستور بدهد که —

که پادشاه عثمانی بر او سخت بگیرد و نگذارد احدی او را
 (مقصود حضرت بهاء الله است) ملاقات نماید .
 " ژوئیه سال ۱۸۶۹ میلادی مطابق با سال ۱۲۸۷ هجری "
 زیارت نامه مخصوصی از قلم مبارک در حق بدیع نازل و او را
 بلقب فخرالشهداء ملقب فرمودند .



مدفن جناب بدیع در گلندوک

و در لوح مبارك راجع بآن مظلوم ميفرمايند :

" قل انا قهضنا قهضته من التراب و عجنناه بعياه القدر قوالا طمينا
و نفخنا فيه روحا من لدنا ثم زيناه بطراز الاسماء في ملكوت
الانشاء و ارسلناه الى السلطان بكتاب ربك الرحمن تعالى
هذا الامر الذي على العالمين محيطا "

و اينك نظر باهميت موضوع قسمتي از لوح مبارك سلطان درج^{ميشود}

" يا ملك الارض اسمعنداء هذا المملوك اني عبد آمنت بالله وآياته

و قد يت بنفسي في سبيله و يشهد بذلك ما انا فيه من الهلايا

التي ما جعلها احد من العباد و كان ربي العليم على ما اقول

شهيدا . ما دعوت الناس الا الى الله ربك و رب العالمين

و ورد علي في حبه ما لا رأت عين الابداع شبهه يصدقني في

ذلك عباد ما منعتهم سبحات البشر عن التوجه الى المنظر الاكبر

و من عنده علم كل شئ في لوح حفيظ كلما امطر سحب القضا

سهام الهلا في سبيل الله مالك الاسماء اقبلت اليها و يشهد

بذلك كل منصف خبير كم من ليال فيها استراحت الوحوش في

كنائسها و الطيور في اوكارها و كان الفلام في السلاسل

و الاغلال و لم يجد لنفسه ناصرا و لا معينا اذكر فضل الله

عليك اذ كنت في السجن مع انفس معدودات و اخرجك منه و

نصرك بجنود الغيب و الشهادة الى ان ارسلك السلطان الى

العراق بعد از كشفنا له أنّك ما كنت من المفسدين
يا سلطان اقسّمك به ربّك الرحمن ان تنظر الى العباد بلحظاً
اهين راء فتك و تحكم بينهم بالعدل ليحكم الله لك بالفضل
ان ربّك لهو الحاكم على ما يريد يا سلطان انسى
كنت كاحد من العباد وراقدا على المهاد مرّت على نسائم
السّبحان وعلّمتى علم ما كان ليس هذا من عندى بل من لدن
عزيز عليم و امرنى بالنّداء بين الارض و السّماء بذلك ورد على
ما ذرفت به عيون العارفين . ما قرئت ما عند النّاس من العلوم
و ما دخلت المدارس فاسئل المدينة التى كنت فيها لتوقن بانّى
لست من الكاذبين قل يا سلطان انظر بطرف
العدل الى الغلام ثم احكم بالحق فيما ورد عليه ان الله قد
جعلك ظلّه بين العباد و اية قدرته لمن فى الهلاك احكم بيننا
و بين الذين ظلمونا من دون بهينة ولا كتاب منير
يا سلطان لوتسمع صريرا لقلم الاعلى و هدير ورقاء البقاء على
افنان سدرة المنتهى فى ذكر الله موجد الاسماء و خالق الارض
و السماء ليلغفك الى مقام لا ترى فى الوجود الا تجلّى حضرة
المعبود و ترى الطك احقر شئ عندك تضعه لمن اراد و تتوجّه
الى افق كان بانوار الوجه مضيئاً و لا تحمل ثقل الطك ابدا الا
لنصرة ربّك العلى الاعلى اذا يصلى عليك الطلاء الاعلى حبّذا
هذا المقام الاسنى لوترتقى اليه بسلطان كان باسم الله

معروفا ملك عادل ظلّ الله است در ارض باسد
كل در سایه عدلش مأوی گیرند و در ظلّ فضلش بهیاسایند و
این مقام تخصیص و تحدید نیست که مخصوص به بعضی دون
بعضی شود چه که ظل از مظل حاکمست حق جلّ زکرة خود
را ربّ العالمین فرموده زیرا که كل را تربیت فرموده و میفرماید
فتعالی فضلہ الذی سبق الممكنات و رحمته التي سبقت العالین
. ای سلطان نسما رحمت رحمن این عباد را
تقلیب فرموده و بشطر احدیه کشیده گواه عاشق صادق در —
آستین باشد ولیکن بعضی از علمای ظاهره قلب انور ملیک
زمان را نسبت بمحرمان حرم رحمن و قاصدان کعبه عرفان مکدر
نموده اند ای کاش راہی جهان آرای پادشاہی بر آن قرار —
میگرفت که این عهد با علمای عصر مجتمع میشد و در حضور حضر
سلطان اتیان حجت و پرهان مینمود این عهد حاضر و از حق
آمل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت امر در ساحت
حضرت سلطان واضح و لائح گردد و بعد الامر بهدک و انسا
حاضر تلقا سریر سلطنتک فاحکم لی اوطی ای
پادشاہ زمان چشمهای این آوراگان بشطر رحمت متوجه و ناظر
و البته این بلاها را رحمت کبری از پی و این شدائد عظمی
را رخا عظیم از عقب ولیکن امید چنانست که حضرت سلطان
بنفسه در امور توجه فرمایند که سبب رجای قلوب گردد و این

خیر محض است که عرض شد و کفی بالله شهید ! سبحانک اللهم
یا الهی اشهد بان قلب السلطان قد کان بهین اصبعی —

قدرتک لو ترید قلبه یا الهی الی الشّطر الرّحمة و الاحسان
وانّک انت المتعالی المقتدر المنان لا اله الا انت المنزه المستعان
..... سوف یأتی یوم فیهِ ینوحون و یرثون ^{و یموتون} لو خیرت فیما
هم علیه من العزة والغناء و الثروة و العلا و الراحة والرّخاء
و ما انا فیهِ من الشّدّة و البلاء لا خیرت ما انا فیهِ الیوم و الا ن
لا یدلّ ذرّة من هذه البلیا بما خلق فی ملکوت الانشاء لولا
البلاء فی سبیل الله ما لذّی بقائی و ما ففعلنی حیوتی

و نسئله تعالی ان یجعلک ناصر الامر و ناظرا الی عدلّه
لتحكم علی العباد کما تحكم علی ذوی قرابتک و تختار لهم
ما تختاره لنفسک انه لهو المقتدر المتعالی المهیمن القیوم

۲۶- الواح و خطایات بسلاطین و امراء

خطایات سیهیمنه حضرت بهاء الله بعنوان سلاطین و امراء و
روسای ممالک از مهمترین آثار مہارکه است که در ایام توقّف
در اسلامبول و ادرنه و سجن عکا یعنی همان روزگاری که آئین
نازنین الهی مورد انکار و اعتراض شدید مظاہر قدرت و سطوت
قرار گرفته بود و آنحضرت با شدّ بلیا و مصائب مبتلا و در
اخر ببلاد محصور و محبوس داشته بودند از قلم معجز شمعش
نازل گردیده و نبوّات مندرجه در آنها بعضی در حیات خود

آن حضرت و برخی باندك زمانى پس از صعود تحقق یافته و در ردیف بزرگترین علامات عظمت و دلائل قدرت آن هیکل مکرم قرار گرفته . این آثار عظیم الواحی است که با مستقیما خطاب بسلاطین و امراء ممالك و رؤسای ادیان مرقوم گشته و یا در ضمن خطابات عمومی آن نفوس مقتدره را بقبول امر الهی دعوت فرموده اند و با بیاناتی موکّد و صریح نصایحی برای تعشیت امور ملك و ملت و رعایت حال رعیت و ترك استبداد و خود سری فرموده همه را انداز نموده اند که هر گاه بایمن پیام آسمانی که موعود جمیع ادیان و مذکور در تمام کتب و صحف مقدّسه است توجّهی نکنند و التفاتی ننمایند مسئولیت شدیدی دامگیر آنانی که زمام ملل و دول در کف اقتدارشان است گشته عواقب شومی در انتظارشان خواهد بود از آن جمله سورة الطوك ضمن خطابات عمومی بسلاطین و رؤسای ارض بیانات نصیحه و انداز آميز نازل و آنها را از جنگ و خونریزی و تکثیر عساکر و زیاده روی در صرف اموال و تحمیل بر رعایا جهة تجهيزات جنگی و هوس جهانگیری تحذیر و به پیروی از اصول صلح و سلام امر نموده و چنین فرموده اند : ۳ تَقْوَاللّٰهَ يَا اَيُّهَا الطُّوكُ وَلَا تَتَجَاوَزَا عَنْ حُدُودِ اللّٰهِ ثُمَّ اتَّبِعُوا بِمَا أَمَرْتُمْ بِهِ فِي الْكِتَابِ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُتَجَاوِزِينَ . اَيُّكُمْ اِنْ لَا تَظْلَمُوا عَلَىٰ أَحَدٍ قَدْرَ خُرْدٍ وَلَا تَسْلُكُوا سَبِيلَ الْعَدْلِ وَأَنَّهُ لَسَبِيلٌ

مستقیم ثم اصلحوا ذات بهنکم و قتلوا فی المعاکر لیمقسل
 مصارفکم و تكونن من المستربحین و ان ترتفعوا الاختلاف
 بهنکم لن تحتاجوا الی کثرة الجیوش الا علی قدر الذی —
 تحرسون بها بلد انکم و معالکم اتقوالله و لاتسرفوا فی شیئ
 و لاتکونن من المفسرفین و نهز فرموده اند که هر گاه به نصایح
 الهیه اعتنا ننمایند عذاب الهی از جمیع جهات آنها را
 احاطه خواهد نمود قوله الاعلی " و ان لن تستنصحو بها —
 انصحناکم فی هذا الکتاب بلسان بدع مهین یاخذکم العذاب
 من کل الجهات و یا یتیکم الله بعدله اذا لاتقدرون ان تقو^{موا}
 معه و تكونن من العاجزین "

و نهز علما و رؤسای ادیان و مذاهب متنوعه و سفراء دول
 خارجه و ما مورین ایران و عثمانی را مورد خطاب خویش قرار
 داده کلماتی بر سبیل نصیحت و دلالت بخیر فرموده اند و
 همچنین در کتاب مستطاب اقدس خطابات عتاب آمیزی بشهر
 اسلامبول پایتخت امپراطوری و مرکز خلافت و ساکنین آن و
 سایر اهالی حوزه امپراطوری فرموده و از حوادث ناگوار
 آتی آنها را متذکر و آگاه فرموده اند و بیانی مهین بامپراطور
 آلمان که بواسطه غلبه بر سپاه فرانسه بقدرت کامل رسیده
 و مستباد و کبر و غرور شده بود فرمودند و مآل اسفاشتما
 آن ملک و ملت را صریحا پیشگوئی و نبوت فرموده اند و نهز

پادشاه اطریشر را که هنگام عزیمت به فلسطین و زیارت
 بیت المقدس بواسطه عدم توجّهش بظهر امر الهی ^{نش} مورد سر ز
 و ملامت قرار دادند و رؤسای جمهور امریکا را باستماع ندای
 حق و رعایت عدالت در امور مملکت داری متنبّه و متذکّر —
 داشتند .

در باره اهمیت این الواح و خطابات مبارکه و تأثیر آن در
 در عالم آفاق و انفس طی بیانی که در لوحی خطاب به نبیل
 (مندرج در صفحه ۲۹۶ کتاب اقتدارات) نازل گشته چنین
 میفرمایند قوله الاعلی : " این ایام بعد از ورود بسجن اعظم
 اراده الهیه بان تعلق یافته که جمیع بریه را بشاطی احدیه
 مجدداً باعلی النداء ندا فرماید لذا مخصوص هر نفسی از
 رؤسای ارض لوحی مخصوص از سما مشیت نازل و هر کدام
 باسمی موسوم الاول بالصّححه و الثّانی بالقارعه و الثّالث بالحا
 و الرّابع بالسّاهره و الخامس بالطّامة و كذلك بالصّاحه و الازفة
 و الفزع الاکبر و الصّور و النّاقور و امثالها . تا جمیع اهل ارض
 یقین نمایند و ببصر ظاهر و باطن مشاهده کنند که مالک
 اسما در هر حال غالب بر کل بوده و خواهد بود . بالهما
 و محن سلطان سرّ و علن را از اظهار امر منع ننخوده و نخواهد
 نمود لعمرک فی محبوبه الهلا من افق السّجن اظهر ناالوجه
 مشرقاً بین العالمین و دعونا الی الله المقتدر العزیز —

الحکیم . ولیکن بعد از اشراق این امور محتومه از افق امر مالک بریه جمیع در صدر افتاده اند و یقینشون و راه ریک ان هم الافی تبار و امر بغایت شدید شده بشا نیکه از ذکر و بیان خارج — از ما یظهر من سلطان القدم قصد و فعل ام معلوم میشود دیگر احتیاج ذکر نیست از اول ابداع تا حال چنین تبلیغی جهره واقع نشده *

و نیز در لوحی دیگر میفرمایند قوله الاعلیٰ: "انّالما وردنا السّجن اردنا ان نبخ الطوک رسالات ربهم مالک الرقاب — لیعلموا انّ البلاء ما منع الله عن سلطانه یحکم کیف یشاء انه لهوالمقتدر العنان ینفی لکل نفس ان یمستقیم علی الامر علی شأن لا تمنعها البلاء عن ذکرالله ربّ الارباب " نقل از مقدّمه خطابات قلم اعلی .

سلاطین و روسائی که در الواح مورد خطاب قرار گرفته اند عبارتند از ناپلئون سوم پادشاه فرانسه . سلطان عبدالعزیز پادشاه عثمانی و عالی پاشا و صدر اعظم آن مملکت و — ناصرالدین شاه پادشاه ایران . و یلهلم اول پادشاه آلمان . الکساندر دوم امپراطور روسیه . ملکه ویکتوریا امپراطوریس انگلستان . فرانسوا ژوزف امپراطور اتریش . پی نهم پاپ اعظم رئیس مذهب کاتولیک . (ترجمه احوال سلاطین و چگونگی تحقق نبوّات و انذار اتیکه حضرت بهاءالله

در الواح آنها فرموده اند در کتاب (خطایات قلم اصلی)
مندرج و منتشر گشته است .

۲۷- واقعه شهادت حضرت غصن اطهر

حادثه محزنه‌ای که بیش از تمام قضایا و بلاهای وارده در این سجن اعظم سبب تأثر خاطر حضرت بهاء الله و عائله مبارکه و موجب حزن یار و اغیار گردید واقعه شهادت حضرت غصن اطهر بود ایشان موسوم به مهدی و برادر کهنتر صلیبی و بطنی حضرت عهد البهاء بودند که از بدو طفولیت در بلایا وارده سهیم و شریک پدر بزرگوار شدند و شب و روز بخد مت قائم بکتابت و تحریر آیات و الواح نازله مشغول گردیده و همیشه از سدود بودن ابواب سجن و محرومیت احبب نالان و گریان بودند تا هنگامی که بر بالای بام قشله بمناجا و راز و نیاز مشغول و مشی میفرمودند ناگهان از بام بنه سر افتاده و همینکه هیكل مبارك حضرت بهاء الله بالای سرا و حاضر گردیدند جای شهادت نمودند که ابواب سجن بر روی احبب گشوده شود استدعای او مورد قبول واقع و بعد از بیست و دو ساعت در سن بیست و دو سالگی روح پاکش از این جهان به عالم الهی صعود نمود و جسد مطهرش در قبرستان نبی صالح مدفون گردید.

غروب ۲۳ ماه ربیع الاول از سال ۱۲۸۷ هجری مطابق با ۲۳ ماه ژوئن از سال ۱۸۷۰ میلادی و نسبت به این حادثه



جانگد از این لوح مبارک نازل گردیده است .

(الاقدس الابهی)

هذا حين فيه يغسلون الابن امام الوجه بعد الذي فديناه
 في السّجن الاعظم بذلك ارتفع نحبها بكاء من اهل سرادق
 الابهی و نوح الذين حبسوا مع الغلام في سبيل الله مالك
 يوم الميعاد في مثل هذه الحالة ما منع القلم عن ذكر ربّه
 مالك الام يدع الناس الى الله العزيز الوهاب هذا يوم فيه
 استشهد من خلق من نور البهاء اذ كان مسجوننا
 بايدي الاعداء عليك يا غصن الله ذكر الله وثناءه
 من في جبروت البقاء وثناء من في ملكوت الاسماء طوبى لك
 بما وفيت ميثاق الله وعهده الى ان فديت نفسك امام
 وجه ربك العزيز المختار انت المظلوم وجمال القهوم قد
 حطت في اول ايامك في سبيل الله ماناحت به الاشياء و تزلزلت
 الاركان طوبى لمن يذكرك و يتقرب بك الى الله فائق الاصباح
 يا اهل الارض لا تجزعوا بما يرد عليكم من القضايل تذكروا -
 كذلك امرتم من لدن ربكم العزيز العلام كذلك قصصنا لك بها
 ايها المذكور لدى العرش لتذكر ربك بين العباد على شأن
 لا يمنعك البلاء عن ذكر مالك الالهجار .

و همچنين خطاب بنام حضرت غصن اطهر " مهدي "
 اين آيات عاليات از قلم حضرت بها الله نازل گشت :

"یا مہم المجد انت ارتقيت بروح وريحان ومحبتك في الاحزان
 كذلك قضى الرحمن انه لهو المنهين القيوم
 ان ياها! الهويّة قصدت معارج القدس وتركبت الدنيا ففسى
 سبيل ربك اشهد انك انت الذي ارتقيت الى مقام محمود و
 اشهد انك رجعت مظلوما الى مقرّك طوبى لك وللذين
 تصدّكوا بذيلك الممدود . ان يا دال الاهدية قد تشرفت
 بك تلك الارض و ما حولها انك انت ودیعة الله و كنزه في هذا
 الدّيار سوف يظهر الله بك ما اراد انه لهو الحقّ علام الغیوب
 باستقرارك على الارض تزلزلت في نفسها شوقا للقاءك كذلك
 قضى الامر و لكنّ الناس لا يفقهون . ان يا يا! القدمیه طوبى
 لك بما انفقت روحك في السّجن الاعظم بعد الذي كنت بين
 ايدي الذين كفروا بالله في اليوم الموعود انا نذكر اسرار
 صعودك لينتبهن اهل البرقود و يشتعلن الوجود بنار ذكر
 اسمي العزيز الودود "

و نیز در یکی از مناجاتهای صا دره از قلم مبارک در اهمیت
 مقام شهادت آن حضرت این بیان افخم نازل گردیده است:
 "سبحانك اللهم يا الهی ترانی بین ایدی الاعداء و الاین
 محمّرا بدمه امام وجهك یا من بهده ملکوت الاسماء ای ربّ
 فدیت ما اعطیتنی لحیوة العباد و اتّحاد من فی البلاد "
 و در سال ۱۹۳۹ روز میلاد حضرت مسیح حضرت ولی امر الله

رسم مطهر حضرت غصن اطهر و والدۀ حضرت عبدالبهاء را از قبرستان نبی صالح خارج و در دامنهٔ جبل کرمیل در جوار پر انوار مقام اعلیٰ قرب حضرت ورقۀ علیا منتقل و مستقر فرمودند و روی آن بنای زیبایی بر پا کردند و حضرت ولسی امرالله در لوح مخصوصی که بمناسبت این انتقال در تاریخ ۱۴ شهرالمسائل ۹۶ مطابق با ۲۵ دسمبر ۱۹۳۹ مرقوم فرموده‌اند راجع به عظمت شهادت حضرت غصن اطهر چنین میفرمایند :

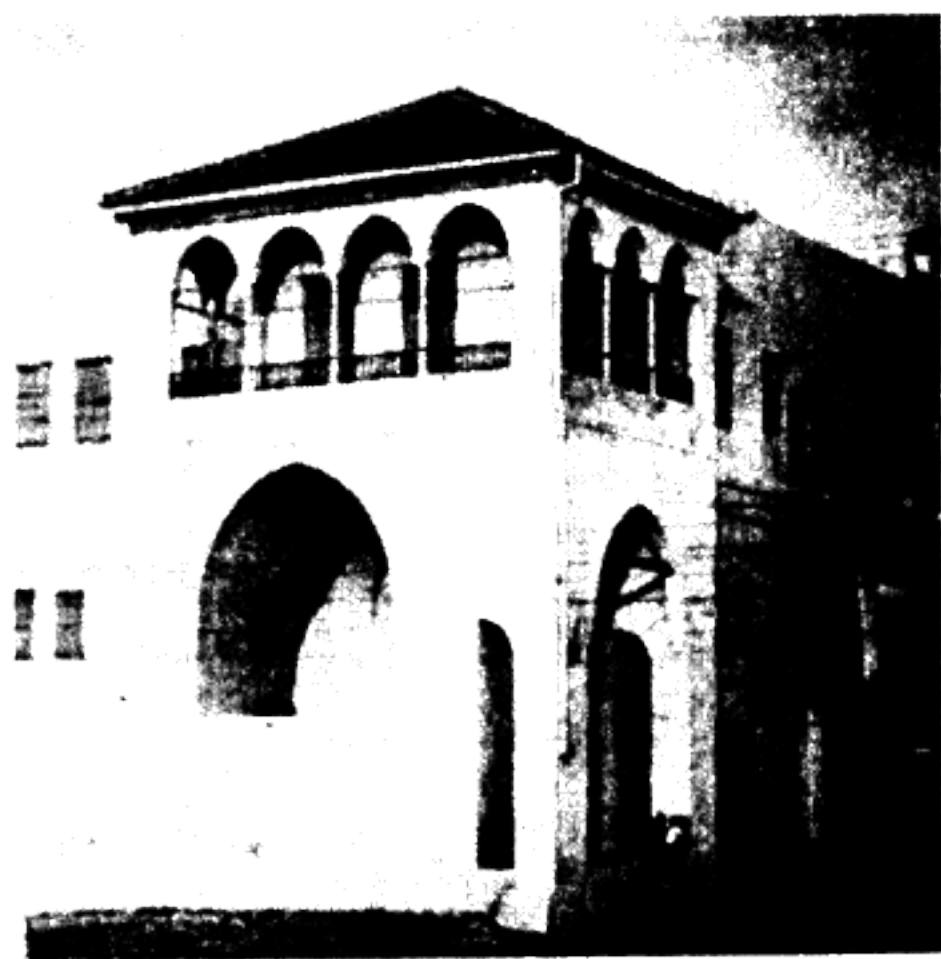
(ای یاران الهی ملاحظه نمائید این بیان در این مناجات چه مقدار عظیم است و این رتبه و مقام به چه حدی رفیع و جلیل بنص صریح میفرمایند " قدیت ما اعطیتنی لحيوة العباد و اتحاد من فی البلاد احيای عالم و اتحاد امم که از خصائص این دور عظیم است و اعلان وحدت عالم انسانی که اعظم و اول و مبدأ این امر اقوم است و سرافرودة آن باید من بعد در قطب امکان پس از اتمام انقلابات حالیهٔ جهان بر حسب نبوّات انبیای عظام و پشایات مسطوره در الواح قیمۀ مالک انام مرتفع گردد از هرکت شهادت غصن مقدّس ربّان جمال — رحمن در عالم امکان تحقق خواهد یافت همچنانکه در ادوار سابقه یعنی در دور حضرت ابراهیم اسمعیل و در دورهٔ — حضرت مسیح نفس مقدّس آن حضرت و در دور فرقان حضرت

سید الشّهادۃ و در کور بهمان حضرت ربّاعلی روحی لرشحات
 دهم الا طهر فدا حاضر و مہیای فدا جہت تطہیر و استخلاص
 اہل عالم گشتند و ہقرہانگاہ فدا شتافتند در این کور ہدیہ
 حضرت فصن اللہ الا طہر ہفرمودہ جمال قدم و اسم اعظم جا م
 شہادت را ہنوشید تا باب لقا ہر وجہ اہل بہا مفتوح گردد
 و وحدت عالم انسانی اعلان گردد و عالم ادنی آئینہ ملکوت
 ابہی شود.)

۲۸- تخفیف تضییقات و خروج از سجن

پس از وقوع شهادت جانگذا حضرت غصن اطهر عده‌ای از اهالی عکا از این حادثه فوق‌العاده متأثر گردیده و از - حکومت خروج آن حضرت و عائله مبارکه و همراهان را از قشله نظام در خواست نمودند و ضمناً قشون دولتی نیز وارد عکا شده و چون محلی برای سکونت آن عده نداشتند قشله را برای توقف عساکر لازم شمردند لذا دستور رسید آن حضرت و همراهان را از آن محل خارج نموده و در جای دیگر سکونت دهند ولی حق خروج از شهر را ندارند این بود که پس از مدت دو سال و دوماه و پنجروز که توقف مبارک در سجن گذشت در سال ۱۲۸۷ از آن زندان خارج و با عائله مبارکه در خانه‌ای استقرار یافتند و سایر همراهان و اصحاب در کاروانسرای مسکن نمودند ولی از حیث منزل و ماء وی در نهایت زحمت و عسرت بودند تا آنکه بمنزل دیگری نقل مکان فرموده و بعد از تغییر و تبدیل چند منزل بالنسبه آسودگی حاصل و بالاخره در خانه عبود نا، تاجر مسیحی منزل فرمودند و تا آخر ایام اقامت مبارک در داخل شهر این خانه محل سکونت جمال مبارک بود مدت هفت سال نیز بدین منوال آن حضرت در منزل محبوس و تحت نظر ماء‌مورین

دولت پسر بودند و در این مدت تدریجاً احباً اجازه تشرف
 حاصل نموده و به زیارت نائل میگردیدند .
 کتاب مستطاب اقدس شامل احکام و تعالیم الهیه در همین
 ایام در بیت عبود از قلم مبارک نازل گردید .



بیت عبود در عکّا

۲۹- ابواب سجن مفتوح شد

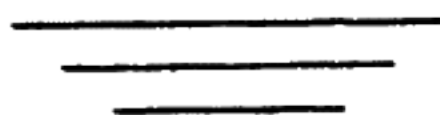
در ایام سجن اعظم که تضيیقات شدید بر آن حضرت و —
 همراهان وارد بود و مدت نه سال بطول انجامید مکرر از قلم
 و لسان مبارك بشا راتی صبی بر قرب افتتاح سجن و رفع شد^{ند}
 نازل و عموم یاران را تسلی میفرمودند که غمگین نباشند عنقریب
 ابواب سجن مفتوح و کمال فرح و انبساط حاصل خواهد شد
 لذا دیری نگذشت که این بیان مبارك تحقق یافت کیفیت آنرا
 حضرت عبدالبهاء چنین میفرمایند :

”يك وقتی جمال مبارك فرمودند که من نه سال است يك زمين
 سبز ندیدم ميل مبارك بسبزه و صحرا بود میفرمودند عالم
 صحرا عالم ارواح است عالم شهر عالم اجسام ازین فرمایش
 مبارك فهمیدم اشاره است يك پاشائی بود در عكا محمد پاشا
 صفوت نام خیلی با ما ضد بود در يكفرسخی عكا قصر داشت
 (مزرعه) در اطراف باغستان بود بسیار جای با صفائی بود
 و آب جاری داشت رفتم خانه آن پاشا گفتم پاشا آن قصر
 را تواند اختی آمدی توی عكا نشستمی گفت من علیم نمیتوانم
 در خارج شهر بنشینم و آنجا محلّ خالی است کسی نیست
 که با او معاشرت کنم من از اشاره مبارك فهمیدم که ميل مبارك
 است بیرون بروند فهمیدم که هرکاری بکنم پیش میروم گفتم

مادام تونی نشینی آنجا خالیست بده بماتعجب کرد آن پاشا
 خیلی تعجب کرد از پاشا اجاره گرفتم بقیمت خیلی ارزان در سالی
 پنج لیره خیلی غریب است پنج ساله پولش را دادم بعد بنا فرستادم
 تعمیر کند حمام ساختم انجا بعد آمدم يك كالسكه درست کرد هزرگ
 يك روز خودم گفتم اول بروم من همچه تنها از دروازه بیرون آمدم قسرا ول
 ایستاده بود هیچ حرفی نزد همینطور رفتم هیچ نگفت فردا عصر
 رفتم به بهجی هیچکس حرفی نزد ابد بعد يك روزی ما مورین حکومت
 رامهمانی کردم از صبح تا شام عصر برگشتم بعد يك روزی آمدم حضور
 مبارك عرض کردم قصر حاضر است عرابه هم حاضر است آنوقت در عکا
 هیچ کروسه نبود ^{فرمودند} من بروم من محبوسم . يك دفعه دیگر عرض
 کردم همان جواب را فرمودند دفعه ثالث عرض کردم فرمودند نه
 دیگر جسارت نتوانستم بکنم . يك شخصی از اسلام بود آنجا خیلی
 شهرت و نفوذ داشت . او را خواستم گفتم کیفیت اینست لکن حضرت
 بهاء الله از ما قبول نمیکنند آن شخص محبت داشت گفتم توجسوری
 برو حضور مبارك مشرف شو و دست مدار تا وعد قوی بگیری این
 عرب بود رفت و آمد مقابل روزانوی مبارك نشست دست مبارك
 را گرفت بوسید عرض کرد که چرا بیرون تشریف نمی برید ؟ فرمودند
 من مسجونم گفتا ستغفر الله کیست که بتواند شما را محبوس کند شما
 خود خود را حبس کرده اید . اراده خود شما چنین است حالا
 من خواهش دارم بیرون تشریف بیاورید . سبزا است . خرم است

درختها خیلی با صفاست . برگها سبزا است . پرتقالها
 قرمزا است . هر چه فرمودند من مسجونم نمیشود باز دست مبارک
 را بوسید بقدر یک ساعت مقدار یار جا میکرد بعد فرمودند خیلی خوب*
 فردا سوار کالسکه شدند من هم حضور مبارک بودم از شهر
 بیرون آمدم هیچکس هیچ نگفت . رفتیم مزرعه . من برگشتم
 دیگر یار مزرعه تشریف داشتند یار عکاتشریف داشتند . یار در
 حیفا یار صحرای . تا دو سال در آن محلّ خوش با صفا تشریف
 داشتند بعد قصد فرمودند که به محلّ دیگر بهجی نقل کنیم .
 يك ناخوشی در بهجی پیدا شد و صاحب قصر با جمیع عائله
 مریض شدند فرار کردند و حاضر بود که خانه را بی اجرت بدهد
 ما خانه را به قیمت ارزانی اجاره گرفتیم و در آنجا ابواب عظمت
 و سلطنت حقیقی گشوده شد . اسعاً مسجون بودند ولی فرمان
 پادشاه عثمانی در حبس بها^۱ الله بسیار سخت و شدید بود
 با وجود این حضرت بها^۲ الله در کمال عظمت و جلال ظاهر
 و جمیع خلق خاضع که امرا^۳ فلسطین حسرت میبردند جمیع
 متصرفین و ضباط و مأمورین بخضوع و خشوع تمنای شرفیابی
 حضور مینمودند و حضرت بها^۴ الله اجازت نمیدادند . يك
 وقتی حاکم شهر رجا کرد که باین سعادت برسد بعد از اینکازجا^۵
 روسا^۶ دولت مأمور شد^۷ بود که به همراهی يك ضابطی
 جمال مبارک را ملاقات کند . رجای او قبول شد و متصرف مملکت

وضابط شخص فرنگی بود بحدی متأثر و خاضع شد ند که در حضور حضرت بهاء الله در نزد يك در روی زمین در زانو نشستند . جمال مبارك قلیان خواستند . از شدت ادب راضی بکشیدن قلیان نشدند . بعد از تکرار اصرار مبارك فقط لب برنی پیچ قلیان نهادند و کنار گذاشتند خضوع و خشوع آنان بقسمی بود که حاضرین حیران ماندند آن ملاحظه و احترام که مأمورین و اعیان و بزرگان نشان میدادند . آن ورود بی روی مسافری و جویندگان حقیقت و روح خلوص و خدمت که در جمیع جهات ظاهر بود آن سیمای — سلطنت و اقتدار جمال مبارك و نفوذ حکمش اعداء و مخلصینش همه شهادت میدادند باینکه حضرت بهاء الله فی الحقیقه مسجون نبود بلکه سلطان سلاطین بود . و سلطان مستبد بر ضدش بودند و حاکم خود رأی با قدرت با وجود این حتی وقتی که مسجون بود در سجن خود شان بآنها خطاب مینمود بکلام شدید مثل خطاب شاه بر عیّت . بعد با وجود این فرمانهای شدید در — بهجی مثل شاهزاده معیشت مینمود اغلب اوقات مینمود : براستی میگویم که بدترین حبس بدّل به جنت عدن شده بقیین است که همچو چیزی تا بحال در عالم خلق دیده نشده .“



قصر بهجی

در بالای سر ورودی قصر بهجی این دو بیت بخط نسخ روی —
 سنگ سفید کنده شده و تاریخ بنا ۱۸۷۰ می باشد
 قصر علیه تحية وسلام نسرت علیه جمالها الأیام
 فيه العجائب الغرائب نوعت فتحیرت فی وصفها الأقدام

۳- صعود حضرت آسیه خانم والد حضرت عبدالبهاء

اولین حرم مبارک حضرت بهاء الله که در سال ۱۲۵۱ در سن هیجده سالگی اختیار فرمودند سرکار آسیه خانم بنت جناب میرزا اسمعیل وزیر نوری است که آنحضرت را ثار نازله آن محترمه را بلقب نواب و ورقه علیا ذکر فرمودند . قوله الأعلى :

” یا نواب یا ایتها الورقة المنبئة من سدرتی والموانسة معی علیک بهائی وعنايتی ورحمتی التي سبقت الوجود انا نبشرك بمسا تقره عينيك وتطمئن به نفسك ويفرح قلبك ان ربك هو المشفق الكريم قد رضى الله عنك من قبل ومن بعد واختصك لنفسه واصطفاك بين الاماء لخدمته وجعلك معاشرة هيكله في اللهاى والايام اسمعى مرة اخرى رضى الله عنك فضلا من عنده ورحمة من لدنه وجعلك صاحبة له في كل عالم من عوالمه و رزقك لقاءه ووصاله بدوام اسمه وذكره وملكوته وجبروته طوبى لامة ذكرتک وارادت رضائك وخضعت عندك وتمسكت بحبل حبك وويل لمن انكر مقامك الأعلى وما قد رلك من لدى الله مالک السماء واعرض عنك وجاهد شأنك عند الله رب العرش العظيم“

امین بانوی محترمه از موقع تبعید حضرت بهاء الله از طهران تا هنگام استقرار در سجن اعظم عکا همه جا همراه و رجمیع بلاهای وارد سهم و شریک آنحضرت بوده و یکمال صبر و سکون مشقات را تحمل

آنمظلومه را بمضیبت و احزان جدید طاقت فرسائی مبتلا ساخت
 با اینحال در نهایت تسلیم و رضا بقضای الهی شاگرد صابری
 زیستند تا سال ۱۳۰۳ یعنی شش سال قبل از صعود مبارک حضرت
 بهاء الله صعود نمودند و در قبرستان نبی صالح مدفون گردیدند
 و بر سنگ مزار ایشان اینجمله منقوش شد .

* هو الباقي آن النقطه المجمله للمعاني قد تفصلت على وجه
 الانحلال باضمحلال انتهائهما فاصبحت معنى لا ثابا بالافق المنهر
 الفاتحة والدة ع سنة ۱۳۰۳ "

در سال ۱۹۳۹ حضرت ولی امر الله رس مطهر معزی الیه را با
 رس حضرت غصن اطهر از قبرستان مزبور خارج فرمودند و در دامنه
 کرمل در جوار مقام اعلی و نزدیک به مضجع حضرت ورقه علیا منتقل
 و استقرار دادند و بنای زیبائی بر روی آن در رس ساخته شده
 که اکنون هر دو بنا بنام رصین اطهرین مورد زیارت اهل بها —
 میباشد .

پس از صعود آن مخدّره کبری آیات بسیاری از قلم مبارک حضرت
 بهاء الله در حق ایشان نازل گردید و از جمله این آیات و کلمات مبارکه
 است :

* يا قلبي الأعلى قد انتك مصيبات ناحت بهاسكان الفردوس الاعلى
 والجنة الدنيا والذين طافوا بالعرش في صباح والمساء اسمع
 ندائي ثم اذكر المصيبة التي بها احاطت الهموم اسمي القهّـوم

وانهزم بها الصبر والاصطبار وتفرقا في الدمار قل أول روح
به ظهرت الأرواح وأول نور به اشرقت الانوار عليك يا ورقة
العليا المذكورة في الصحيفة الحمراء انت التي خلقك الله
للقيام على خدمة نفسه ومظهر امره ومشرق وحيه ومطلع آياته
ومصدر احكامه وايدك على شأن اقبلت بكلك اليه اذا عرض عنه
المبار والاما *

وهمجنين ميفرمايد : " طوبى لك يا امتى ويا ورقتى والمذكورة
في كتابى والمسطورة من قلمى الاعلى فى زبرى والواحى
افرحى فى هذا الحين فى المقام الاعلى والجنة العليا والافق
الابهى بما ذكرك مولى الاسماء نشهد انك فزت بكل الخير و
رفعك الله الى مقام طاف حولك كل عزوكل مقام رفيع ."

وهمجنين ميفرمايد " يا ورقة العليا قد بدّل بحزنك اليوم بالليل
والفرح بالحزن والسكون بالاضطراب الى ان احاطت الأحزان
من فى الامكان بحازن الأسم المكنون والسر المخزون والقيوم
الذى فدى لنفسه القائم امام الوجوه ."

ونيزميفرمايد : " يا اهل الوفا " اذا حضرتم لدى رسو الورقة
العليا التى صعدت الى الرفيق الاعلى قفوا وقولوا السلام
والتكبير والبهاء عليك يا ايتهى الورقة المباركة المنبسة -
من السدرة اشهد انك آمنت بالله وآياته واجبت ندائه واقبلت
اليه وتمسكت بحبله وتشبهت به ذيل فضله وهاجرت فى سهيله

وَاتَّخَذَتْ لِنَفْسِكَ مَقَامًا فِي الْغُرْبَةِ حُبًّا لِلِقَائِهِ وَشَوْقًا لَخْدَمَتِهِ
 رَحِمَ اللَّهُ مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيْكَ وَذَكَرَكَ بِمَانِطِقِ الْقَلَمِ فِي هَذَا الْمَقَامِ الْأَعْمِ
 نَسْتَلِ اللَّهَ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا وَيَغْفِرَ لِلَّذِينَ تَوَجَّهُوا إِلَيْكَ وَيَقْضَى لَهُمْ
 حَوَائِجُهُمْ وَيُعْطِيَهُمْ مِنْ بَدَائِعِ فَضْلِهِ مَا ارَادَ وَأَنَّهُ هُوَ الْجَوَادُ الْكَرِيمُ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ إِذْ هُوَ مَقْصُودُ الْعَالَمِينَ وَمَحْبُوبُ الْعَارِفِينَ.

۳۱ - تشرّف پرفسور ادوارد بروون

مستشرق مشهور انگلیسی پرفسور ادوارد بروون در سال ۱۸۹۰ میلادی
 مطابق با ۲۲ ماه شعبان از سال ۱۳۰۷ به عکا مسافرت نموده و دو
 روز بعد از ورود بحضور حضرت بهاء الله در قصر بهجی مشرف گردید
 و مدت پنج روز دیگر در قصر بهجی میهمان بود و چهار مرتبه
 تشرّف حاصل نموده و شرح این ملاقات را خود مشارالیه چنین
 مینگارد : (ترجمه)

" راهنمای من اندکی مکث کرد خلع نعلین نمودم بسرعت پرده را
 بکنار زد و پس از مرورم بجای خود برقرار نمود داخل غرفه و سیمی
 شدم که در صدر آن مندری و در مقابل، در دوپاسه کرسی
 موجود بود واضحاً نمیدانستم کجا و ملاقات چه شخصی آمده ام
 چون از قبل صراحتاً اشاره نشده بود ولی فوراً با اهتزاز عجیب
 مشاهده نمودم همیگی جلیل در کمال عظمت و وقار بر مندرجالت
 و بر رأس تاج رفیع و حول آن عمامه صغیر سفیدی در چشمم به جمالی
 افتاد که هرگز فراموش ننمایم و از وصف عاجزم حدّات بهر از آن منظر

کشف امور دل و جان نمودی و قدرت و عظمت ا ز آن جبین مهین
نمودار بودی بظاهر علامات سالخوردگی از سیما نایان و لسی
گیسوان و محاسن مشکین که برهیکل افشان منافی این تصور گمان.
مهرس در حضور چه شخصی ایستاده ام و چه منبع تقدیس و محبتی
تعظیم نمودم که تاجداران غبطه و رزند و امیرا طوره‌ای ام محسرت
برند صوتی لطیف و مهین امر بجلوس نمود و فرمود: ((الحمد لله
فائز شدی بملاقات مسجون منفی آمدی. جزا صلاح عالم و آسایش
امم مقصدی نداریم معذ لك ما را از اهل نزاع و فساد شمرده اند
و مستحق سجن و نفی بهار. آیا اگر جمیع ملل عالم در ظلّ يك
آئین متحد و مجتمع گردند و اینها بشر چون برادر مهر پرور شوند
روابط محبت و یگانگی بین نوع انسانی استحکام یابد و اختلافات
مذهبی و تباین نژادی محو و زائل شود چه عیبی و چه ضرری دارد بلی
همین قسم خواهد شد جنگهای بی ثمر و نزاعهای مهلكه منقضی شود
و صلح اعظم تحقق یابد. آیا شمار ممالك اروپا محتاج بهمین
نیستید؟ و آیا همین نیست که حضرت مسیح خبر داده؟ با وجود
این مشاهده میشود ملوك و زما مداران ممالك شما كنوز ثروت و خزائن
را در عوض آنكه در سبیل آسایش و سعادت نوع انسان انفاق كنند بكمال
آزادی و خود سرانه در راه اضمحلال و هلاكت اهل عالم
صرف نمایند. نزاع و جدال و سفك دماء باید منتهی شود
و جمیع بشر يك خانواده گردند. ليس الفخر لمن يحب الوطن

بل لمن یحبّ العالم)

این بود کلمات مع بیاناتی دیگر که از حضرت بهاء الله مخاطب دارم. حال قارئین بدقت تفکر و تمقن نمایند که آیا چنینیست تعالیم مستحقّ قتل و سجن است و اگر در عالم انتشار یابد آیا جهان را احیا خواهد نمود یا نه. (۱)

(۱)

پروفسور ادوارد برون مستشرق مشهور انگلیسی فرزند بنیامین در تاریخ ۷ فوریه ۱۸۶۲ میلادی مطابق با ۷ ماه شعبان از سال ۱۲۷۸ هجری در شهر نیوکاستل که در شمال انگلستان و در ساحل رودخانه تاین واقع است متولد و در تاریخ پنجم ژانویه ۱۹۲۶ میلادی مطابق با ۲۰ ماه جمادی الاخری سنه ۱۳۴۴ هجری در سن شصت و چهار سلگی بد رود جهان گفت و در همان شهر سقط الرأس خود مدفون گردید. این شخص پس از تشرف بحضور حضرت بهاء الله بعضی از کتب و آثار این امر را به زبان انگلیسی ترجمه و انتشار داد از جمله عین کتاب مقاله سیاح که بخط جنابزین المقربین و در سفر عکا با و هدیه داده شده بود چاپ عکسی نموده و ترجمه آنرا با حواشی مفصل اضافه نمود در سنه ۱۸۹۱ میلادی و ۱۳۰۸ هجری منتشر نمود و شرح تشرف خود را به تفصیلی که ترجمه آن در بالا ملاحظه میشود در ذیل آن مندرج و انتشار داد.

۳۲ - صعود مبارك

صعود حضرت بهاء الله واقع شده است در شب شنبه د و م
 ذی قعدة الحرام از سنه ۱۳۰۹ هجری مطابق با ۲۹ ماه می از سنه
 ۱۸۹۲ میلادی در حالیکه از سن مبارك آنحضرت هفتاد و شش
 سال و دو ماه گذشته بود. جناب نبیل زندی تاریخ صعود هیکل
 مبارك را در ضمن این روایت بنظم آورده است :

بدرغصن الله سرزد از افق با احتراق

سال تاریخ غیب شمس شد قد غاب رب (۱۳۰۹)

گشت تاریخ طلوع بدرغصن الله بهاق

(۱۳۰۹)

و شرح این واقعه هائله را نیز قرار ذیل مرقوم داشته است :

" كما سمعنا من غصنه الاعظم و سره الاكرم نه ماه پیش از این

واقعه عظمی فرمودند که دیگر نمیخواهم در این عالم بمانم و دائماً

با احبابی که در این نه ماه ملاقات میفرمودند زکرو صایا و هیاناتی

مینمودند که از جمیع آنها عرف و اداع استشمام میشد و کمال تعجیل

در تدارک بودند ولی صریحاً اظهار نمیفرمودند تا شب یکشنبه یازدهم

شوال که پنجاهم نوروز بود رسید و اثر تب در جسد عنصری مبارك نمودار

گردید ولیکن آنشب اظهار نفرمودند و صبح همانشب جمعی از احباب

مشرّف شدند و نزد يك عصر آنروز شد تب ظهور و بروز یافت و بعد از عصر

جنه یکن از احباب که عرض لازم الاصفاء داشته احدی مشرف نشد

وروزد و شنبه هم كه يوم و م بود جز يك نفر از احباب احدی شرفیاب
 نشد ولیکن روز سه شنبه كه يوم سوم و يوم الوصال این شکسته
 بال بود هنگام ظهر تنها بنده را احضار فرمودند و قریب به نیم ساعت
 گاهی جالساً و گاهی ماشياً در اظهار عنایات کافیہ و تبیان بیانات
 وافیہ میفرمودند یکا ش می دانستم كه شرفیابی آخر است تا ذیل مقدّسی
 را اخذ نموده رجاء مینمودم كه بعد اقبول فرماید و از این دارالغرور
 وارد بحر سرور نماید آه آه قضی و امضی در عصر آنروز هم كه جناب
 حاجی نیاز از مصر وارد درگاه محبوب بی آنهاز گردیده بود آنجناب را
 با جمعی از احباب با حضور دادند و باب لقاء بوجه جمعی
 گشادند و تا نزد يك غروب دسته دسته احباب شرفیاب میشدند
 و دیگر بعد از آن روز احدی از احباب مشرف نشد و باب لقاء مسدود
 و چرخ كه بود از آه و حنین مهجوران پرود و اغصان سدره رحمن سه
 همگی در كلّ اوان در حول مبارك حاضر و حضرت فغن اللّٰه ضیاء اللّٰه
 الابهی روحی له الفداء ذكر نمودند كه جمال مبارك در آن ایستام
 بیاناتی میفرمودند كه ماها طاقت استماع آنها را نداشتیم و عارف
 فراق از بیانات نیز آفاق ساطع بود و فرمودند كه كتابی مختوم خط
 خود بخصن اعظم سپرده ام و آنچه لازم است در آن كتاب ثبت
 نموده ام باری بهمین منوال ایام و لیالی منقضی شد تا دوشنبه
 يوم نهم كه يوم الاحزان و دستان و اغصان و خاصان بود در رسید.
 در آنروز حضرت فغن اعظم از محضر مبارك بمحلّ مسافرین نزول

نمودند و تکه‌های مبارک را به همگی رسانیدند و ذکر نمودند که
 جمال مبارک فرمودند که باید کل صابراً ساکناً ثابتاً راسخاً
 ارتفاع امر الله قیام نعلاید و ابداً مضطرب نشوید چه که من همیشه
 در هر جا که باشم باشما هستم و در ذکر شما و فکر شما هستم از آن
 بیانات آتشبار قلوب حضار در احتراق و انفجار چه که عرف و ادع
 مالک الأبداء از آنها استشمام میشد و چنان جمیع روستان منقلب
 و پیریشان شدند که همگی قریب به هلاکت بودند لذا از منبع الطاف
 محبوب یکتا و دوست بی‌همتا یوم دیگر که سه شنبه در هم بود
 یوم السرور شد و نیز بهجت و حبور بظهور آمده حضرت
 غصن الله الاعظم هنگام طلوع فجر با بهجت و ابتشار اغصان و انوار
 راهبیدار نمودند و بشارت سلامت و صحت مبارک مستبشر فرمودند و
 بعد از آن چون گل شکفته و خندان بمنزل مسافری نازل شدند
 و چون نسیم مشکبار جعد نگار و روح القدس رحمت پروردگار یگان
 یگان احباب را از خواب بیدار نمودند فرمودند که برخیزید و با سرور
 تمام بحمد و شکر مولی الأنام قیام نعلاید و بنوشیدن چای سرور
 بهجت و حبور مشغول شوید که حمد النفسه العلی الاهی که
 صحت تمام در احوال مبارک هویدا و آثار عنایت عظمی از جبین
 مبارک پدید آید فی الحقیقه آنروز جهان افروز سرور و ابتهاج
 طائفین عرش طلعت بهج و روستا نثرینوعی بود که به جمیع اهل
 بلکه به تمام اهالی برشام سرایت نمود و عموم آنان از خواص و عوام

همانند یوم عید تبریک و تمجید و تفریح و تعجید مشغول گردیدند
 چه که از یوم حدو ث تب بقدر هزار نفر از فلاحین و فقرا را با قوه جبریه
 مجتمع نموده و لباس عسکری پوشانیده و بحسب نظام واداشته بودند
 که بعد از چند یوم همه را با فلک ناریا قصی دیار ارسال نمایند
 و در نزد یک قصر مبارک خیام آن اسیران برپا و حنین آنها و اهل
 و اولادشان شب و روز عرش مالک الوجود متصاعد بود و در صبح همان
 یوم القدر ناگهانی تلگراف سلطانی در نجات و آزادی آنها رسید و
 باعث بهجت و شادی آن هزار نفر با منتسبین آنها گردید و همگی بخلعت
 سرور و حبور بیمن مالک ظهور فائز شدند و حضرت غصن اعظم چند
 گوسفند قربانی نمودند و فقرا و اسرا و اهل زندان و یتیمان قسمت فرمودند
 بنوعیکه جمیع السنه و قلوب بذكر بقا و شکر نعمای محبوب ایهی در داخل
 و خارج عکا ناطق و گویا بود باری یومی بود مشهود که احدی در خاطر
 نداشت که چنان سرور عمومی در هر شام بکافه انام دست داده باشد
 و همان یوم حضرت غصن اعظم بعکا تشریف بردند و تکبیر از لسان —
 جمال مبارک در جمیع منازل احباب برجال و نساء ابلاغ فرمودند و در
 یوم یکشنبه پانزدهم وقت عصر جمیع احباب را که در قصر حضور داشتند
 و جمع کثیری از مهاجرین و مسافرین بودند احضار فرمودند در حالتیکه
 در بستر حضرت غصن الله الابدع روحی له الفدا تکیه فرموده بودند
 جمیع احباب با کمال طائفا محترقا متلبلا شرفیاب شدند لسان عظمت
 در کمال مرحمت و مکرمت و ملاطفت با همگی ناطق که از جمیع شماها

راضیم بسیار خدمت کردید زحمت کشیدید هر صبح آمدید و هر شام
آمدید همگی مؤید و موفق باشید براتحاد و ارتفاع امر مالک ایجاد
و آن مشرف شدن شرفیابی آخر احباب بود و طیور قلوب بند ای
قد غلق باب اللقاء به اهل ارض و سما با حنین و یکا منادی و
مخاطب و قیام قیامت کبری را مراقب تا شبشنبه رسید که شب —
بیست و یکم از حدوث تب جمال مبارک بود مقارن باشب دوم ذی
القعدة الحرام سنه ۱۳۰۹ هجری هلالی و شب دهم خرداد ماه
فارسی جلالی و شانزدهم ایار رومی و لیل القدره از شهر العظمة
بیانی که یوم هفتم بود از روز نوروز سنه پنجاهم قمری و چهل و نهم
شمسی از بعثت مشرطلمت محبوب ابهی علیّ اعلی در حالی که
از تب اثری نبود اراده محتومه سلطان بقا بر خروج از سجن عکا و عروج
بممالک الاخری التي ما وقعت علیها عیون اهل السماء که ذکرش
در لوح رؤیا از قلم اعلی در غره محرم تسعین که سال سادس از ورود
مدینه عکا بود که نوزده سال قبل از این سال پر ملال بوده نازل شده
بود تعلق گرفت (۱) و انقلاب عالم تراب جمیع عوالم

(۱) در لوح رؤیا چنین میفرمایند : (عند ذلک صاحت و قالت کلّ
الوجود لهلاک الفداء یا سلطان الارض و السماء الی ما وقعت نفسك
بین هؤلاء فی مدینه عکا قصد ممالک الاخری المقامات التي ما وقعت
علیها عیون اهل السماء عند ذلک) بقیه در ذیل صفحه بعد)

رَبُّ الْأَرْهَابِ رَايَا ضَرْابِ آوَرْدِ وَدِ رَسَاعَتِ هَشْتَمِ اَزْ اَن لَيْلَةِ الظُّلْمَةِ
 الَّتِي فِيهَا بَكَتِ السَّمَاءُ عَلَى الثَّرَى ظَهَرَ مَا نَزَلَ مِنْ لِسَانِ اللَّهِ
 الْمُقَدَّسِ فِي كِتَابِهِ الْأَقْدَسِ . دِيگَر لِسَانِ حَالِ وَقَالَ اَزْ بِيَانِ حَالِ
 عَاجِزِ الْمَلِكِ وَالْمَلَكُوتِ لِلَّهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ . . . ”
 همینکه خبر صعود مبارک دِ رِ شهر عکا و قراءِ اطرافِ انتشارِ یافت
 جمعیتِ زیاده از هر طبقه حضور بهم رسانید و در حالیکه صحرایِ حولِ
 قصر مبارک را احاطه نموده بودند با صدای بلند گریه و آه و فغان
 و ناله مینمودند .

حضرت عبدالبهاء واقعهٔ صعود مبارک را بوسیله تلگراف که باینجمله
 شروع میشود لَقَدْ افلَتَ شَمْسُ الْبَهَاءِ بِسُلْطَانِ عَبْدِ الْحَمِيدِ مَخَابِرَهُ
 فرمودند و در ضمن آن با اطلاع سلطان مزبور رسانیدند که قصد دارند
 جسد مطهر را در قسمتی از قصر بهجی که محل سکونت آنحضرت است
 مدفون سازند . سلطان عبد الحمید نیز موافقت نمود لذا همان روز
 صعود پیر از اتمام مراسم تغسیل و تکفین که حضرت عبدالبهاء خود
 شخصاً مباشرت فرمودند اندکی از غروب گذشته عرش مبارک را در حجره
 از منزل داماد مبارک که در جوار قصر واقع بود استقرار داده و تا مدت ^{یک هفته}
 مجالس سوگواری برقرار بود و تمام علما و بزرگان دولتی عکا و اهالی
 از هر طبقه و نژاد و مذہب دِ رِ مجالس مزبور شرکت نمودند و از خوان

نعمت آنحضرت بر خوردار و از طرف عائله مبارکه پذیرائی میشدند و عده فی از خطبا و شعرا خطبه ها و قصائدی چند بلسان عربی و ترکی در ذکر محامد و اوصاف و کمالات و بزرگواری آنحضرت انشاء و قرائت نمودند و هر کدام تألمات درونی و احساسات تأثرآمیز خود را از این واقعه جانگداز بنحوی ابراز و اظهار میداشتند . و در اکثر آنها صفات عالیّه حضرت عبدالبهاء را که بمقام وصایت و ولایت آنحضرت میشناختند ستوده خضوع و خشوع خود را نسبت بآنحضرت تقدیم مینمودند و همچنین تلکرافات و مکاتیب بیشماری از شهرهای دور و نزدیک رسیده و با آنکه آن اشخاص در سلک مؤمنین در نیامده بودند با اینحال کلاً در عرایض خود بر عظمت و بزرگواری حضرت بهاء الله شهادت داده و از فقدان آنحضرت اظهار نهایت تأثر و تألم نموده بودند .

۳۳- کتاب عهد و تعین مرکز میثاق

آخرین لوحی که بقلم مبارک نازل گردید کتاب عهد مبنی بر تعیین مرکز عهد و پیمان و تسمیه آن بنام غصن اللّسه الاعظم حضرت عبدالبهاء بود هر چند در کتاب مستطاب اقدس که در سال ۱۲۹۰ شامل احکام و تعالیم الهی نازل گردیده راجع به حصر توجّه اهل بهاء بعد از افول شمس ابهی بحضرت من اراده الله آیاتی نازل شده بود که میفرمایند () اذ اغیض بحر الوصال و قضی کتاب المهد فی المال توجّهوا الی

من اراده الله الذى انشعب من هذا الأصل القديم ()

معذ لك محضراتام فضل و عنایت و اکمال حجّت و سدّ باب اختلاف و
 نفاق و جلوگیری از اهل شقاق لوح مبارک عهد را بخط مبارک مرقوم
 و خاتم خویش مختوم فرموده در ایام حدوث کسالت بحضرت -
 عبد البهاء غصن اعظم عنایت و دستور فرمودند که چون قد رمکتوم
 محتوم شد آنرا اعلام نمایند این بود که پیر از گذشتن نه روز از صعود
 مبارک هنگام صبح حضرت عبد البهاء نه نفر از احبار احضار و کتاب
 مزبور را گشوده حسب الامر آنحضرت آقا رضا که یکی از احباب حاضر
 آن مجلس بود بصوت بلند تلاوت نمود. صراحتاً در ضمن آن لوح -
 مبارک میفرمایند که مقصود از آیه مبارکه مذکوره در کتاب اقدس غصن
 اعظم است که باید حضرات اغصان و افنان و منتسبین و جمیع اهل بها
 بآنحضرت ناظر و اوامر را بجان و دل عامل گردند سپس بروضه
 مبارکه که محل استقرار عرش مطهر و مطاف اهل ملاه اعلى است
 مشرف گشته و احباب را کلاً احضار فرموده و لوح مبارک را به میرزا
 مجد الدّین عنایت فرمودند که با صدای رساتلاوت نمود و مقام مرکز
 عهد و میثاق الهی حضرت عبد البهاء به عموم آفاق اعلام گردید .
 اینک لوح مبارک عهد که علاوه بر تعیین مرکز منصوص مشتمل بر نصوصی
 چند درباره مواظ و نصایح عالمیه الهیه جهته من فی العالم
 است عیناً درج میگردد :

کتاب عهدی

اگرافق اعلی از زخرف دنیا خالیست ولیکن در خزائن توکل و تفویض
 از برای وراثت میراث مرغوب لا عدل له گذاشتیم گنج نگذاشتیم
 و هر رنج نیافزودیم ایم الله در ثروت خوف مستور و خطر مکنون
 انظروا ثم انكروا ما انزل الله الرحمن فی الفرقان (و یل لک همزة لمزة
 الذی جمع مالا وعدده) ثروت عالم را وفا می نه آنچه را فنا
 اخذ نماید و تغییر پذیرد لائق اعتنا نبوده و نیست مگر علی قدر -
 معلوم مقصور این مظلوم از حمل شدائد و بلا یا و انزال آیات و -
 اظهار بینات اخمار ناراضفینه و بغضا بوده که شاید آفاق افتده اهل
 عالم بنور اتفاق منور گردد و با سایش حقیقی فائز گردد و از افق لاسوح
 الهی نهر این بیان لایح و مشرق باید کل بیان ناظر باشند ای
 اهل عالم شمار اوصیت مینمایم آنچه سبب ارتفاع مقامات شعاست
 بتقوی الله تمسک نمائید و بذیل معروف تشبث کنید بر راستی
 میگویم لسان از برای ذکر خیر است و را بگفتار زشت میالائید عفی الله
 عما سلف از بعد باید کل بهمانه می تکلم نمایند از لعن و طعن و مسا
 یتکذره الانسان اجتناب نمایند مقام انسان بزرگست چندی قبل
 اینکلمه علیا از مخزن قلم ابهی ظاهر امروز روزیست بزرگ و مبارک
 آنچه در انسان مستور بود و امروز ظاهر شده و میشود مقام انسان
 بزرگست اگر بحق و راستی تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد
 انسان حقیقی بمثابه آسمان لدی الرحمن مشهور . شمس و قمر

سمع وبصر و انجم و اخلاق منیره مضيئه مقامش اعلی المقام
و آثارش مرتی امکان هر مقبلی الیوم عرف قیمی را یافت و قلب طاهر
باقی اعلی توجه نمود و ازا هل بهار صحیفه حمرا مذکور خذ
قدح عنایتی باسمی ثم اشرب منه بذکری العزیز البدیع ای
اهل عالم مذہب الہی از برای محبت و اتحاد است و اسبب عداوت
و اختلاف مناعتید نزد صاحبان بصرو اهل منظر اکبر آنچه سبب حفظ
و علت راحت و آسایش عباد است از قلم اعلی نازل شده ولیکن جہال
ارض چون مرہای نغر و هوسند از حکمتہای بالغہ حکیم حقیقی غافلند
و یظنون و اوہام ناطق و عامل یا اولیاء اللہ و امنائہ ملوک مظاهر
قدرت و مصالح عزت و ثروت حقند در بارہ ایشان دعا کنید . حکومت —
ارض بآن نفوس عنایت شدہ قلوب را از برای خود مقرر داشت . نزاع
و جدال را نہی فرمود نہیاً عظیمافى الكتاب هذا امر اللہ
فى هذا الظہور الاعظم و عصمہ من حکم المحو و نہیہ بطراز
الاثبات انہ ہوالعلیم الحکیم مظاهر حکم و مطالع امر کہ بطراز
عدل و انصاف مزینند بر کل اعانت آن نفوس لازم طوبی للاعراہ و العلماء
فى البہاء اولئک امنائى بہن عبادى و مشارق احکامى بہن خلقى —
علیہم بہائى و رحمتى و فضلى الذی احاط الوجود . در کتاب اقدس
در این مقام نازل شدہ آنچه کما ز آفاق کلماتش انوار بخشش الہی لا مع
وسائل و مشرق است یا اغصانى در وجود قوہ عظیمہ و قدرت کاملہ
مکنون و مستور با و وجہتہ اتحاد و ناظر باشید نہا اختلاف ظاہرہ از او

وصیت الله آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طراً بغصن اعظم
ناظر باشند . انظروا ما انزلناه فی کتابی الأقدس (اذ اغیض بحر
الوصال و قضی کتاب الصده فی المال توجهوا الی من اراد الله
الذی اغشعب من هذا الأصل القديم) مقصود از این آیه مبارکه
غصن اعظم بود و کذاً که اظهارنا الا مرفضاً من عندنا و اننا الفضال الکرم
قد قدّر الله مقام الغصن الا کبر بعد مقامه انه هو الا مر الحکیم
قد اصطفینا الا کبر بعد الاعظم اما من لدن علیم خبیر محبت
اغصان بر کل لازم ولیکن ما قدّر الله لهم حقاً فی اموال الناس بما
اغصانی و افنانی و ذوی قرابتی نوصیکم بتقوی الله و معروف و بما
ینبغی و بما ترتفع به مقاماتکم براستی میگویم تقوی سر دار اعظم است
از برای نصرت امر الهی و جنودیکه لائق این سر دار است اخلاق و اعمال
طیبه طاهره مرضیه بوده و هست . بگوای عباد اسباب نظم را سبب
پریشانی منمائید و علت اتحاد را علت اختلاف سازید امید آنکه اهل
بها بکلمه مبارکه قل کل من عند الله ناظر باشند و این کلمه علیاً بحثا به
آهست از برای اطفا نارضغینه و غضاکه در قلوب و صد ورمکنون و
مخزون است احزاب مختلفه از این کلمه واحده بنور اتحاد حقیقی
فائز میشوند . انه یقول الحق و یهدی السبیل و هو المقتدر العزیز
الجمیل . احترام و ملاحظه اغصان بر کل لازم لا عزاز و ارتفاع
کلمه و این حکم از قبل و بعد در کتاب الهی مذکور و مسطور طوی لمن
فاز بها امره من لدن آمر قدیم و همچنین احترام حرم و آل الله

وافنان ومنتسبین ونوصیکم بخدمه الأمم واصلاح العالم ازملکوت
 بیان مقصود عالیمان نازلشد آنچه که سبب حیات عالم ونجات اوست
 نصایح قلم اعلی رابگوش حقیقی اصفانمائید . انها خیرلکم عمّا
 علی الأرض یشهد بذلك کتابی العزیزالبدیع .

۳۴ - روضه مبارکه

حجره ثی که درجوار قصر بهجی در حیات کوچکی محلّ استقرار^ش
 مبارک قرار گرفت بعد از چندی اطراف آن بدستور مبارک حضرت
 حضرت عبدالبهاء لگاری شده و خورد آنحضرت غالباً شخصاً بفرس
 اشجار وآبیاری آن پرداخته وحسب الامر آنحضرت سقفشیشه ثی
 بوسیله استاد غلامعلی نجار کاشانی که از مهاجرین ومجاورین
 ارض اقدس بود ساخته وبر روی محوطه خیاط مانند گلخانه نصب
 شده است (۱) واینک آن مقام مقدّس بانهایت طراوت وز بهائیس
 قسمت داخل وخارج آن تزیین یافته وبوسیله نصب چراغهای الکتریک
 در اراضی حول روضه مبارکه که در آیام حضرت ولیّ امر الله توسعه

(۱) در کتاب تذکرة الوفا در شرح حال استاد غلامعلی نجار
 میفرمایند " . . . تا آنکه مصیبت کبری رخ داد ورزیه عظمی
 واقع شد نجاری تربت پاک را در عهد گرفت و در نهایت اتقان
 سعی و کوشش نمود الی الان سقف شیشه که بر حیات حجره مقدّسه
 است کار و صنعت او است "



روضه مبارک

یافته و طبق دستورات و اوامر مبارکه آنحضرت غیابان بندی و گل کاری گشته و زیارتگاه و قبله اهل بها میباشد .

یکی از قیسمین مسیحی ساکن عکا موسوم به یعقوب بطرمن اللبنانی در سنه ۱۳۱۳ ابیات ذیل را در وصف آن روضه مبارکه سروده و بحضور حضرت عبد البها تقدیم نموده است .

ما بین لبنان و کرمل بهجۃ	فیهامقام بهاء اللہ ذی الآء
السید المختار مصباح الہدی	وہا شمر حقیقۃ الاسماء
فیهما ابتہاج قلوب اتباع لہ	وجلاء ابصار و نیل رجاء
ہو جودہ طاہت میاء ورود ہا	وزکاء ہوا عکاء والارجاء

زیارتنامہ فی کہ از قلم اعلیٰ نازل گشتہ و در روضہ مبارکہ تلاوت میشود :

الثناء الذی ظہر من نفسک الاعلیٰ والبہاء الذی طلع من جمالك
 الابہی علیک یا مظهر الکبریا و سلطان البقاء و طلیک من فسی
 الارض والسماء اشہد انّ بک ظہرت سلطنتہ اللہ واقتدارہ و —
 عظمۃ اللہ و کبریاہ و بک اشرقت شمس القدم فی سماء القضاء و طلع
 جمال الغیب عن افق الہدایہ و اشہد انّ بحرکۃ من قلمک ظہر حکم
 الکاف والنون و ہر زسترا لہ المکنون و ہدئت الممکنات و بعثت الظہور
 و اشہد انّ بجمالک ظہر جمال المعبود و وجہک لاح وجہ المقصود
 و کلمۃ من عندک فصل بین الممکنات و صعد المخلصون الی الذرۃ
 العلیا و المشرکون الی الذرکات السفلی و اشہد بانّ من عرفک

فقد عرف الله ومن فاز لقاك فقد فاز لقا الله فطوبى لمن آمن بك وبآياتك وخضع بسططانك وشرف بـلقائك وبلغ برضاك وطاف في حولك وحضر تلقاء عرشك فويل لمن ظلمك وانكرك وكفر بآياتك وجاحد بسططانك وحارب بنفسك واستكبر لدى وجهك وجادل بـبرهانك وفر من حكومتك واقتدارك وكان من المشركين في الواح – القدس من اصبح الامر مكتوبا فيا الهى ومحبوبى فارسل الى عن يمين رحمتك وعنايتك نفحات قدس الطافك لتجذبني عن نفسى وعن الدنيا الى شطر قربك ولقاك انك انت المقتدر على ما تشاء وانك كنت على كل شئ محيطا عليك يا جمال الله ثنا الله وذكره وبها الله ونوره اشهد بان ما رأيت عين الأبداع مظلوما شبهك كنت فى ايامك فى غمرات الهلايا مرة كنت تحت السلاسل والأغلال و مرة كنت تحت سيوف الأعداء ومع كل ذلك امرت الناس بما امرت من لدن عليهم حكمهم روجى لضرك الفداء ونفسى لـهلايك الفداء أسأل الله بك وبآلذين استضأت وجوههم من انوار وجهك واتبعوا ما أمروا به حباً لنفسك ان يكشف السبحات التى حالت بينك وبين خلقك ويرزقنى خيرا لدنيا والآخرة انك انت المقتدر المتعالى العزيز الغفور الرحيم صل اللهم يا الهى على السدرة واوراقها واغصانها وافنانها واصولها وفروعها بدوام أسمائك الحسنى وصفاتك العليا ثم احفظها من شر المعتدين وجنود الظالمين انك انت المقتدر – القدير . صل اللهم يا الهى على عبادك الفائزين وامائك الفائزات

اِنَّكَ انتَ الْكَرِيمُ ذِ الْفَضْلِ الْعَظِيمِ لَا اِلَهَ اِلَّا انتَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ .

۳۵- آیات و آثار نازل از قلم مبارک

آثار مبارکه و آیاتی که از قلم مبارک حضرت بهاء الله در شئون مختلفه تفسیر و تأویل آیات و نبوّات کتب مقدسه انبیای قبل و مناجات و خطب و مسائل اخلاقی و احکام و دستورات انفرادی و اجتماعیه بشر و نبوّات در باره حوادث و وقایع آتی نازل گشته باندازه ئی است که تا حال احصا و شماره نگشته و هنوز بصورت مجلّات جداگانه در نیامده که شامل تمام آیات و الواح مبارکه باشد . با اینحال مقداری از الواح مهمه و بیامنتخباتی از کلمات و آثار و مناجاتهای منتخبه طبع و انتشار یافته و بزبانهای مختلفه نیز ترجمه شده و در دست رس مطالعه و دقت اهل عالم قرار داده شده است . و اینک در این مقام قسمتی از کلمات آنحضرت را که دارای فواید و مصالح عمومی و اجتماعی است درج مینمایم و سپس بمعرفی بعضی از الواح مهمه و آثار مبارکه قلم اعلی و محلّ نزول آنها و نام اشخاصی که الواح بافتخار آنان نازل شده مبارک میگردد .

لوح بشارات

هَذَا نَدَاءُ الْأَبْهَى الَّذِي ارْتَفَعَ مِنَ الْأَفْقِ الْأَعْلَى فِي سَجْنِ عَكَاةٍ

هُوَ الْعَبِيبُ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ

حقیق شاهد و مظاهر اسماء و صفاتش گواه که مقصود از ارتفاع نداء

و کلمه علیا آنکه از کوشیهیان آذان امکان از قصص کاذبه مطهر شود
و مستعد گردد از برای اصفای کلمه طیبه مبارکه علیا که از خزانه
علم فاطر سماء و خالق اسماء ظاهر گشته طوبی للمنصفین .

یا اهل ارض . بشارت اول : که از ام الكتاب در این ظهور
اعظم بجمیع اهل عالم عنایت شد محو حکم چهار است از کتاب
تعالی الکرم ذوالفضل العظیم الذی به فتح باب الفضل علی من
فی السموات والأرضین .

بشارت دوم : اذن داده شد احزاب عالم بایکدیگر بروج و ریحا

معاشرت نمایند . عاشروا یا قوم مع الأدیان کلّها بالروح والريحان
کذلك اشرق نیر الأذن والأرادة من افق سماء امر اللّه رب العالمین
بشارت سوم : تعلیم السن مختلفه است از قبل از قلم اعلی این —
حکم جاری حضرات ملوک اید هم اللّٰه وها وزرای ارض مشورت نمایند
وبک لسان ازالسن موجوده ویا لسان جدیدی مقرر دارند و در مدارس
عالم اطفال را بآن تعلیم دهند و همچنین خط در این صورت ارض قطعه
واحد مشاهده شود .

طوبی لمن سمع النداء وعمل بما امر به من لدی اللّٰه ربّ العرش العظیم .
بشارت چهارم : هر یک از حضرات ملوک و ققهم اللّٰه بر حفظ این حزب
مظلوم قیام فرماید و اعانت نماید باید کل در محبت و خدمت با و از بهک
در یگر سبقت گیرند این فقره فرض است بر کل طوبی للمعاملین .

بشارت پنجم : این حزب در مملکت هر دولتی ساکن شوند با هم

بامانت وصدق و صفا با آن دولت رفتار نمایند هذا منزل من لدن
 آمر قدیم . براهل عالم طرّاً واجب ولازم است اعانتان امر اعظم
 که از سماء اراده مالک قدم نازل گشته شاید نارغضاء که در صدور
 بعضی از احزاب مشتعل است بآب حکمت الهی و نصایح و مواعظ
 ربّانی ساکن شود و نور اتّحاد و اتّفاق آفاق را روشن و منور نماید .
 امید آنکه از توجّهات مظاهر قدرت حق جلّ جلاله سلاح عالم
 باصلاح تبدیل شود و فساد و جدال از مابین عباد مرتفع گردد .
 بشارت ششم : صلح اکبر است که شرح آن از قبل از قلم اعلیٰ
 نازل . نعيمًا لمن تمسك به وعمل بما امر به من لدی اللہ العلیم
 الحکیم .

بشارت هفتم : زمام البسه و ترتیب لحا و اصلاح آن در قبضه
 اختیار عباد گذارده شد ولیکن ایّاکم یا قوم ان تجعلوا انفسکم ملعب
 الجاهلیین .

بشارت هشتم : اعمال حضرات رهبه و خوریهای ملت حضرت روح
 علیه سلام اللّٰه و بهائوه عند اللّٰه مذکور ولیکن الیوم باید از انزوا -
 قصد فضا نمایند و بما ینفعهم و ینتفع به العباد مشغول گردند
 وکل را اذن تزویج عنایت فرمودیم لیظهر منهم من یدکر اللّٰه
 ربّ ما یری و ما لا یری و ربّ الكرسی الرّفع .

بشارت نهم : باید عاصی در حالت سیه از غیر اللّٰه خود را فارغ و آزاد
 مشاهده نماید طلب مغفرت و آمرزش کند . نزد عباد اظهار خطایا

ومعاصي جائزته چه كه سبب و علت آمرزش و عفو الهی نبوده و نیست
و همچنین این اقرار نزد خلق سبب حقارت و ذلت است و حق
جلّ جلاله ذلت عباد خود را دوست ندارد آنّه هوالمشفق
الكریم . عاصی باید مابین خود و خدا از حر رحمت رحمت طلبد
و از سماء كرم مغفرت مسئلت كند و عرض نماید .

الهی الهی أسألك بدماء عاشقك الذین اجتذبهم ببيانك
الأحلى بحیث قصد والذروة العليا مقراً للشهادة الكبرى وبالأسرار
المكنونة فی علمك وبالثالی المخزونة فی بحر عطائك ان تغفر لى
ولأهوى اقى وأنت انت ارحم الراحمین . لا اله الا انت الغفور الکریم
ای ربّ ترى جوهر الخطاء أقبل الى بحر عطائك والضعیف ملکوت
اقتدارك والفقر شمس غناك أى ربّ لا تخيّب به بجودك و
كرمك ولا تمنعه من فیوضات آیامك ولا تطرده عن بابك الذى فتحته
على من فی ارضك وسماك آه آه خطیئاتی منعتنی عن التقرب
الى بساط قدسك وجبرراتی ابعدتنی عن التوجه الى خباء مجدك
قد عطلت ما نهیتنی عنه وتركت ما أمرتنی به أسألك بسلطان الأسماء
ان تكتب لى من قلم الفضل والعطاء ما یقرّبنى اليك و یطهر نسی
عن جبرراتی التى حالت بینى وبين عفوك وغفرانك أنك انت
المقدر الفیاض لا اله الا انت المعز الفضال .

بشارت دهم : حکم محو کتب را از زبر و الواح برداشتیم فضلاً من
لدى الله صحت هذا النبأ العظيم .

بشارت یازد هم : تحصیل علوم و فنون از هر قهمل جائز و لیکن علومى که نافع است و سبب و علت ترقی عباد است کذلک قضی الامر من لدن آمر حکیم .

بشارت دوازدهم : قد وجب علی کلّ واحد منکم الاشتغال بامر من الامر من الصنائع والأقتراف و امثالها و جعلنا اشتغالکم بها نفس العبادة لله الحق . تفکروا یا قوم فی رحمة الله و الطافه ثم اشکروه فی العشی و الاشرق . لا تضیعوا اوقاتکم بالبطالة و الکسالة و اشتغلوا بما تنفع به انفسکم و انفس غیرکم کذلک قضی الامر فی هذا اللوح الذی لا تحت من افقه شمس الحکمة و البیان . أبغض الناس عند الله من یقعد و یطلب تمسکوا بحبل الأسباب متوکلین علی الله مسبب الأسباب . هر نفسی بصنعتی و یا بکسبی مشغول شود و عمل نماید آن عمل نفس عبادت عند الله محسوب . ان هذا الا من فضله العظیم العظیم .

بشارت سیزدهم : امور ملت معلق است بر حال بیت عدل الهی ایشانند اماناء الله بین عباد و مطالع الامر فی بلاده . یا حزب الله مرثی عالم عدل است چه که دارای دورکن است مجازات و مکافات و این دورکن دوجشمه اند از برای حیات اهل عالم چونکه هر روز را امری و هر حین را حکمی مقتضی لذا امور و وزرای بیت عدل راجع تا آنچه را مصلحت وقت دانند معمول دارند نفوسیکه لوجه الله برخد مت امر قیام نمایند ایشان ملهمند بالهامات غیبی الهی

برکل اطاعت لازم امور سیاسیه کل راجع است به بیت المد ل
 و عبادات بما انزلہ اللہ فی الكتاب یا اهل بها شما مشارق -
 محبت و مطالع عنایت الهی بود و هستید لسان را بسبب و لعن
 احدی میالائید و چشم را از آنچه لایق نیست حفظ نمائید آنچه
 را در آئید بنمائید اگر مقبول افتاد مقصود حاصل و الا تعرض باطل
 ذروه بنفسه مقبلین الی اللہ المہیمن القیوم . سبب حزن مشوید
 تاجه رسد بفساد و نزاع امید هست در ظل سدره عنایت الهی
 تربیت شوید و بما اراده اللہ عامل گردید همه اوراق یک شجرید و
 قطرهای یک بحر .

بشارت چهاردهم : شد رحال مخصوص زیارت اهل قبور لازم نه
 مخارج آنرا اگر صاحبان قدرت و وسعت به بیت عدل برسانند
 عند اللہ مقبول و محبوب نعیماً للعاملین .

بشارت پانزدهم : اگرچه جمهوریت نفعش بعموم اهل عالم راجع
 ولیکن شوکت سلطنت آمتی است از آیات الهی دوست نداریم
 مدن عالم از آن محروم ماند اگر مدبرین ایند و در اجمع نمایند اجرشان
 عند اللہ عظیم است چون در مذاهب قبل نظر مقتضیات وقت حکم
 جہاد و محو کتب و نہی از معاشرت و مصاحبت با ملل و همچنین نہی
 از قرائت بعضی از کتب محقق و ثابت لذا در این ظهور اعظم و نہا
 عظیم مواهب و الطاف الهی احاطه نمود و امر مہرم از افق ارادہ
 مالک قد صہ آنچه ذکر شد نازل نحمد اللہ تبارک و تعالی علی صا

انزله فی هذا اليوم المبارك العزيز البديع اگر جمیع عالم هر يك
دارای صد هزار لسان شود الی یوم لا آخر له بشکرو حمد ناطق گردد
هر آینه به عنایتی از عنایات مذکور در این ورقه معادله ننمایند .
بشهادت بلك كل عارف بصیر و كل عالم خبیر از حق جل جلاله سائل
و آمل كه حضرات ملوك و سلاطین را كه مظاهر قدرت و مطالع عزتند -
تأیید فرماید بر اجراء اوامر و احكامش آنه هوالمقدر القدير
والاجابة جدير . انتهى .

كلمات فرد و سیه

كلمة الله در ورق اول فرد و س اعلى از قلم ابهى مذکور و مسطور
براستی میگویم حفظ مبین و حصن متین از برای عموم اهل عالم
خشیقالله بوده آنست سبب اكبر از برای حفظ بشر و علت كبرى از برای
صیانت وری بلی در وجود آیتی موجود و آن انسان را از آنچه شایسته
و لایق نیست منع مینماید و حراست میفرماید و نام آنرا حیا گذارده اند
ولیکن این فقره مخصوص است به معدودی كل دارای این مقام نبوده و
نیستند .

كلمة الله در ورق دوم از فرد و س اعلى :

قلم اعلى در این حین مظاهر قدرت و مشارق اقتدار یعنی ملوك و
سلاطین و رؤساء و امراء و علماء و عرفا را نصیحت میفرماید و بدین و تصبك
بآن وصیت مینماید آنست سبب بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان

من فی الامکان سستی ارکان دین سبب قوت جهال و جرئت و جسارت شده برستی میگویم آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلت اشرار افزود و نتیجه بالاخره هرج و مرج است اسمعوا یا اولی الابصار ثم اعتبروا یا اولی الانظار .

کلمة الله در ورق سوم از فرد و سراعلی:

یا ابن الانسان لو تكون ناظرا الى الفضل ضع ما ينفعك وخذ ما ينتفع به العباد وان تكن ناظرا الى العدل اختر لدونك ما تختاره لنفسك انّ الانسان مرة يرفعه الخضوع الى سماء العزّة والاقتدار واخرى ينزله الغرور الى أسفل مقام الذلّة والانكسار يا حزب الله يوم عظیم است ونداهزگ در لوحی از الواح از سماء مشیت اینکلمه علیما نازل اگر قوه روح بتعامها بقوه سامعه تبدیل شود میتوان گفت لایق اصفاء این نداء است که از افق اعلی مرتفع والا این آذان آلوده لایق اصفاء نبوده و نیست طوبی للسامعین ووبی للقافلین .

کلمة الله در ورق چهارم از فرد و سراعلی:

یا حزب الله ارحم جلاله بطلبهید مظاهر سطوت و قدرت را از شر نفس و هوای حفظ فرماید و با نوار عدل و هدی منور ارد از حضرت محمد شاه مع علو مقام و امر منکر ظاهر اول نفی سلطان ممالك فضل و عطا حضرت نقطه اولی و ثانی قتل سید مدینه تدبیر و انشاء باری خطا و عطای ایشان عظیم است سلطانیکه غرور اقتدار و اختیار او را از عدل منع ننماید و نعمت و ثروت و عزت و صفوف و الوف او را از تجلّیات نبیرانصا

محروم سازد او در ملاء اعلی دارای مقام اعلی و رتبهٔ علیاست هر کس
اعانت و محبت آن وجود مبارک لازم طوبی لعلك ملك زمام نفسه و
غلب غضبه و فضل العدل على الظلم و الانصاف على الاعتساف .
كلمة الله در ورق پنجم از فردوس اعلی :

عطیهٔ کبری و نعمت عظمی در رتبهٔ اولی خرد بوده و هست اوست حافظ
وجود و معین و ناصر او خرد پیک رحمن است و مظهر اسمعلاّم با و مقام
انسان ظاهر و مشهور اوست دانا و معلّم اوّل در دبستان وجود
و اوست راهنما و دارای رتبهٔ علیا از بمن تربیت او عنصر خاک دارای —
گوهر پاک شد و از افلاک گذشت اوست خطیب اوّل در مدینهٔ عدل و در
سال نه جهان را به بشارت ظهور منور نمود اوست دانی یکتا که در اوّل
دنیا بهرقا معانی او تقاضیست و چون به ارادهٔ رحمانی هر منبر بهمان
مستوی بد و حرف نطق فرمود .

از اوّل بشارت و عد ظاهر و از ثانی خوف و عید و از بعد و عید بهم و امید با هر
و این در اساس نظم عالم محکم و برقرار تعالی الحکیم ذوالفضل العظیم .
كلمة الله در ورق ششم از فردوس اعلی :

سراج عباد داد است او را به باد های مخالف ظلم و اعتساف خاموش
ننماید و مقصود از آن ظهور اتحاد است بین عباد در این کلمهٔ علیا بحر
حکمت الهی موج در فاطر عالم تفسیر آنرا کفایت ننماید اگر عالم باین
طراز مزین گردد شمس کلمهٔ میوم یغنی الله کلام من سمعته از افق سما در دنیا
طالع و مشرق مشاهده شود مقام این بیان را بشناسید چه که از علیا ثمره

شجرهٔ قلم اعلی است نیکوست حال نفسیکه شنیده و فائز شد بر راستی
میگویم آنچه از سماء مشیت الهی نازل آن سبب نظم عالم و علت اتحاد
و اتفاق اهل آنست که نطق لسان المظلوم فی سجنه العظیم
کلمة الله در ورق هفتم از فردوس اعلی :

ای دانایان ام از بیگانگی چشم بردارید و به یگانگی ناظر باشید و به
اسبابیکه سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم است تمسک جوئید
این یک شبر عالم یک وطن و یک مقام است از افتخار که سبب اختلاف
است بگذرید و آنچه علت اتفاق است توجه نمائید نزد اهل بها
افتخار علم و عمل و اخلاق و دانش است نه بوطن و مقام ای اهل
زمین قدر این کلمه آسمانی را بدانید چه که بمنزلهٔ کشتی است از برای
دریای دانائی و بمنزلهٔ آفتاب است از برای جهان بینائی .
کلمة الله در ورق هشتم از فردوس اعلی :

در التعلیم باید در ابتدا اولاً در این تعلیم در هدایت و
وعید مذکور در کتب الهی ایشانرا از مناهسی منع نماید و بطراز اوامر
مزین دارد ولیکن بقدریکه بتعصب و حمیهٔ جاهلیه منجر و منتهی
نگردد آنچه از حد و دات در کتاب هر حسب ظاهر نازل نشده باید
امنای بهت عدل مشورت نمایند آنچه را پسندیدند مجری دارند
آنکه یلهمهم ما یشاء و هو الممد بر العلم از قبل فرمودیم تکلم بد و لسان
مقدّر شد و باید جهد شود تا بهیکی منتهی گردد و همچنین خطوط عالم
تأمرهای مردم در تحصیل السن مختلفه ضایع نشود و باطل نگردد

و جميع ارض مدينه واحده وقطعة واحده شاهد مشور .

كلمة الله در ورق نهم از فردوس اعلى :

براستى ميگويم هرامى از امور اعتدالش محبوب چون تجاوز نمايىد
سبب ضرر گردد در تمدن اهل غرب ملاحظه نمائيد كه سبب اضطراب
و وحشت اهل عالم شده آلت جهنميه بميان آمده و در قتل و جو در
شقاوتى ظاهر شده كه شبه آنرا چشم عالم و آذان امم نديد و نشنيد
اصلاح اين مفاسد قويه قاهره ممكن نه مگر با اتحاد ا حزاب عالم در امور
و با درمذ هبى از مذاهب . بشنويد نداى مظلوم را و صلح اكبر تمسك
نمائيد اسباب عجيبة غريبه در ارض موجود و لكن از افنده و عقول مستور
و آن اسبابى است كه قادر است بر تهديل هوا ارض لكها و سميت آن
سبب هلاكت سبحان اللعالم عجيبي شاهد ه گشت برق يا مثل آن مطيع
قائد است و با مرا و حر كت مينمايد . تعالى القادر الذى اظهر ما اراد
بامر المحكم العتيم . يا اهل بها اوامر منزله هريك حصنى است
محكم از براى وجود ان المظلوم ما اراد الا حفظكم و ارتقائكم . رجال
بهت عدل را وصيت مينمائيم و بصيانت و حفظ عباد و اما و اطفال امر
ميفرمائيم . بايد در جميع احوال بمصالح عباد ناظر باشند طوبى
للمراخذ بيد الأسير و لغنى توجه الى الفقير و لمعادل اخذ حق المظلوم
من الظالم و لأمن عمل ما امره من لدن آمر قديم يا حيد ر قبل على
عليك بهائى و ثنائى نصائح و مواعظ عالم را احاطه نموده مع ن لك
سبب احزان شده نه فرح و سرور چه كه بعضى از مدعيان محبت طغيان

نموده اند و وارد آورد مانند آنچه را که از ملل قبل و علمای ایران وارد
 نشدند ^{قلینا} من قبل لم یس یلمتی سجنی و ماورد علی من اعدائی بل عمل
 احبائی الذین ینسبون انفسهم الی نفسی و یرتکبون ما ینوح به قلبی
 و قلمی . مکرراً مثال این بیانات نازل ولیکن غافلین را نفی نمیشد
 چه که اسیر نفس و هوی مشاهده میشوند از حق بطلب کل را تأیید
 فرماید بر آنابه و رجوع تا نفس به مشتبهاتش باقی جرم و خطا موجود
 امید آنکه ید بخشش الهی و رحمت رحمانی کل را اخذ نماید و بطراز
 عفو و عطا مزین دارد و همچنین حفظ فرماید از آنچه سبب تضرع
 امر اوست نمایان عبادش آنکه هوالمقتدر القادر هو الغفور الرحیم .
 کلمة الله در ورق دهم از فردوس اعلی :

یا اهل ارض انزوا و ریاضات شاقّه بمعزّ قبول فائزانه صاحبان بصرو خرد
 ناظرند با سبایکه سبب روح و ریحان است امثال این امور از صلب ظنّ
 و طین اوها مظاهر و متولّد لایق اصحاب دانش نبوده و نیست بعضی
 از عباد از قبل و بعد در مغارّه های جبال ساکن و بعضی در لیمائی بقبور
 متوجّه بگوشنوید نصح مظلوم را از ما عند کم بگذرید و آنچه ناصح امین
 میفرماید تصّك جوئید لا تحرموا انفسکم عما خلق لکم اتفاق عند الله
 محبوب و مقبول از سیّد اعمال مذکور انظروا ثم از کروا ما انزل الرحمن
 فی الفرقان و یثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و من یوق شح
 نفسه فاولئک هم الفاعلون فی الحقیقه اینکلمه مبارکه در این مقام —
 آفتاب کلمات است طوی لمن اختار اخاه علی نفسه انه من اهل البها

فی السّفینة الحمراء من لدی الله العلیم الحکیم .

بعضی از الواح مبارکه که از قلم اعلی نازل گردیده است

در بغداد

لوح کَل الطّعام در اوایل ورود به بغداد و قبل از اظهار امر بافتخار

حاج میرزا کمال الدّین نراقی

در آیام مهاجرت به سلیمانیه

قصیده عزّور قائیه

در آیام مهاجرت به سلیمانیه

قصیده ساقی از غیب بقا

تفسیر حروف مقطّعه قرآن بعد از مراجعت از سلیمانیه بافتخار میرزا آقا رقاب

سازشیرازی

صحیفه شطّیه

بافتخار شیخ محی الدّین قاضی خانقین

رساله هفت وادی

بعد از مراجعت از سلیمانیه

بافتخار شیخ عبد الرحمن کرکوکی بعد از مراجعت

رساله چهار وادی

از سلیمانیه

تفسیر هو

لوح حوریه

در جواب سئوالات سید یوسف سدهی اصفهان

لوح جواهر الاسرار

در جواب سئوالات جناب حاج سید محمد غال

کتاب ایقان

اکبر در سال ۱۲۷۸ بعد از مراجعت از سلیمانیه

کلمات مکتونـه عربی و فارسی در سال ۱۲۷۴

لوح سبحان ربی الاعلیٰ بافتخار جناب میرزا موسیٰ جواهری
 لوح شکرشکن فرزند حاج میرزا هادی جواهری
 به افتخار میرزا حسین متولّی قمی

لوح حورعجاب
 لوح هله هله یا بشارت
 لوح غلام الخلد
 لوح ازباغ الهی
 قصیده بازآمده جامی
 لوح ملاح القدس

در مرزعه و شاش در ایام نوروز سال
 ۱۲۷۹ یکماه قبل از حرکت به اسلامبول
 در اولین روز ورود به مالچ ضوان با افتخار
 حاج محمد تقی نهریزی ملقب به ایوب
 سورة القصر

در اسلامبول

لوح سبحانک یا هو معروف قبل لوح ناقوس بافتخار آقا محمد علی اصفهانی
 بواسطه حضرت عبدالبهاء در شب
 هنجم جمادی الاولی

لوح سلطان عبد العزیز و کلا

درادرنه

سورةالأصحاب	بافتخارجنابآقامیرزاآقاکاشی ملقب به اسم الله المنیب به اعزازنبیل زرندی
دولوح مبارک حج لوح مبارک بدیع	درجواب نامه میرزامهدی نامگیلانی که دراسلامبول قاضی شیعیان آنشهربود
سورةالملوک سورةالأمر	بافتخار ملاعلی هجستانی بافتخارجناب ملا محمد نبیل زرندی
سورةالدّم الواح لیلقالقدس مناجات وادعیه صیام	به اعزاز میرزا علی سیاح مراغه اولین لوح خطاب به ناپلئون سؤم امپراطورفرانسه
لوح مبارک سلطان لوح نقطه	خطاب بناصرالدین شاه پادشاه ایران
لوح مبارک رئیس عربی سورةالقلم	خطاب به عالی پاشا صدر اعظم عثمانی
لوح احمد عربی	بافتخار میرزا احمد یزدی از مبلغین

درمک

لوح ثانی خطاب به ناپلئون سؤم امپراطورفرانسه

لوح مبارك خطاب به ملكه وكتور يا امپراطريس انگلستان
 لوح مبارك خطاب به الكساندر دوم امپراطور روسيه
 لوح سورقالهيك

لوح مبارك برهان خطاب به شيخ محمد باقراصفهاني ملقب به ذئب
 لوح مبارك شيخ خطاب به شيخ محمد تقى نجفى پسر شيخ محمد باقر
 ملقب به (ابن ذئب)

لوح خطاب بهى نهم رئيس فرقه كاتوليك
 لوح رئيس فارسى خطاب بهعالى پاشا صدر اعظم عثمانى
 لوح رؤيا در غرة ماه محرم از سال ۱۲۹۰ قمرى كه سال ششم ورود بهعكا
 بوده نازل گردیده

لوح كرملى در حيفاد رجنب مقام ايليا
 لوح تجليات بافتخار استاد على اكبر نائزى كه برتبه شهادت نائل گردید
 لوح اشراقات بافتخار جليل خوشى
 لوح كلمات فردوسيه بافتخار جناب حاج ميرزا حيدر على
 لوح طرازاى به افتخار جناب حاج ميرزا حيدر على اصفهاني
 كتاب مستطاب اقدس در بيت عبود

۳۶- کشورهایی که ندای امر مبارک در ایام آنحضرت مرتفع شده است

در مدت نه سال ظهور مبارک حضرت اعلی که در تاریخ بدیع به
عهد اعلی نامیده شده است امر مبارک در د و کشور ایران و عراق عرب
انتشار یافت و در مدت سی و نه سال که ایام ظهور مبارک حضرت
بهاء اللّٰه هنگام صعود آنحضرت میباشد و در تاریخ بدیع به عهد
ابهی تسمیه گشته امر مبارک علاوه بر د و کشور منور ریازده کشور
دیگر بشرح ذیل مفتح شده است.

- | | |
|-------------|-------------|
| ۱- قفقاز | ۷- لبنان |
| ۲- برما | ۸- سودان |
| ۳- مصر | ۹- سوریه |
| ۴- گرجستان | ۱۰- ترکیه |
| ۵- هندوستان | ۱۱- ترکستان |
| ۶- فلسطین | |

۳۷- فهرست وقایع و تاریخ وقوع آنها

- ۱- تولّد حضرت بهاء الله د وّم محرّم از سال ۱۲۳۳ هجری مطابق با ۱۲ نوامبر از سال ۱۸۱۷ میلادی
- ۲- ازدواج حضرت بهاء الله ماه جمادی الثانی از سال ۱۲۵۱ هجری مطابق با سال ۱۸۳۵ میلادی
- ۳- صعود جناب میرزا یزدگر اوایل سال ۱۲۵۵ هجری مطابق با سال ۱۸۳۹ میلادی
- ۴- وصول توقیع حضرت اعلی به حضرت بهاء الله توسط جناب باب الباب در سال ۱۲۶۰ هجری مطابق با سال ۱۸۴۴
- ۵- مسافرت بهازندران
- ۶- اولین محبوسیت حضرت بهاء الله سال ۱۲۶۳ مطابق با سال ۱۸۴۷ میلادی
- ۷- اجتماع در بهشت ژون سال ۱۸۴۸ میلادی
- ۸- بازدید قلعه طهرسی
- ۹- حرکت به سمت قلعه و گرفتاری آنحضرت ماه محرّم از سال ۱۲۶۵ هجری مطابق با سال ۱۸۴۹ میلادی
- ۱۰- وصول و ادای حضرت اعلی
- ۱۱- مسافرت آنحضرت به عتبات ماه شعبان از سال ۱۲۶۷-

هجری مطابق با سال ۱۸۵۱ میلادی

- ۱۲- حادثه رمی شاه و گرفتاری آنحضرت پس از مراجعت ۲۸ شوال
از سال ۱۲۶۸ هجری مطابق با ۱۵ ماه اوگست از سال ۱۸۵۲ میلادی
- ۱۳- تبعید به بغداد ماه ربیع الثانی از سال ۱۲۶۹ مطابق
با ۱۲ جانوری سال ۱۸۵۳ میلادی
- ۱۴- ورود آنحضرت به بغداد ماه جمادی الثانی از سال ۱۲۶۹ هجری
مطابق با آپریل سال ۱۸۵۳ میلادی
- ۱۵- مهاجرت به سلیمانیه ۱۲ ماه رجب از سال ۱۲۷۰ هجری مطابق
با ۱۰ آپریل سال ۱۸۵۴ میلادی
- ۱۶- مراجعت از سلیمانیه به بغداد ۱۲ ماه رجب از سال ۱۲۷۲
هجری مطابق با ۱۹ مارچ از سال ۱۸۵۶ میلادی
- ۱۷- اظهار امر آنحضرت در باغ رضوان سوم ماه ذیقعد و اول
اردیبهشت از سال ۱۲۷۹ هجری مطابق
با ۲۲ آپریل از سال ۱۸۶۳ میلادی
- ۱۸- عزیمت مبارک به طرف اسلامبول ۱۴ ماه ذیقعد و ۱۲ اردیبهشت
ماه ۱۲۷۹ هجری مطابق با سوم
ماه می از سال ۱۸۶۳ میلادی
- ۱۹- ورود به اسلامبول اول ماه ربیع الاول از سال ۱۲۸۰ هجری
مطابق با ۱۶ اگست ۱۸۶۳ میلادی

- ۲۰- ورود به ادرنه اول ماه رجب از سال ۱۲۸۰ هجری
مطابق با ۱۲ دسامبر ۱۸۶۳ میلادی
- ۲۱- حرکت از ادرنه ۲۲ ماه ربیع الثانی از سال ۱۲۸۵ هجری
مطابق با ۱۲ اگست ۱۸۶۸ میلادی
- ۲۲- ورود مبارک به عکا ۱۲ ماه جمادی الاولی از سال ۱۲۸۵ هجری
مطابق با ۳۱ اگست از سال ۱۸۶۸ میلادی
- ۲۳- شهادت حضرت غصن اطهر ۲۳ ماه ربیع الاول از سال ۱۲۸۷ هجری
مطابق با ۲۳ ژوئن از سال ۱۸۷۰ میلادی
- ۲۴- صعود حضرت آسیه خانم حرم مبارک سال ۱۳۰۳ هجری
- ۲۵- خروج آنحضرت و عائله مبارک از سجن ۱۲ ماه سپتامبر از سال ۱۸۷۰ میلادی
مطابق با سال ۱۲۸۷ هجری
- ۲۶- تشرّف پرفسور پرون مستشرق انگلیسی پانزد هم تابستم
آوریل سال ۱۸۹۰ میلادی
- ۲۷- صعود مبارک شب شنبه دوم ذیقعدة الحرام از سال ۱۳۰۹ هجری
مطابق با شب ۲۹ ماه می از سال ۱۸۹۲ میلادی

فهرست مندرجات کتاب

شماره	موضوع	از صفحه	تا صفحه
۱	جناب میرزا عباس مشهور به میرزا بزرگ نوری والد حضرت بهاء الله	۱	۸
۲	تولد حضرت بهاء الله	۹	۲۳
۳	چگونگی وصول آثار مبارکه حضرت اعلی بجانب حضرت بهاء الله	۲۴	۲۵
۴	مسافرت به مازندران	۲۶	۳۰
۵	اولین محبوسیت حضرت بهاء الله	۳۱	۳۳
۶	اقدام حضرت بهاء الله باستخلاص جناب طاهره	۳۴	۳۷
۷	عزیمت به بدشت	۳۸	۴۲
۸	عزیمت به نیاالا و مازندران	۴۳	۴۵
۹	بازدید قلعه طبرسی و تقویت اصحاب	۴۵	۴۷
۱۰	حرکت به سمت قلعه و گرفتاری آنحضرت	۴۷	۵۳
۱۱	وصول و رایع حضرت اعلی	۵۳	۵۶
۱۲	مسافرت به عتبات	۵۶	۶۳
۱۳	مراجعت به طهران و گرفتاری آنحضرت در قضیه رمی شاه	۶۴	۹۲
۱۴	ظهور اسرار سنه تسع و اظهار امر سّری	۹۲	۹۶

شماره	موضوع	از صفحه	تا صفحه
۱۵	تبعید آنحضرت به بغداد	۹۶	۱۰۳
۱۶	احوال بابیان در غیبت حضرت بهاء الله	۱۰۳	۱۰۹
۱۷	ایام هجرت در سلیمانیه	۱۰۹	۱۱۶
۱۸	مراجعت آنحضرت به بغداد	۱۱۶	۱۴۴
۱۹	خروج از بغداد و ایام رضوان	۱۴۴	۱۶۹
۲۰	توقف مبارک در اسلامبول	۱۶۹	۱۷۵
۲۱	ورود مبارک به ادرنه	۱۷۵	۱۹۸
۲۲	ورود مبارک به گسبولی	۱۹۸	۱۹۸
۲۳	عبور از بندر ازمیر و اسکندریه	۱۹۸	۲۰۰
۲۴	ورود مبارک به حیفا و حرکت	۲۰۰	۲۰۱
۲۵	ورود مبارک به زندان عکا	۲۰۱	۲۱۸
۲۶	الواح و خطابات به سلاطین و امرا	۲۱۸	۲۲۳
۲۷	واقعه شهادت فصن اطهر	۲۲۴	۲۲۹
۲۸	تخفیف تزیینات و خروج از سجن	۲۳۰	۲۳۱
۲۹	ابواب سجن مفتوح شد	۲۳۲	۲۳۶
۳۰	صعود حضرت آسیه خانم والدۀ حضرت عبدالمها	۲۳۷	۲۴۰

شماره	موضوع	از صفحه	تا صفحه
۳۱	تشرف پرفسور ادوارد برون	۲۴۰	۲۴۲
۳۲	صعود مبارك	۲۴۳	۲۴۹
۳۳	کتابعهد و تعیین مرکز میثاق	۲۴۹	۲۵۴
۳۴	روضه مبارکه	۲۵۴	۲۵۸
۳۵	آیات و آثار نازله از قلم مبارك	۲۵۸	۲۷۳
۳۶	کشورها ئیکه ندای امر مبارك در ایام آنحضرت مرتفع شده است	۲۷۴	۲۷۴
۳۷	فهرست وقائع و تاریخ وقوع آنها	۲۷۵	۲۷۷

فهرست تصاویر

شماره ردیف	شماره صفحه	معرفی تصاویر
۱	۲ - ۳	جناب میرزا عباس نوری والد جمال مبارک
۲	۴ - ۵	نمونه‌ئی از خط نستعلیق جناب میرزا عباس
۳	۶ - ۷	نمونه‌ئی از خط نسخ جناب میرزا عباس
۴	۱۸-۱۹	میرزا موسی کلیم الله
۵	۲۲-۲۳	ورقه عقدنامه ازدواج حضرت بهاء
۶	۷۸-۷۹	میرزا مجید خان آهی
۷	۸۸-۸۹	حکم میرزا آقاخان صدراعظم در باره مأموریت میرزا ابوطالب خان برای دستگیری بابیان قریه تاکر
۸	۹۰-۹۱	میرزا سعیدخان مؤتمن الملک وزیر خارجه ناصرالدین شاه
۹	۱۱۶-۱۱۷	مناظری از بیت مبارک در بغداد
۱۰	۱۳۸-۱۳۹	جناب شیخ مرتضی انصاری
۱۱	۱۴۸-۱۴۹	نامه میرزا سعیدخان وزیرخارجه به سفیر ایران در دربار عثمانی
۱۲	۱۵۲-۱۵۳	نامه ثانی میرزا سعیدخان وزیر خارجه به سفیر ایران در دربار عثمانی
۱۳	۱۵۳	حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله سفیر ایران در دربار عثمانی
۱۴	۱۶۰-۱۶۱	مناظری از باغرضوان در بغداد
۱۵	۱۷۰-۱۷۱	فواد پاشا صدراعظم عثمانی

بقیه فهرست تصاویر

شماره ردیف	شماره صفحه	معرفی تصاویر
۱۶	۱۸۶-۱۸۷	مسجد سلطان سلیم در ادرنه
۱۷	۱۸۸-۱۸۹	عالی پاشا وزیر خارجه عثمانی
۱۸	۲۱۲-۲۱۳	حضرت بدیع حامل لوح سلطان
۱۹	۲۱۴	مدفن حضرت بدیع
۲۰	۲۲۲-۲۲۳	ناپلئون سوم پادشاه فرانسه
۲۱	۲۲۲-۲۲۳	ناصرالدین شاه پادشاه ایران
۲۲	۲۲۲-۲۲۳	ویلهم اول پادشاه آلمان
۲۳	۲۲۲-۲۲۳	الکساندر دوم امپراطور روسیه
۲۴	۲۲۲-۲۲۳	ملکه ویکتوریا امپراطورین انگلستان
۲۵	۲۲۲-۲۲۳	فرانسواز ژرژ امپراطور اتریش-لیکی
۲۶	۲۲۲-۲۲۳	پی نهم پاپ اعظم رئیس مذهب کاتو
۲۷	۲۲۴-۲۲۵	حضرت غصن اطهر
۲۸	۲۲۸-۲۲۹	حضرت ورقه مبارکه علیا
۲۹	۲۲۹	سجن اعظم در عکا
۳۰	۲۳۱	بیت عبود در عکا
۳۱	۲۳۶	قصر بهجی
۳۲	۲۳۶	قصر مزرعه
۳۳	۲۵۶	روضه مبارکه

درموقع استفاده از فهرست اعلام ، بنکات ذیل توجه فرمائید :

- ۱ - درمقابل نام مبارک حضرت بهاء الله بدرج شماره صفحاتی اکتفا شده که مطالب و وقایع مهم حیات مبارک را دربردارد .
- ۲ - اسامی اشخاصی که علاوه بر نام اصلی خود ، عنوان دیگری هم دارند ، از ایندو ، هر کدام مشهورتر بوده ، ملاک طبقه بندی قرار گرفته و درمقابل نام یا عنوان دیگر ، حروف ر . ک . (رجوع کنید به) نوشته شده . مثلاً " درمقابل نام " نبیل زرندی " شماره صفحات ، و در مقابل " محمد زرندی " ر . ک . درج شده .
- ۳ - بر همین اساس ، درمورد الواح مبارکه ، باید بذیل کلمات " سوره " ، " لوح " و " کتاب " مراجعه شود .

مربوط به صفحه ۱۷۱ و ۱۸۸ : گاهی فواء پاشا صدراعظم و عالی پاشا وزیر خارجه و گاهی هم عالی پاشا صدراعظم و فواء پاشا وزیر خارجه بوده است .

۱۲، ۵۴، ۶۵، ۱۰۶، ۱۴۶، ۱۸۴، ۱۸۵ .	آذربایجان
اسلامبول	آستانه =
۱۶۹ .	آسیا
۲۲، ۵۷، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۷۷ .	آسیه خانم
۱۰۴، ۱۷۷، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۰۷ .	آقا جان کاشانی، میرزا
۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۱۲ .	آقا جان بیک کج کلاه
آقا خان صدر اعظم .	آقا خان نوری وزیر لشکر =
۱۴، ۳۲، ۳۶، ۶۶، ۶۹، ۷۶، ۷۷، ۷۸،	آقا خان صدر اعظم
۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱ .	
۷، ۱۲، ۱۳، ۲۱، ۲۴، ۳۲، ۴۴، ۶۸،	آقاسی، میرزا
۷۲، ۸۳، ۹۷ .	
ر . ک . محمد تقی نجفی، شیخ	آقا نجفی
۱۰۱ .	آل عمران، سوره
۲۲۰، ۲۲۲ .	آلمان
۱۰۸، ۲۲۱ .	آمریکا
۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲ .	آمل
۱۶۹ .	آنکارا
۷۸، ۷۹، ۹۶ .	آهی، مجیدخان
۱۳۸ .	آیة الکرسی

الف

ر.ک. عبدالمجید نیشابوری .	ابا بدیع
۲۲۸ .	ابراهیم، حضرت
۱۸۲، ۱۸۳ .	ابراهیم، ملا
۳۱ .	ابراهیم محلاتی، حاج ملا
۱۲۱ .	ابن آلوسی
۱۷۳ .	ابن اصدق
ر.ک. محمد تقی نجفی، شیخ	ابن ذئب
۱۱۴، ۱۱۵ .	ابن فارض
۲۰۹ .	ابوالحسن امین اردکانی،
۲۰ .	حاج .
ر.ک. قائم مقام فراهانی	ابوالفضائل گلپایگانی
۲۸، ۲۹ .	ابوالقاسم
۶۱ .	ابوالقاسم، میرزا
۱۰۵ .	ابوالقاسم مجتهد، میرزا
	ابوالقاسم کاشی

۱۰۳ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۱ .	ابوالقاسم همدانی
۱۰۳ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۱ .	ابوالقاسم عمر بن ابی الحسن ر. ک . ابن فارض .
۲۰۴ ، ۲۰۵ ، ۲۰۸ .	ابوالقاسم سلطان آبادی
۱۹۸ .	ابوالقاسم شیرازی ، حاجی
۶۲	ابوتراب امام جمعه
۴۴ ، ۴۶ ، ۴۷ .	ابوتراب اشتها ردی
۸۷ ، ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۰ ، ۹۱ .	ابوطالب خان
۱۴۹ .	ابومسلم خراسانی
۴۵ .	ابی طالب
۲۲ .	احمد احسانی ، شیخ
۱۸۵ ، ۱۸۴ .	احمد خراسانی ، شیخ
۱۱۹ .	احمد قاضی
ر. ک . عبدالکریم قزوینی	احمد کاتب ، ملا
۱۷۹ .	احمد کاشانی
۳۵ .	احمد یزدی ، سید
۱۸۲ ، ۱۸۳ .	احمد یزدی ، میرزا
ر. ک . سارا خانم	اغت
۱۴۵ ، ۱۷۱ ، ۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۱۸۱ .	ادرنه
۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۳ .	
۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷ ، ۱۹۹ ، ۲۰۸ ، ۲۱۲ .	
۲۱۸ ، ۲۷۲ ، ۲۷۷ .	
۱۷۵	ادریان
ر. ک . براون	ادوارد براون
۱۲۹	ارزنته الروم
ادرنه	ارض سر =
عکا	ارض سجن =
طهران	ارض طاء =
۵ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۶۹ ، ۲۴۱ .	اروپ = اروپا
ر. ک . یحیی ، میرزا	ازل
۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ .	ازمیر
اسلامبول	استانبول =
۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۱۰۷ .	اسدالله خوئی
۳۱ ، ۳۵ .	اسدالله فرهادی ، حاجی
۶۸	اسدالله نوری
۲۰۲	اسکندر
۱۹۰ ، ۱۹۸ ، ۲۰۰ .	اسکندریه
۱۳۰ ، ۱۴۵ ، ۱۵۸ ، ۱۶۹ ، ۱۷۰ ، ۱۷۱ .	اسلامبول
۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۱۷۶ ، ۱۸۴ ، ۱۸۸ .	
۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۱۹۹ ، ۲۱۸ ، ۲۲۰ ، ۲۷۱ .	
۲۷۲ ، ۲۷۶ .	
۱۹۵	اسم الله جمال
ر. ک . میرزا آقا کاشانی	اسم الله المنیب

۲۲۸	اسمعيل ، حضرت
۵۵ ، ۱۲۴ ، ۱۲۵ .	اسمعيل زواره‌ای ، سید
۱۱۳	اسمعيل ، شيخ
ر.ک . محمد اسمعيل خياط	اسمعيل خياط
۲۲ ، ۲۳۷ .	اسمعيل وزير
ر.ک . لوح اشراقات	اشراقات
۴۴	اشرف (قريه)
۳۶	اشتهارد
۳ ، ۲۴ ، ۵۷ ، ۶۹ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۱۰۴ ، ۱۴۰ ، ۱۸۳ .	اصفهان
ر.ک . آقا خان نوري	اعتماد الدوله
۲۲۱ ، ۲۲۲ .	اطريش
۴۶	افرا (قريه)
۶۵ ، ۷۸ .	افجه (قريه)
ر.ک . محمدرضا ميرزا ، شاهزاده	افسر (تخلص)
۲۲۱	اقتدارات (كتاب)
ر.ک . كتاب اقدس	اقدس
۶۸	اللهيار خان آصف الدوله
۲۲۲	الكساندر دوم
۱	امام وردی ميرزا
۳۶ ، ۵۸ .	امام زاده حسن
ر.ک . طاهره	ام سلمه (كنيه)
۱۱۵	المعظم (كوه)
آمریکا	امريك =
ر.ک . علي ، امام	امير ، حضرت
ر.ک . تقی خان امير كبير	امير كبير
	امير نظام
	امير تاجک اعظم
۶۷	امير كبير و ايران (كتاب)
۱۲ ، ۱۳ .	امير نظام کرمانشاهی
۱۵۸	امين افندي
۱۱۴	اندلس
ر.ک . مرتضی ، شيخ	انصاری
۲۲۲ ، ۲۴۲ ، ۲۷۳ .	انگلستان
ر.ک . محمد اسمعيل ذبيح کاشانی	انيس
ر.ک . محمد علي انيس	انيس
۱۷۵	اورشليم
۵ ، ۷ ، ۶۵ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۱۱۷ ، ۱۲۷ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۷ ، ۱۴۰ ، ۱۴۳ ، ۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۱۵۰ ، ۱۵۲ ، ۱۷۲ ، ۱۷۴ ، ۱۷۸ ، ۱۸۲ ، ۱۸۴ ، ۱۸۹ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ،	ايران

ایران
ایقان (کتاب)
ایلخانی
ایوب ، حضرت
ایوب
۱۹۹ ، ۲۰۹ ، ۲۱۳ ، ۲۲۰ ، ۲۲۲ ، ۲۶۹ ،
۲۷۴ .
۱۰۹ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۲۷۰ .
ر.ک . باغ ایلخانی
۱۱۳
ر.ک . محمدتقی نیریزی

ب

باب ، حضرت
۴ ، ۱۵ ، ۲۲ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۳۲ ، ۳۳ ،
۳۸ ، ۴۲ ، ۴۹ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۸ ، ۵۶ ،
۶۰ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۰ ، ۹۲ ، ۷۶ ،
۹۶ ، ۹۷ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ ،
۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۲۰ ، ۱۶۷ ،
۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۲۲۹ ، ۲۴۷ ، ۲۶۵ ، ۲۷۴ ،
۲۷۵ .

ر.ک . حسین بشرویه‌ای ، ملا

۶۵

۷۲ ، ۷۶ .

۳۸

باغ رضوان

ر.ک . رضوان ، باغ

ر.ک . محمد باقر

۴۹ ، ۵۲ .

۴۷ ، ۵۵ ، ۱۱۹ .

۳۸ ، ۳۹ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۲۷۵ .

۲۱۲ ، ۲۱۴ .

۱۶۸

۲۴۰ ، ۲۴۲ ، ۲۷۷ .

۱۷۵

۲۷۴

۲ ، ۵ ، ۱۳ .

ر.ک . رضوان ، باغ

۱۰۴

۱۶۹

۸ ، ۵۷ ، ۹۶ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۰۳ ،

۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۶ ،

۱۱۷ ، ۱۱۹ ، ۱۲۱ ، ۱۲۴ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ،

۱۴۱ ، ۱۴۳ ، ۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹ ،

باب‌الباب
باسمج (قریه)
باغ ایلخانی
باغ بهشت
باغ نجیب‌پاشا =
باغ رضوان
باقر
باقر ، ملا
باقر ، ملا (حرف حی)
بدشت
بدیع
براق
براون ، پرفسور ادوارد
برکوکب
برما
بروجرد
بستان نجیب‌پاشا
بصیر هندی ، سید
بغاز بسفر
بغداد

بهاء الله ، حضرت :

خروج از سجن ۲۳۰ ، ۲۳۱
نقل مکان بقصر مزرعه ۲۳۲ ، ۲۳۳
نقل مکان بقصر بهجی ۲۳۴ ، ۲۳۵
تشرف ادوار دبراون ۲۴۰ تا ۲۴۲
صعود ۲۴۳ تا ۲۴۹
روضه مبارکه ۲۵۴ ، ۲۵۵
اهم آثار مبارکه ۲۵۸ تا ۲۷۳

بهجت الصدور (کتاب)
بهجی ، قصر

۱۸۶
۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶ ، ۲۴۰ ، ۲۴۶ ،
۲۴۸ ، ۲۵۴

۷ ، ۱۳

۱۸۱

۹۲

۹

۱۱۷ ، ۱۲۴ ، ۱۲۵ ، ۱۲۷ ،
بیت العدل اعظم

۲۶۲ ، ۲۶۳ ، ۲۶۷ ، ۲۶۸

۲۲۱

۷۸

بهمن میرزا
بیان فارسی (کتاب)
بیان عربی (کتاب)
بی بی زبیده
بیت اعظم بغداد
بیت العدل الهی =
بیت العدل اعظم
بیت المقدس
بیگم جان ، شاهزاده

پ

پاریس

پاشا

پور تسعید

پی نهم

۵۱

۲۰۸

۱۴۰ ، ۱۳۸

۲۲۲

ت

تاریخ نبیل (کتاب)
تاگر (قریه)

۱۵ ، ۱۷ ، ۵۱ ، ۷۹ ، ۸۱ ، ۸۶ ، ۹۶ ،

۱ ، ۷ ، ۱۱ ، ۲۲ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۸۷ ، ۸۸ ،

۹۰ ، ۹۱

۲۴۲

۲ ، ۵ ، ۵۶ ، ۵۸ ، ۶۵ ، ۷۸ ، ۱۰۵ ، ۱۸۴ ،

۱۸۵

ر.ک. لوح تجلیات

۱۴۱ ، ۱۸۴ ، ۱۹۴ ، ۱۹۹ ، ۲۰۱ ، ۲۰۴ ،

۲۰۵ ، ۲۰۹

تاین (رود)

تبریز

تجلیات

تذکره الوفا (کتاب)

۷۵	ترقی (مجله)
۲۷۴	ترکستان
۱۶۹ ، ۲۷۴ .	ترکیہ
ر.ک . لوح تفسیر هو	تفسیر هو
۵	تفلیس
۵۰ ، ۵۱ .	تقی خان
۵۶ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۶۹ ، ۸۳ .	تقی خان امیرکبیر ، میرزا
۳۱ ، ۳۴ .	تقی قزوینی ، حاج ملا
۸۳	تکیہ دولت
۹۲	توقیع عبدالکریم قزوینی

ث

ر.ک . خلیل الدولہ ، دکتر	ثقفی
--------------------------	------

ج

۱۳۹	جابرین عبداللہ انصاری
۲۰	جبرئیل
۳۳ ، ۶۸ ، ۷۷ .	جعفر قلیخان
۶۶	جعفر حقایق نگار
۱۰۴	جعفر کاشانی ، ملا
۲۷۳	جلیل خوئی
۱۹۲	جمشید گرجی
۳۲	جواد برغانی ، ملا
۱۰۸	جواد
۵۸ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ .	جواد کربلائی ، حاج سید
ر.ک . محمد حسن ، شیخ	جواہر الکلام
۷۸ ، ۹۶ .	جہان خانم (مادر ناصر - الدین شاہ)

چ

۱۸۳	چاہ حاجی طاہر (در سلطان آباد)
۱۷۷	چوپان ، دکتر
۱۱۶ ، ۲۷۰ .	چہار وادی (رسالہ)
۵۳ ، ۵۴ ، ۵۹ .	چہریق ، قلعه

حاجب الدوله (فراشباشی) ر.ک . علیخان ، حاجی	۹۷
حاجیه شاهزاده خانم	ر.ک . شمس جهان خانم
حبس طهران	ر.ک . سیاه چال
حبیب الله	۱۸۴ ، ۱۸۳ .
حجاز	۱۶۸
حداب	ر.ک . موصل
حرف البقا	ر.ک . موسی بابی ، میرزا
حرف الثالث المؤمن بنفسی	ر.ک . اسدالله خوئی (دیان)
حسن افندی	۱۹۷
حسن ، میرزا	۱۸۹
حسن ، میرزا	۲۷
حسن ، جناب	۱۸۴
حسن ، ملا	۱۸۴ ، ۱۸۳ .
حسن ، ملا	۳۰
حسن خوئی ، سید	۴۷
حسن زنوزی ، شیخ	۵۸ ، ۱۹۱ .
حسن خراسانی ، میرزا	۷۷
حسن خواجوی	۸۷
حسن عمو ، میرزا	۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳ .
حسن فراهانسی	۲
حسن نجار ، آقا	۳۶
حسین ، امام (سیدالشهدا)	۷۹ ، ۱۳۰ ، ۱۷۱ ، ۲۲۹ .
حسین ، آقا	۱۹۰
حسین بشرویه ای ، ملا	۲۲ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۳۸ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۵۳ .
حسین ترشیزی ، سید	۴۷
حسین خان مقدم مراغه ای	۷۱
حسین خان مشیرالدوله	۱۴۴ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ، ۱۴۸ ، ۱۵۳ ، ۱۷۰ ،
	۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۱۸۹ .
حسین خراسانی ، ملا	۸۲
حسین ، جناب	۱۸۴
حسین روضه خوان	۱۰۴
حسین فراهانسی	۲
حسینقلی خان	۸۷ ، ۹۱ .
حسین قمی ، سید	۸۲
حسین قطب تبریزی	۱۰۴

حسین قناد ، سید	۱۲۷ ، ۱۲۸ .
حسین متولی قمی ، میرزا	۱۳۳ ، ۲۷۱ .
حسین میلانی	۷۷
حسین یزدی ، سید	۳۵ ، ۷۶ .
حشمت الدوله	ر.ک . حمزه میرزا
حقایق الاخبار (کتاب)	۶۶
حماة	۱۱۵
حمام فین	۶۴ ، ۶۶ .
حمزه میرزا ، شاهزاده	۵۴
حیدر علی اصفهانی ، حاج میرزا	۱۸۶ ، ۱۸۹ ، ۲۶۸ ، ۲۷۳ .
حیفا	۲۰۰ ، ۲۷۳ .

خ

خا	=	خراسان
خاتون جان		۳۵ ، ۳۶ .
خادم الله		ر.ک . آقا جان کاشی ، میرزا
خال اکبر		ر.ک . محمد ، سید
خالدیه ، خانقاه		۱۱۱
خانقین		۱۱۶
خانهء امرا لله (درادره)		۱۸۶ ، ۱۷۸ .
خاور سلطان		۲۱
خدیجه (والده حضرت بهاء الله)		۹
خداوردی ، میرزا		۲۷
خراسان		۳۸ ، ۳۹ ، ۴۲ ، ۶۵ ، ۱۴۶ ، ۱۴۹ .
خطابات (کتاب)		۳۳ ، ۱۳۸ .
خطابات قلم اعلی (کتاب)		۲۲۲ ، ۲۲۳ .
خطیب الرحمن		ر.ک . سلیمانقلی نوری
خلیل ، حضرت		۱۱۳
خلیل اعلم الدوله ثقفی ، دکتر		۶۷
خواجه وند (طایفه)		۹۰ ، ۹۱ .

د

دارالآثار بهائی	۱۱۸
دارکلا (قریه)	۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ .
داود ، حضرت	۲۰۲
دال المجد	ر.ک . مهدی ، میرزا (غصن اطهر)
دجله (رود)	۱۲۴

۱۶۹	دریای سیاه
۱۶۹	دریای مرمره
۳۶	دروازه شاهزاده حسین
۳۶	دروازه قزوین
۷۰	دروازه شمیران
۷۰	دروازه عبدالعظیم
حضرت بهاء الله	درویش محمدایرانی =
۴۴	دریابیکی (قریه)
۱۳۹	دزفول
۱۱۴	دمشق
ر.ک. اسدالله خوئی	دیان

ذ

ر.ک. محمدباقر اصفهانی	ذئب
ر.ک. اسمعیل زواره‌ای	ذبیح
ر.ک. محمد اسمعیل کاشانی	ذبیح

ر

ر.ک. ناصرالدین شاه	رئیس الظلم
۱۰۴	رجبعلی قهیر، ملا
۱۸۲	رحمت الله، آقا
ر.ک. محمد، حضرت	رسول الله
۲۰۶، ۲۵۰	رضا، آقا
۱۳۲	رضا
۱۱۲	رضاقلی حکیم
۱۹۵	رضاقلی تفرشی
۱۷۸	رضا بیک
۲۰۴	رضا کاشانی، پهلوان
۱۴۴، ۱۶۸	رضوان، عید
۱۵۹، ۱۶۶، ۱۶۸، ۲۷۱، ۲۷۶	رضوان، باغ
ر.ک. محمدحسین، امام جمعه اصفهان	رقشاء
۵	رکن الدوله
۲۳۷	رمسین اطهرین
مسیح	روح، حضرت =
۵۸	روح القدس
۹۸، ۲۲۲، ۲۷۳	روسیه
۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶	روضه مبارکه

ز

- زرگنده (قریه) ۷۹
 زکیخان، میرزا ۶۱
 زمان، کربلائی ۲۷
 زنجان ۵۶، ۶۰، ۶۱
 زوراء ر.ک. بغداد ۲۷
 زین العابدین، ملا ۷۷
 زین العابدین یزدی ۷۷
 زین العابدین خان -
 فخرالدوله ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۲
 زین المقربین =
 زین العابدین نجف آبادی ۱۲۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۴۲

س

- سارا خاتون =
 سارا خانم (خواهر حضرت -
 بهاء الله) ۹
 ساری ۴۵، ۴۶
 سجن ارض طاء ر.ک. سیاه چال
 سجن عظیم =
 سرخه حصار ۳۸
 سرگلو (کوه) ۱۰۸، ۱۱۱
 سعادت آباد (ده) ۲۹
 سعدی ۶
 سعیدخان، میرزا ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۸
 سفرنامه (کتاب) ۱۵، ۳۰، ۶۲، ۸۶، ۱۰۸، ۱۷۴، ۲۰۶
 سقلاب ۱۴۶
 سلاسل (زنجیر) ۸۴
 سلطان، شیخ ۵۸، ۱۰۸
 سلطان الشهداء ۸۰
 سلطان آباد ۱۸۲، ۲۰۸
 سلمان (فارسی) ۲۰
 سلمانی، استاد ر.ک. محمدعلی سلمانی
 سلیمان (نبی) ۲۰۲
 سلیمانخان تبریزی، حاج ۵۸، ۷۱، ۷۶

۷۷ ، ۳۹ .	سليمان نقلی نوری ، میرزا
۷۸	سليمان خان قاجار
۱۰۹ ، ۱۱۶ .	سليمان غنام
۱۰۳ ، ۱۰۵ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۱ ، ۱۱۳ .	سليمانيه
۱۱۵ ، ۱۲۱ ، ۲۷۰ ، ۲۷۶ .	سمندر
۵۴	سنه تسع
۹۲ ، ۱۰۴ .	سنه نوزده
۱۰۴	سودان
۱۹۰ ، ۲۷۴ .	سورة الامر
۲۷۲	سورة الدم
۲۷۲	سورة الصبر
ر.ک . لوح سورة الصبر	سورة الاصاب
۲۷۲	سورة العلم
۲۷۲	سورة الملوك
۱۷۱ ، ۱۷۴ ، ۱۷۶ ، ۲۱۹ ، ۲۷۲ .	سورة الهيكل
۹۴ ، ۲۷۳ .	سوريه
۲۷۴	سياح
ر.ک . علی ، میرزا	سياه چال ، زندان
۳۳ ، ۶۲ ، ۶۹ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۸۹ ،	
۹۲ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۹۷ ، ۱۱۲ ، ۲۱۵ .	
۱۲۱	سيد داودی
سید مدینه تدبیر و انشاء = قائم مقام فراهانی	
ر.ک . حسین ، امام	سيد الشهداء
۱۲۲	سيد الدوله

ش

۱۷۴ ، ۲۴۵ ، ۲۴۶ .	شام
۲۰۹	شاه محمدا مين البیان ، حاج
۳۹ ، ۴۴ ، ۵۷ .	شاهرود
۱۲۲ ، ۱۷۰ .	شجاع الدوله
۱۳۹	شريف العلماء ما زندرانی
۲	شفيع ما زندرانی
۵۷	شكر الله نوری
۱۱۸ ، ۱۱۹ .	شمس جهان خانم
۱۷۰ ، ۱۷۱ .	شمسی بيك
۲۲ ، ۶۹ ، ۷۷ ، ۷۹ ، ۸۹ .	شمیران
۸ ، ۹۱ ، ۱۱۸ ، ۱۳۱ ، ۲۱۲ ، ۲۲۷ ،	شوقی ربانی
۲۲۸ ، ۲۳۸ ، ۲۵۴ .	شهریار
۱	

شیراز	۲۰ ، ۲۴ ، ۵۸ .
شیخ الاسلام تبریز	۵۲
شیخ علی میرزای شیرازی	۶۱
شیخ اکبر	ر.ک . محی الدین عربی
شیخ العراقین	ر.ک . عبدالحسین طهرانی
شیشمان ، دکتر	۱۷۷

ص

صاحب دیوان	۳۳ ، ۱۳
صادق خراسانی ، ملا	۱۱۹
صادق تبریزی	۹۶ ، ۷۰
صالح ، میرزا	ر.ک . عبدالله شیرازی
صالح عرب ، شیخ	۳۱
صالح برغانی	۳۱
صبحی پاشا	۲۱۲
صدر اردبیلی	۳۴
صدقلی ، درویش	۱۷۸ ، ۱۹۲ .
صفا ، میرزا	۱۷۰
صفوت	ر.ک . محمدپاشا
صحیفه شطیه	ر.ک . لوح صحیفه شطیه

ض

ضیاء الله ، میرزا	۲۴۴
-------------------	-----

ط

طاهر شیرازی ، ملا	طهران
طاهره	۳۱
طبرسی ، شیخ احمد	۳۱ ، ۳۲ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۱۱۹ .
طرازات	۴۵ ، ۴۶ .
طرازان	ر.ک . لوح طرازات
طوفان نوح	۱۷۵
طهران	۱۱۳
	۳ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۲ ، ۱۴ ، ۱۷ ، ۲۲ ، ۲۴ .

طهران

۲۷ ، ۳۱ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۸ ، ۴۵ ، ۴۰ ، ۴۷ ، ۵۱ ، ۵۳ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۶۱ ، ۵۸ ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۶۸ ، ۷۲ ، ۷۹ ، ۸۳ ، ۸۹ ، ۹۰ ، ۹۳ ، ۹۶ ، ۱۱۲ ، ۱۲۸ ، ۱۳۷ ، ۱۷۴ ، ۱۸۳ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۹ ، ۲۱۳ ، ۲۳۷ .

ظ

ناصرالدین شاه
۱۱ ، ۶۱ ، ۶۲ .

ظالم عجم =
ظهور الحق (کتاب)

ع

ر.ک . عکا
۱۵۲ ، ۱۷۱ ، ۱۸۸ ، ۱۹۳ ، ۲۰۳ ، ۲۲۲ ، ۲۷۲ ، ۲۷۳ .
۲۸ ، ۲۹ .
۷۱ ، ۹۶ .
۲۰
۱ ، ۲ ، ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۹ ، ۱۱ ، ۱۳ ، ۲۲ ، ۲۵ .
۴۸ ، ۵۳ .

عاکور ، عخوره ، عکو
عالی پاشا

عباس ، ملا
عباس

عباس (ابن علی)
عباس نوری ، میرزا

عباسقلی خان سرتیپ
عباس میرزا ولیعهد (نایب

السلطنه)

عبدالبهاء

۲ ، ۵ ، ۶ ، ۶۵ ، ۷۱ .
۱۰ ، ۱۵ ، ۲۷ ، ۳۰ ، ۳۳ ، ۳۶ ، ۴۸ ، ۵۷ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۷۶ ، ۸۵ ، ۸۹ ، ۹۸ ، ۱۰۸ ، ۱۱۸ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲ ، ۱۲۳ ، ۱۳۸ ، ۱۴۰ ، ۱۴۵ ، ۱۷۳ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۱۹۴ ، ۱۹۶ ، ۱۹۹ ، ۲۱۲ ، ۲۲۴ ، ۲۲۸ ، ۲۳۲ ، ۲۳۷ ، ۲۴۳ ، ۲۴۴ ، ۲۴۵ ، ۲۴۶ ، ۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۰ ، ۲۵۳ ، ۲۵۴ ، ۲۵۶ ، ۲۷۱ .
ر.ک . آقا جان ، میرزا

۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۷ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۳ ، ۱۴۴ ، ۱۹۰ .

۲۴۸

۴۱

۱۱۵

۲۷۰ ، ۱۱۶ .

۱۹۰ ، ۱۹۱ .

عبد حاضر
عبدالحسین طهرانی

عبدالحمید ، سلطان
عبدالخالق اصفهانی

عبدالرحمن ، محمد

عبدالرحمن کرکوکي

عبدالرسول قمی

۱۴۵ ، ۱۷۱ ، ۱۸۸ ، ۲۲۲ .	عبدالعزيز ، سلطان
۱۲۱	عبدالسلام ، شيخ
۳ ، ۹ .	عبدالعظيم
۱۹۲ ، ۱۹۵ ، ۲۰۰ ، ۲۰۷ .	عبدالغفار اصفهانی
۲۷ ، ۹۰ .	عبدالفتاح ، ملا
۱۲۱	عبدالقادر ، شيخ
۳۰	عبداللطيف
۵۵ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۷۷ ، ۹۳ ، ۱۸۱ .	عبدالکريم قزوینی ، ملا
۶۱ ، ۶۲ .	عبدالمجيد
۱۳۰	عبدالمجيد ، سلطان
۲۱۲	عبدالمجيد نيشابوری ، حاج
ر.ک . عبدالغفار اصفهانی	عبدالله (نام مستعار)
۱۱۴	عبدالله بن عربي
۱۲۲	عبدالله پاشا
۳۱ ، ۳۲ ، ۴۳ .	عبدالله شیرازی ، ملایا میرزا
۲۷ ، ۴۷ ، ۸۶ .	عبدالوهاب بيک
۶۰ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۸۳ ، ۸۸ .	عبدالوهاب شیرازی
۲۳۰ ، ۲۳۱ ، ۲۷۳ .	عبود
۶۵ ، ۱۸۲ ، ۱۸۳ .	عراق عجم (اراک)
۹۶ ، ۹۸ ، ۱۰۰ ، ۱۰۳ ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ ،	عراق عرب
۱۱۲ ، ۱۲۲ ، ۱۲۳ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ،	
۱۴۳ ، ۱۴۴ ، ۱۴۶ ، ۱۵۲ ، ۱۶۶ ، ۱۶۸ ،	
۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۷۹ ، ۱۸۲ ، ۱۸۹ ، ۱۹۳ ،	
۲۰۸ ، ۲۱۶ ، ۲۷۴ .	
۲۶	عزيز ، میرزا
۷۲ ، ۷۶ ، ۱۸۴ .	عزيز خان
۱۹۱	عسکر صاحب
۵۵ ، ۷۰ ، ۷۶ ، ۹۶ .	عظيم ، شيخ علي
۳۳ ، ۱۱۲ ، ۱۴۵ ، ۱۴۷ ، ۱۷۳ ، ۱۸۹ ،	عکّا
۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۷ ، ۱۹۹ ، ۲۰۱ ، ۲۰۳ ،	
۲۰۴ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹ ،	
۲۱۰ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲ ، ۲۱۸ ، ۲۲۱ ، ۲۲۲ ،	
۲۲۴ ، ۲۲۶ ، ۲۳۰ ، ۲۳۲ ، ۲۳۴ ، ۲۳۷ ،	
۲۴۰ ، ۲۴۲ ، ۲۴۵ ، ۲۴۶ ، ۲۴۷ ، ۲۴۸ ،	
۲۵۶ ، ۲۵۸ ، ۲۶۷ ، ۲۷۲ ، ۲۷۳ ، ۲۷۷ .	
۱۰۴	علا میرزا
ر.ک . عظيم	علي ، شيخ
ازل (نام مستعار در ادرنه)	علي ، میرزا =
۲۷	علي ، آقا
۴۹ ، ۵۰ .	علي (امير المؤمنين)
ر.ک . باب	علي اعلي

۱۰۵	علی اکبر، میرزا
۲۱۲	علی اکبر دهجی
۲۷۳	علی اکبر بنای یزدی
۸۹، ۲۷	علی بابای کوچک (یا صغیر)
۸۹، ۲۷	علی بابای بزرگ، ملا
۲۷۲، ۱۵۹، ۱۴۳	علی بجستانی، ملا
۱۷۴	علی بیک یوزباشی
۴۹	علیجان، ملا
۹۶، ۷۸، ۷۶، ۷۲، ۷۱، ۶۷، ۶۶	علیخان فراشباشی، حاجی
۸۷	علیخان شاهسون
۱۸۴	علیرضا، جناب
۲۷۲، ۲۰۷، ۱۹۵، ۱۹۲	علی سیاح
۱۵۹، ۹۹	علی قبل اکبر
۲۱	علیقلی، میرزا، شاهزاده
۱۲۲	علیمردان، ملا
۶۲	علی میرزای شیرازی
۲۱۳	علی کنی، ملا
۱۸۱، ۱۷۹، ۱۰۴	علی محمد سراج
۱۴۰	علینقی، میرزا
۱۸۴	علینقی نیشابوری، ملا
۵۸	علو، سید
۱۵۲، ۱۴۹	عمادالدوله
۲۰۷، ۱۹۹	عمر بیک = عمر اغندی
۲۷	عمو علی
۱۹۱، ۱۰۷	عندلیب
۲۷۴	عهد ابهی
ر.ک. مسیح	عیسی
۲، ۱	عیسی فراهانی، میرزا

غ

ر.ک. عبدالبهاء	غصن اعظم
ر.ک. مهدی، میرزا	غصن اطهر
۲۵۳	غصن اکبر
۲۷	غلامعلی، میرزا
۲۵۴	غلامعلی نجار کاشانی
۱۰۴	غوغای درویش، میرزا

۲۸	فاتحه ، سوره
۶۵ ، ۲۲ .	فارس
۱۶	فاطمه ، حضرت
ر.ک . طاهره	فاطمه
۱۰۴	فاطمه
ر.ک . محمد حسن	فتی القزوينی
۱۱۸ ، ۷۸ ، ۷ ، ۳ ، ۲۱ .	فتحعلي شاه
۷۰ ، ۷۱ .	فتح الله قمي
ر.ک . شمس جهان	فتنه (تخلص)
۱۱۴ ، ۱۱۳ .	فتوحات مکيه (کتاب)
۱	فخر ، آقا
ر.ک . بدیع	فخرالشهدا
۱۴۰	فرائد الاصول (کتاب)
۲۲۲	فرانسوا ژرف
۵ ، ۲۲۰ ، ۲۲۲ ، ۲۷۲ .	فرانسه
۱۸۶	فرعون
قرآن	فرقان =
۱۲۲	فرمانفرما
اروپا	فرنگ =
۳	فرهاد ميرزا
۱۶۸	فريجات
۱۸۱ ، ۱۷۸ .	فصل اکبر
۱۱۴	فصوص الحکم (کتاب)
۲۰۲ ، ۲۰۳ ، ۲۲۱ ، ۲۳۴ ، ۲۷۴ .	فلسطين
۱۵۲ ، ۱۸۸ .	فؤاد پاشا
۶۴ ، ۶۶ ، ۶۷ .	فين

۲ ، ۳ ، ۴ ، ۶ ، ۷ ، ۱۲ ، ۶۴ ، ۲۶۵ .	قائم مقام فراهانی
۴۲ ، ۱۷ .	قائم ، حضرت
۷۰ ، ۷۶ .	قاسم نيريزی
۳۷	قانتہ
۱۱۵	قاہرہ
۱۹۵ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۸ .	قبرس (قبرص)
۳۸ ، ۳۹ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۵ ، ۴۶ .	قدوس
۴۷ ، ۵۹ .	
۲۵ ، ۲۹ ، ۱۰۱ ، ۲۵۱ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ .	قرآن

قرافه

قرته العین

قره کهر (زنجیر)

قریه (در لوح سورة الصبر)

= نی ریز

قزوین

قسطنطنیه

قشله = قشله عسکریه

قص العلماء (کتاب)

قصیده بازآ و بده جامی

قصیده تائیه (از ابن فارض) ۱۱۵ ، ۱۱۴ .

قصیده ساقی از غیب بقا

قصیده عز و رقائیه

قفقاز

قلعه ذوالفقار خان

قلعه طبرسی

قلی ، آقا

قم

قنبر

قهرمان خان

قهیر

ک

کاروانسرای معصومخانی

کاشان

کاشف الغطا

کاظم رشتی ، سید

کاظم سمندر ، شیخ

کاظمین

کتاب اشعیا

کتاب اقدس

کتاب بدیع

کتاب عهد (کتاب عهدی)

کربلا

کرج (محله)

۱۱۵

ر.ک . طاهره

۸۴

۳۱ ، ۳۲ ، ۳۴ ، ۳۶ ، ۵۵ ، ۱۰۷ ، ۱۴۶ .

ر.ک . اسلامبول

۲۰۱ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۲۰۸ ، ۲۱۱ ، ۲۳۰ .

۱۵

۲۷۱

۲۷۰

۱۱۲ ، ۱۱۵ ، ۲۷۰ .

۲۷۴

۵۷

۴۵ ، ۴۹ ، ۵۳ ، ۵۶ ، ۵۹ ، ۱۱۹ ، ۲۱۲ .

۲۷۵

۳۸ ، ۳۶ .

۲۴ ، ۵۵ ، ۶۹ ، ۱۹۰ .

۲۰

۱۸۴

ر.ک . رجیعلی ، ملا

۶۰

۱۴ ، ۲۴ ، ۳۶ ، ۶۴ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۱۰۱ .

۱۴۰

ر.ک . موسی ، شیخ

۵۸ ، ۳۲

۱۴۷

۸۳ ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۱۳۸ .

۲۰۳

۱۹ ، ۳۳ ، ۲۲۰ ، ۲۳۱ ، ۲۴۸ ، ۲۴۹ .

۲۵۰ ، ۲۵۲ ، ۲۷۳ .

۱۰۵ ، ۱۲۴ ، ۱۲۸ .

۲۴۹ ، ۲۵۰ ، ۲۵۱ .

۵۶ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۹ ، ۹۸ .

۱۰۴ ، ۱۱۹ ، ۱۲۳ .

۱۱۷

۱۰۹ ، ۱۲۲ .	کردستان
۱۱۵	کرکوک
۵۷ ، ۶۱ ، ۱۰۰ ، ۱۰۴ ، ۱۴۹ ، ۱۹۱ .	کرمانشاه
۱۵۱	کرمانشاهان
۲۲۸ ، ۲۳۸ ، ۲۵۶ .	کرمل ، کوه
۱۱۲	کریم ، میرزا
۳ ، ۲۶۴ ، ۲۷۳ .	کلعات فردوسیه
۲۷۰	کلعات مکنونه
۳۶	کله دره (ده)
ر.ک . موسی ، حضرت	کلیم الله
ر.ک . موسی ، میرزا	کلیم
۱۷۰	کمال پاشا
۲۷۰ ، ۱۰۱ .	کمال الدین نراقی ، حاج میرزا
۵۰	کمیل بن زیاد
۱۶۹	کنستانتین
۳۸	کواکب الدریه (کتاب)
۱۲۲	کیوان میرزا ، شاهزاده

ک

۲۷۴	گرجستان
۴۴	گز (قریه)
۲۱۴ ، ۲۱۳ .	گلندوک
۱۹۶ ، ۱۹۸ ، ۲۰۷ .	گلیبولی

ل

۵۱	لاریجانی (قبیله)
۲۷۴ ، ۲۵۶ .	لبنان
۷۱ ، ۲ .	لرستان
۷۷	لطفعلی میرزای شیرازی
۷۹	لواسان
۲۱۲	لوح احتراق
۱۸۲ ، ۲۷۲ .	لوح احمد - عربی
۱۷۹	لوح احمد - فارسی
۲۷۱	لوح از باغ الهی
۵۴ ، ۲۷۳ .	لوح اشراقات
۱۴۳	لوح امر
۲۷۲	لوح بدیع

۲۵۸	لوح بشارات
۲۷۳ ، ۸۰	لوح برهان
۲۷۳	لوح پاپ پی نهم
۲۸	لوح تا کر (صا دره از قلم حضرت عبدالبهاء)
۲۷۳	لوح تجلیات
۲۷۰	لوح تغییر حروف مقطعه قرآن
۲۷۰	لوح تعنبرهو
۲۷۰	لوح جواهر الاسرار
۲۷۲	لوح حج
۱۱۹	لوح حکمت
۲۷۰	لوح حوریه
۲۷۱	لوح حور عجاب
ر.ک . ایقان	لوح خالویه
۱۲۶ ، ۱۹۳ ، ۱۹۸ ، ۲۰۳ ، ۲۰۵ ، ۲۷۲	لوح رئیس
۲۷۳	لوح رؤیا
۲۴۷ ، ۲۷۳	لوح سبحانک یا هو
ر.ک . لوح ناقوس	لوح سبحان ربی الاعلی
۲۷۱	لوح سیاح
۲۷۲	لوح سلطان ایران
۱۸ ، ۱۴۴ ، ۱۸۹ ، ۱۹۲ ، ۲۱۲ ، ۲۱۵	لوح سلطان عبدالعزیز و وکلاء
۲۷۱	لوح سورة الملوك
ر.ک . سورة الملوك	لوح سورة الصبر
۱۶۰ ، ۲۷۱	لوح شكر شكن
۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۲۷۱	لوح شيخ نجفی
۷۹ ، ۸۰ ، ۸۴ ، ۹۳ ، ۱۰۱ ، ۱۰۵ ، ۱۰۶	لوح صحیفه شطیه
۱۷۰ ، ۱۷۲ ، ۲۰۳ ، ۲۷۳	لوح عهد
۲۷۰	لوح غلام الخلد
ر.ک . کتاب عهد	لوح قرن آمریکا
۲۷۱	لوح طرازات
۷۱ ، ۷۲ ، ۹۱ ، ۱۳۱ ، ۲۱۲	لوح کرمل
۲۷۳	لوح کل الطعام
۲۷۳	لوح کلمات فردوسیہ
۱۰۲ ، ۲۷۰	لوح مریم
ر.ک . کلمات فردوسیہ	لوح ملاح القدس
۱۱۲ ، ۱۱۶	لوح ملکہ ویکتوریا
۱۵۴ ، ۲۷۱	لوح ناپلئون سوم
۲۷۳	لوح ناصرالدین شاه
۲۷۲	لوح ناصرالدین شاه
ر.ک . لوح سلطان	

۲۷۱	لوح ناقوس
۹۹	لوح نبیل قبل اکبر
۲۷۲	لوح نقطه
۲۷۱	لوح هله هله یا بشارت
ر.ک . سورة الهيكل	لوح هيكل

۴

۱ ، ۷ ، ۱۱ ، ۱۴ ، ۱۷ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۳۰ ، ۳۳ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۹ ، ۵۴ ، ۵۷ ، ۸۶ ، ۲۷۵ .	مازندران
۲۰۱	ماغوسا
۵۹	ماکو (قلعه)
۲۵۰	مجدالدین ، میرزا
ر.ک . مصطفی بیک سنندجی	مجدوب
ر.ک . آهی	مجیدخان
ر.ک . میرحسین ، سید	محبوب الشهداء
۵۵	محلہ باغ پنہ
۱۰ ، ۱۱ .	محلہ دروازہ شمیران
۱۰ ، ۱۱ .	محلہ عربہا
۱۴۰	محمد ، سید
۲	محمد ، میرزا
۱۰۹ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۲۷۰ .	محمد ، حاج سید (خال اکبر)
۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ .	محمد ، ملا
۳۱ ، ۳۲ ، ۳۴ .	محمد ، ملا
۱۰۱ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۷۶ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۱۸۵ ، ۱۸۸ ، ۱۹۲ ، ۱۹۵ ، ۲۰۹ ، ۲۱۲ .	محمد اصفہانی ، سید
۱۳۹	محمد امین ، شیخ
۱۹۸	محمد اسمعیل ذبیح کا شانی
۲۰۴ ، ۲۰۵ ، ۲۰۸ .	محمد ، اسمعیل خیاط
۱۸۲	محمد باقر مجتہد ، سید
۲۰۴ ، ۲۰۵ ، ۲۰۸ .	محمد باقر ، استاد
۱۹۲ ، ۱۹۵ ، ۲۰۷ .	محمد باقر قہوہ چی
۸۰ ، ۲۷۳ .	محمد باقر اصفہانی (ذقب)
۲۳۲	محمد پاشا
۲۴	محمد خراسانی ، حاج میرزا
ر.ک . نبیل زرنندی	محمد زرنندی
۱۱۹ ، ۱۴۱ .	محمد قاضی ، ملا
۱۰۱	محمد جعفر نراقی

۲۷ ، ۸۷ ، ۸۸ ، ۸۹ .	محمدحسن میرزا
۸۰	محمدحسین امام جمعه
۱۴۰	محمدحسین ، شیخ
۶۵	محمدخان زنگنه
۲	محمدتقی ، آقا
۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۲۶ ، ۴۵ ، ۴۶ .	محمدتقی مجتهد نوری
۲۷ ، ۸۶ ، ۸۸ ، ۸۹ .	محمد تقیخان
۴۸	محمد تقیخان سوری
۵۳ ، ۸۰ ، ۱۰۱ ، ۲۷۳ .	محمدتقی نجفی (ابن ذئب)
۱۲۰ ، ۱۶۰ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۲۷۱ .	محمدتقی نیریزی ، حاج
۴۸	محمدتقی خان لاریجانی
۱۹۴ ، ۱۹۵ .	محمدجعفر تبریزی
۳۸ ، ۴۱ ، ۱۹۱ .	محمدحسن فتی القزوی
۱۴۰	محمدحسن جواهر الکلام
۵۰ ، ۱۴۱ ، ۲۰۳ .	محمد رسول الله
۱۱۸	محمد رضا میرزا ، شاهزاده
۱۲۴ ، ۱۲۵ .	محمد رضا
۱ ، ۷ ، ۱۴ ، ۱۷ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۳۰ ، ۳۳ .	محمد شاه
۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۹ ، ۵۴ ، ۵۷ ، ۸۶ .	
۲۷۵ .	
۳۲	محمدشفیع صاحب دیوان
۱۵۸	محمد شیرازی ، میر
۱۴۷	محمدعلی کدخدا ، میرزا
۵۸	محمدعلی انیس
ر . ک . قدوس	محمدعلی
۲۷۱	محمدعلی اصفهانی
۱	محمدعلی
۶۰	محمدعلی طبیب زنجانی
۱۸۲ ، ۱۸۳ .	محمدعلی ، ملا
۱۷۷ ، ۱۹۲ .	محمدعلی سلمانی ، استاد
۱۶۹	محمد فاتح ، سلطان
۶۴	محمد قربان
۵۷ ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ .	محمدمازندرانی ، میرزا
۷۸	محمد قاسم خان ، امیر
۱۲۰	محمد قزوینی ، شیخ
۱۸۵	محمد قلی میرزا
۱۳۹	محمد مجاهد
۲۴ ، ۲۵ ، ۳۹ .	محمد معلم نوری ، ملا
۱۲۲	محمود آقا
۳۲ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۵ .	محمود خان کلانتر
۱۲۲	محیط ، میرزا

۱۱۶ ، ۲۷۰ .	محي الدين، شيخ (قاضي خانقين)
۱۱۳ ، ۱۱۴ .	محي الدين عربي ، شيخ
ر.ک . مدرسه ميرزا صالح	مدرسه پا منار
۶۹	مدرسه صدر
۲۴	مدرسه ميرزا صالح
۲۰۱	مديترانه (دريا)
اسلامبول	مدينه کبيره =
۱۲۹	مرآت البلدان (کتاب)
۱۱۹ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ .	مرتضى انصاري ، شيخ
۱۱۵	مرشدبن علي
۲۲	مرغ محله
۱۴۹	مروان بن محمد
۱۶	مريم ، حضرت
۱۱۲	مريم
۲۳۲ ، ۲۳۴ ، ۲۳۶ .	مزرعه ، قصر
۲۱۳	مستوفى الممالك
۱۷۰	مسجد خرقة شريف
۱۸۶ ، ۱۸۷ .	مسجد سلطان سليم
۱۷۰	مسجد سلطان محمد
۱۱۵	مسجد عارض
۵۲	مسجد نياكي ها
۳۸	مسگرآباد
۲۰ ، ۲۱ ، ۱۸۲ ، ۲۲۷ ، ۲۲۸ ، ۲۴۱ .	مسيح ، حضرت
۲۶۰ .	
۱۹۲ ، ۱۹۵ ، ۲۰۷ .	مشكين قلم
۱۴۰ ، ۱۴۶ .	مشهد
ر.ک . حسين خان قزويني	مشيرالدوله
۱۱۵ ، ۱۷۴ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۳ ، ۲۰۲ .	مصر
۲۴۴ ، ۲۷۴ .	
۳۰	مصطفى بيک سنندجى
۱۳۰	مصطفى پاشا
۱۸۴ ، ۱۸۵ .	مصطفى نراقى ، ميرزا
ر.ک . منوچهرخان	معتمدالدوله
ر.ک . فرهاد ميرزا	معتمدالدوله
۶۰	معصوم طبيب ، ميرزا
ر.ک . محمد ، ملا	معلم نورى
۱۲۱ ، ۲۴۲ .	مقاله سياح (کتاب)
۲۳۸	مقام اعلى
۲۷۳	مقام ايليا
ر.ک . صادق خراسانى ، ملا	مقدس خراسانى

۷۷	ملک التجار
۱۱۲	ملک نساء خانم
۱۲۳ ، ۶۱ .	مکاسب (کتاب)
۱۴۸	ملا با دربندي
ر.ک . ابراهيم ، ملا	ملا باشي
ر.ک . عبدالیهاء	من اراده الله
۱۲۹ ، ۶۶ .	منتظم ناصري (کتاب)
۳	منشآت قائم مقام (کتاب)
۱۰۴	منوچهر خان
ر.ک . ميرزا آقا کاشاني	منير = منيب
۱۸۶	موسی ، حضرت
۱۱۷	موسی بابی
۹ ، ۲۵ ، ۳۸ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۷۰ ، ۹۸ ، ۱۳۳ ، ۱۵۴ ، ۱۷۹ ، ۱۸۱ .	موسی ، ميرزا
۲۷۱	موسی جواهری ، ميرزا
۱۳۹	موسی کاشف الغطاء ، شيخ
۱۹۲	موصل
۹	مهدی ، ميرزا
۱۴۶	مهدی
۴۶	مهدی خوئی ، ملا
۲۱۲	مهدی دهجی ، سيد
ر.ک . جهان خانم	مهد علیا (مادر ناصرالدین شاه)
۴۸	مهدیقلی میرزا ، شاهزاده
۲۷۲	مهدی گیلانی
۱۰۱	مهدی نراقی ، حاج ملا
۹۰	میانرود
۱۸۴	میدان سربازخانه
۸۰ ، ۱۲۰ .	میرحسن ، سيد
۸۰ ، ۱۲۰ .	میرحسین
۲۷۰	میرزا آقا رکاب ساز
۱۲۰ ، ۱۸۲ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۷۲ .	میرزا آقا کاشانی
ر.ک . بدیع	میرزا بزرگ خراسانی
۱۲۹ ، ۱۳۱ ، ۱۴۴ ، ۱۴۹ ، ۱۵۲ ، ۱۹۰ .	میرزا بزرگ خان قزوینی
۱۹۱ .	
۴۷ ، ۵۲ ، ۶۸ ، ۷۷ ، ۱۷۹ ، ۱۹۸ .	میرزا جانی کاشانی
ر.ک . عباس نوری ، ميرزا	میرزا بزرگ نوری
ر.ک . عیسی فراهانی	میرزا بزرگ
۲	میرعماد
مازندران	میم =
ر.ک . مهدی ، ميرزا (غصن اطهر)	میم المجد

۲۲۲ ، ۲۷۲ .	ناپلئون سوم
۲۰۲	ناپلئون کبیر
۱۴۳ ، ۱۵۱ ، ۱۵۴ ، ۱۶۰ .	نامق پاشا
۱۱ ، ۱۸ ، ۵۷ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۶۹ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۲ ، ۸۶ ، ۹۲ ، ۹۶ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۰۷ ، ۱۳۰ ، ۱۳۳ ، ۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ، ۱۴۸ ، ۱۵۰ ، ۱۵۸ ، ۱۶۴ ، ۱۷۲ ، ۱۸۹ ، ۲۱۳ ، ۲۲۲ ، ۲۷۲ ، ۲۷۶ .	ناصرالدین شاه
۱۱۲	ناصریه ، خیابان
۱۲۲	نایب الایاله
ر.ک . عباس میرزا	نایب السلطنه
ر.ک . محمد قزوینی ، شیخ	نبیل
ر.ک . محمد قاضی ، ملا	نبیل اکبر
۱۰ ، ۵۵ ، ۵۷ ، ۱۰۴ ، ۱۰۷ ، ۱۲۷ ، ۱۶۶ ، ۱۸۲ ، ۱۹۰ ، ۲۲۱ ، ۲۴۳ ، ۲۷۲ .	نبیل زرندی
۲۱۰	نبیل قبل علی
۱۴۵	نبی خان امیردیوان
۲۲۴ ، ۲۲۸ ، ۲۳۸ .	نبی صالح (قبرستان)
۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۳ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ .	نجف
۱۸۳	نجف آباد
۱۵۹	نجیب پاشا
ر.ک . رضوان ، باغ	نجیبیه
۱۰۲	نراق
۹ ، ۷۸ .	نساء خانم
۱۹۵ ، ۲۱۲ .	نصرالله تفرشی ، میرزا
ر.ک . آقاخان صدراعظم	نصرالله نوری ، میرزا
۱۸۰ ، ۱۸۱ .	نصیر قزوینی ، حاجی
۱۴۹	نضربن سیار
۷۷	نظام الملک
۲۰ ، ۲۱ .	نظرعلی قزوینی ، میرزا
۴۶ ، ۴۷ .	نظر علیخان
۸	نقشه دهساله
ر.ک . باب ، حضرت	نقطه = نقطه اولی = حضرت نقطه
۳	نگارستان ، عمارت
۱۱۳	نوح
ر.ک . آسیه خانم	نواب

نور

۱ ، ۱۴ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۲۷ ، ۴۴ ، ۴۷ ، ۷۲ ،
 ۸۶ ، ۸۷ ، ۹۱ .
 ۵۱
 ۱۸۲
 ۲۴۴
 ۴۳ ، ۴۴ .
 ۷۰ ، ۷۸ ، ۷۹ .
 ۱۲۲ ، ۱۶۰ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ .
 ۲۴۲

نوری (قبيله)
 نوشاد
 نیاز ، حاجی
 نیالا
 نیاوران
 نیریز
 نیوکاستل

و

۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۱۲۰ ، ۱۶۰ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ،
 ۱۶۵ .
 ر.ک . مریم
 ر.ک . شمس جهان خانم
 ۹۸ ، ۲۲۸ ، ۲۳۸ .
 ر.ک . آسیه خانم
 ۱۵۴ ، ۲۷۱ .
 ر.ک . حسین فراهانی ، میرزا
 ر.ک . شوقی ربانی
 ۱۷۰
 ۲۲۲
 ۲۲۲

وحید دارابی
 ورقه الحمراء
 ورقه الرضوان
 ورقه علیا
 ورقه علیا
 وشاش (مزرعه)
 وفا (تخلص)
 ولی امرالله ، حضرت
 ویسی پاشا
 ویکتوریا ، ملکه
 ویلهلم اول

ه

ر.ک . مهدی ، میرزا (غصن اطهر)
 ۳۵ ، ۳۶ .
 ۱۱۷ ، ۲۷۱ .
 ۴۳ ، ۴۴ .
 ۱۱
 ۱۱۶ ، ۲۷۰ .
 ۶۰
 ۱۳۴ ، ۲۷۴ .
 ۲۰۲

هاء الهویه
 هادی ، آقا
 هادی جواهری ، میرزا
 هزار جریب
 هفت دستگاه (عمارت)
 هفت وادی (رساله)
 همدان
 هندوستان
 هو شع بنی

ر.ک . مهدی ، میرزا (غنص اطهر)	یاء القدمیه
۱۴ ، ۱۵ .	یاالرود
ر.ک . وحید دارابی	یحیی دارابی، سید
۴۸ ، ۵۲ ، ۵۷ ، ۸۶ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۱۰۲ ،	یحیی ازل ، میرزا
۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۱۸۰ ،	
۱۸۱ ، ۱۸۲ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷ ، ۱۹۵ ،	
۲۰۰ .	
۵۸	یحیی خان
۶۹	یزد
۱	یزدگرد سوم
۱۴۹	یزید
۱۱۳	یعقوب ، حضرت
۲۵۶	یعقوب پطرس اللبنانی
۲۷۰	یوسف سدهی ، سید

Originally published in Tīhrān 125 (1969-1970)
© Bahá'í-Verlag GmbH
Hofheim-Langenhain 1990 – 147 (431-44)
ISBN 3-87037-946-4

THE LIFE OF BAHÁ'U'LLÁH

Hadrat-i-Bahá'u'lláh

von

Muhammad-'Alí Faizi